

خیلی قدیم است. چهار پنج در بزرگ و کوچک که از حیثیت نجاری و منبت کاری کمال امتیاز را داشت دیده شد. تاریخ درها و شرحی که نوشته شده و به خط تعلیق خوب بود گفتم امین‌الملک خواند. عبارت آن از این قرار است:

در درب غربی نوشته شده: آمرهذه العمارة الشریفه سیدالسادات سیدشمس‌الدین بن سیدعبدالعزیز بن بابلکان. فی تاریخ جمادی‌الاولی سنه ثمان و خمسين و ثمان مائه. عمل استاد محمدبن استاد علی نجار رازی.

باب جنوبی: آمرهذه العمارة الشریفه سیدالسادات و الاشراف سیدشمس‌الدین بن سیدعزیز بن بابلکان. عمل استاد محمدبن استاد علی رازی. فی تاریخ ذیحجه سبع و خمسين و ثمان مائه.

باب شرقی که نسبت به سایر درها چندان امتیاز نجاری ندارد: صاحب الخیرات هذالباب و العمارة المسمی به بی‌بی فضه خاتون بنت امیرساعد. عمل استاد حسن بن استاد بایزید نجار رازی. سنه خمسين و سبع مائه.

درب شمالی که بزرگتر و بهتر از همه درهاست: آمر هذالباب المزار المتبرک سیدعزیز بن سیدشمس‌الدین معروف به بابلکان. عمل استاد محمدبن استاد علی نجار رازی. فی تاریخ شهر محرم احدی و اربعین و ثمان مائه.

ضریح فلزی شبیه به فولاد از قدیم دور مقبره امامزاده است. خطوطی که در این ضریح محکوک بود از این قرار است: اللهم صلّ علی محمد و اله و صلّ علی علی امیرالمؤمنین و همچنین از فاطمه علیها السلام الی قائم عجل‌الله فرجه در هر طرف کتیبه ضریح منبت کرده‌اند. در دیوار غربی بقعه خشتی از کاشی نصب است که تاریخ وفات صدرا نام در آن نقش است. این کاشی طبیعت چینی دارد با لعاب بسیار شفاف خوب، بوم خشت سفید و خطوط سیاه است در اطراف و حواشی آن دعا نوشته و در متن ماده تاریخ صدرا است:

صدرا چو جهان علم از او یافت بکام	از رتبه چو کرد صدر فردوس مقام
تاریخ وفاتش این رقم زد یحیی	گلزار بهشت جای او باد مدام

کاشی‌های ازاره‌های^۱ گنبد هم کاشی‌های معرق بسیار خوب بود مثل چینی اعلی در بیرون گنبد. پنجره کهنه [ای] بود [که] به دیوار نصب کرده بودند. در آن پنجره هم شرحی نوشته شده بود در یک سمت: ناد علیاً مظهرالعجایب الی آخر. در طرف مقابل: عمل استاد محمودگیلانی بدون تاریخ. از قراری که گفتند در مدفن امامزاده سلطان ابراهیم اختلاف است من جمله اعتقاد جمعی بر این است که این نقطه و بقعه مدفن سر امامزاده است و جسد مبارکش در قریه ناجر کجور مدفون است. خلاصه بعد از زیارت و تماشای بقعه امامزاده سوار شده از راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم.^۲

ادامه مسیر در کنار دریا

قدری که آمدیم راه را به طرف دریا کج کرده رسیدیم به ده باقرتنگه. در حوالی این ده جنگل انار و ازگیل و میان جنگل قرقاول زیاد بود و تا چشم کار می‌کرد درخت انار و ازگیل جنگلی ملاحظه می‌شد. از میان جنگل رانندیم که شاید قرقاول پیرد چیزی ندیدیم. خیلی راه از میان جنگل رفته به بیراهه افتادیم اما چون نزدیک دریا بودیم راه پیدا شد. از کنار دریا با کالسکه رانده به رودخانه میررود که شعبه [ای] از رود تالار و خیلی عریض و عمیق است رسیدیم. جسر چوبی طولانی عاریتی موقتاً بسته بودند. قدری از جسر را هم موج دریا خراب کرده بود. من به تعجیل پیاده از پل عبور کردم. جمعیت زیادی از زن و مرد در طرفین رودخانه بودند؛ جمعیت یک طرف از ده کالی^۳ بود که آخر خاک مشهدسر است و طرف دیگر از بهمنیر.

بعد از گذشتن از جسر باز به کالسکه نشسته رانندیم تا به رودخانه چپه‌که‌رود که باز شعبه [ای] از تالار است رسیدیم. این رودخانه به اسم دهی که معروف به چپه‌که‌رود و از قراء خالصه دیوانی و سپرده به عباس‌قلی‌خان ارباب است موسوم است. آقا فضل‌الله کدخدای آنجا که مردی ریش قرمز و کوتاه قد و گردن کلفت و هشتاد ساله است دیده

۱. ازاره: آن قسمت از دیوار اطاق یا ایوان که از کف طاقچه تا روی زمین باشد. (لغتنامه دهخدا)

۲. برای اطلاع بیشتر راجع به امامزاده ابراهیم بنگرید به: از آستارا تا استارباد، دکتر منوچهر ستوده، ج ۴، تهران:

اداره کل انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۶۶، صص ۲۷۰-۲۶۰

۳. امروزه «کاله» گویند.

شد. دندان‌های او هیچ عیب نکرده است. در چپه‌که‌رود زراعت نمی‌شود. راه معاش اهالی آنجا منحصر به صید ماهی و داشتن مرتع و چمن است. اهل این قریه مردمان زرنگ و ضمنتی هستند.

خلاصه جسر چوبی طولانی بر روی رودخانه بسته بودند و رودخانه خیلی گود بود. از آنجا گذشته سه ساعت به غروب مانده رفتیم به سمت تپه‌های فاصل مابین دریا و جنگل. کنار رودخانه تالار پیاده شده نماز خوانده قدری راحت نمودم. بعد باز به کالسکه نشسته به طرف اردو رانیدیم. اردو را زیر دست قریه لارین زده بودند. مسافت بعیدی طی نموده از کنار دریا به جنوب راه را کج کرده رفتیم. از جنگل انار و ازگیل و بعضی جاها که گل و بعضی چمن بود گذشته در سر راه به بقعه امامزاده [ای] رسیدیم مشهور به امامزاده محمود. اطرافش چمن و جانی بسیار باصفا بود از آنجا هم گذشته عصری وارد منزل شدیم. لارین از قراء خالصه دیوان است. مشک‌آباد خالصه هم متصل به لارین است. از رودخانه سیاه‌رود که از علی‌آباد می‌آید زراعت می‌شود. ده بسیار معتبری است سپرده به میرزا مقیم لشکرنویس مازندران است. خود او هم در آنجا دیده شد.

در حوالی لارین مردابی است [که] در اوقات زمستان انواع و اقسام مرغابی‌ها زیاده از حد در آنجا جمع می‌شوند حالا هم خیلی بودند. امروز بعد از عبور از کنار رود تالار قدری که راه رفتیم به کشتی بزرگ بادبانی که از آقا میرمؤمن مشهدسری بود رسیدیم که سال گذشته در دریا غرق و شکسته شده بود. بدنه کشتی که کنار دریا افتاده بود بسیار بزرگ بود. لنگر بزرگ آن را با دکل‌ها بیرون انداخته بودند. جمعی چادر زده مشغول حراست آهن‌آلات کشتی بودند.

فوت مسیو نیکلا مترجم سفارت فرانسه

سه روز قبل از قرار نوشتجات سپهسالار اعظم که از طهران رسیده بود معلوم شد که موسیو نیکلا مترجم سفارت فرانسه از مرض سکنه مرده است. موسیو نیکلا تقریباً سی و پنج سال در ایران بود و به سن کهنه رسیده بود. زبان فارسی را بسیار خوب حرف می‌زد و می‌خواند و می‌نوشت.

آبادی‌های پس از مشهدسر

خلاصه از مشهدسر به این طرف در کنار دریا اول آبادی باقرتنگه یا باغ تنگه است که یکی از محلات قریه کالی است و رودخانه میر رود از این محل گذشته به دریا می‌ریزد. و الی لارین دو بلوک واقع است: اول یان سرکلا متصل به مشهدسر، دوم گل خوران که از توابع ساری است. قریه بهمینیر نزدیک راه و کناره دریا واقع است مشتمل بر پنج محله که به اصطلاح مازندرانی‌ها توابع قراء بزرگ را محله می‌گویند و حال آنکه خود آن محله‌ها هر یک قریه [ای] می‌باشند. اسامی این پنج محله از این قرار است: بهمینیر، عزیزک، هرومرد، قطب‌کلا [و] داراب‌دان^۱. از بهمینیر که می‌گذرد قریه روشن‌دان خالصه تیول مظفر میرزا است. چپه‌که رود از میان بلوک بهمینیر و گل خوران جاریست. قراء بلوک گل خوران، میستان [و] دون‌چال ملکی میرزا مسیح و عباس‌قلی‌خان ارباب و کردکلا محل طوایف کرد و ترک که تیول اشرف‌خان ولد خدامراد خان است. معروف این است که ابرهیم‌ادهم در سامان چپه‌که رود مدفون است.

به سمت فرح‌آباد

یکشنبه سلخ از لارین به فرح‌آباد باید رفت. دو فرسخ و نیم الی سه فرسنگ است. صبح سوار شده از راه خوبی که جنگل را تراش کرده بودند گل هم نداشت رانیدیم. از سیاه‌رود که جبری از چوب بر روی آن بسته بودند پیاده رد شدیم رانیدیم به جنگل. انارستان و ازگیل، انار و ازگیل بی‌حساب دارد. خیلی راه رفتیم به کنار دریا. اول به کالسکه نشسته بعد سوار اسب شده رفتیم به جنگل انارستان. ساعدالدوله سه خروس قرقاول نزدیک منزل لارین در جنگل انار زده بود. قوشچی‌ها و غیره هم گرفته بودند. معلوم می‌شود خیلی بوده است. یک زنگوله‌بال هم ساعدالدوله زده بود. خروس قرقاول‌های اینجاها و رای خروس قرقاول‌های کجور است. ابلق و جنس دیگر است. خلاصه امروز جواب‌های سپهسالار اعظم و سایر وزراء را که از طهران رسیده بود نوشته به امین‌الملک دادم به طهران بفرستد. الحمدلله هوا صاف بود و بسیار خوش

گذشت. تا اینجاها باران نبارید که زمین‌ها را گل و ضایع کند. جای شکر است. باز از میان جنگل رانندیم این پشت‌ها مرداب دارد. در مرداب قجرخیل^۱ و مرداب لارین و غیره این قدر مرغابی و سایر انواع طیور دریائی و رودخانه پرواز می‌کردند که حساب نداشت. بعد رفتیم کنار دریا به کالسه نشستیم. رضاقلی‌خان کلبادی و جعفر خان عبدالملکی با سواره عبدالملکی و ابوطالب‌خان سرتیپ پسر شاطرباشی با سواره کرد و ترک صف کشیده دیده شدند. از لب رودخانه تجن گذشته و از پهلوی شیلات که صید ماهی در آنجاها زیاد می‌شود عبور نموده رسیدیم به خرابه عمارات شاه‌عباسی. عجب دیواری دارد. کلاه‌فرنگی سخت خوبی از آجر دارد که هنوز قابل تعمیر است اگرچه خیلی خراب شده است. بعد رفتیم منزل چادرها را در چمن زده‌اند. مهدی‌قلی‌خان و آقا مسرور ولد تیمور میرزای مرحوم از راه جنگل آمده بودند. می‌گفتند قرقاول زیاد دیده‌ایم. چهار قرقاول مهدی‌قلی‌خان زده بود یکی آقا مسرور. امین‌السلطنه هم با غلامعلی‌خان با ناو از مرداب‌های لاریم و قجرخیل آمده بود منزل. انواع و اقسام مرغابی شکار کرده به حضور آورد. شب هلال شوال رؤیت شد.

شکار در فرح‌آباد

دوشنبه غره شوال در فرح‌آباد توقف شد. رفتم صحرا. عجب صحرای صاف و چمن خوبی است. جنگل کمی نزدیک صحرا است. کنار جنگل خارزار و چمن‌زار و علفزار است. قرقاول زیاد میان آن هست. توله زیادی بود. عضدالملک، ساری اصلان، مهدی‌قلی‌خان، آقاوجیه، ساعدالدوله، ابوالحسن‌خان، سردار میرزاعلی‌خان قوشچی [و] نصرالله قوشچی همه همراه بودند. سوارها را میان جنگل انداختیم که قرقاول بپراندند. چند قرقاول پرید. زنگوله‌بال زیاد هم در صحرا و چمن بود. از دور می‌پرید، نمی‌شد زد. یک خروس قرقاول بزرگ پرید، روی هوا زدم. افتاد بعد رفتم زیر درخت کوچکی پیاده شده قدری استراحت نموده نماز کردم. بعد سوار شده الی ده قجرخیل همه جا صحرای وسیع و چمن رنگ به رنگ کمی درخت انار. از هرجور مرغ پرواز می‌کرد. مهدی‌قلی‌خان در هوا زنگوله‌بالی زد و خیلی خوب زد. یک نوع مرغابی است که

۱. امروزه به صورت «قاجار خیل» نوشته می‌شود.

اتراک، قزقوشی می‌گویند من در هوا در سر تاخت اسب زدم. بعد برگشتم، از راه آمده. قرقاول زیادی پرید. دو خروس دیگر هم روی هوا زدم. مهدی‌قلی‌خان، ساری اصلان و سایرین به قرقاول تفنگ انداختند اما نخورد. عصری وارد منزل شدیم. بسیار بسیار صحرای خوبی است. مثل ندارد.

در راه نوذرآباد

سه‌شنبه دوم انشاءالله تعالی باید به نوذرآباد برویم. صبح سوار شدیم. امروز دو فرسنگ راه است. همه سوارها حاضر بودند. رفتم نزدیک عمارت فرح‌آباد به قایق نشسته سر بالای رودخانه راندم الی پل آجری که شاه‌عباس ساخته است. چند چشمه پل خراب اما پایه‌ها^۱ برجاست. چند تور انداختند چند ماهی صید شد. برگشتیم برای کنار دریا. نیم ساعت راه رفته تا رسیدیم به جسر. آن طرف جسر به کالسکه نشسته راندم. قدری که راه رفتیم از ده و رودخانه علی‌نقی گذشتیم. برجی هم داشت. ذوالفقارخان سرکرده عرب با قدری نوکر ایستاده بودند. رستم سلطان عرب با نوکر جمعی خود اینجا بود. در کناره تجن دیده شدند. این دسته‌های عرب در ده طبقه می‌نشینند که نیم فرسنگ از دریا تا جنگل مسافت است.

قدری که رفتیم به رودخانه زردین کوچک رسیدیم. با کالسکه گذشته. قدری که رفتیم به دهنه و رودخانه گوهرباران رسیدیم. رضاقلی‌خان کلبادی باز آنجا ایستاده بود. آن طرف رودخانه گوهرباران جزو نوذرآباد و ملک رضاقلی‌خان است. از جسر چوبی عبور شد. ابراهیم‌خان را گفتم به آب زد. نزدیکی جسر زمین گل است اسب فرو می‌رود اما از کنار دریا خوب می‌شد گذشت. شجاع‌الملک با اسب به آب زده گذشت و خیلی رشادت کرد. کار مشکلی بود. او که به آب زد جمعی هم به او پیروی کردند و به سلامت گذشتند. آدم ساری اصلان را که دیشب جلو فرستاده بودیم قرقاول پیدا کند اینجا خبر داد که قرقاول نیست. از کالسکه پیاده شده از زیر برج قراول رد شدم. قدری میان جنگل از راه بد رفتم. رضاقلی‌خان گفت آخر اینجاها باتلاق است. برگشته به کالسکه نشسته قدری رفتم از سمت دریا به طرف صحرا و جنگل که اردو افتاده است

در چمنی. نوذرآباد پائین‌تر از اردوست دیده نمی‌شود. خلاصه کتابچه عرایض صندوق که آورده بودند ملاحظه شد و جواب دادیم. دهاتی که در جنگل بود طرف راست سوته جزو فرح‌آباد خالصه است، پنبه چوله^۱ تیول اسدالله‌خان جهان بیگلو و سواره او، ولوجا محل سکناى رستم سلطان عرب.

حرکت به سوی میانکاله

چهارشنبه سوم صبح سوار شده رانديم. زمین صحرا چمن و جنگل انار و غیره است. بعضی جاها باتلاق کمی هم دارد. از کنار دریای بزرگ و کوچک نرفته همه جا از کنار راه رفتیم. توضیح آنکه دریای کوچک عبارت از قولتی^۲ استرآباد است؛ نیم جزیره میانکاله که دوازده فرسخ امتداد دارد از مغرب به مشرق، دریای بزرگ را با این دریای کوچک منفصل کرده است و این قولتی را به دریای کوچک از آن جهت موسوم کرده‌اند که بالنسبه به دریای بزرگ چندان عمیق و مواج نیست. در انتهای شرقی میانکاله که نیم جزیره مزبور دیگر فاصل نیست دریای کوچک وصل به دریای بزرگ می‌شود. عباس‌قلی‌خان اشرفی سرحددار که در میانکاله سکنا دارد، به حضور آمد. پسر حاجی مهدی اشرفی است که او پسر میرزایوسف مستوفی‌الممالک آقامحمدشاه مرحوم بوده. حاجی آقابزرگ هم پسر میرزایوسف و الآن در طهران است. (در این تاریخ که کتاب طبع می‌شود حاجی آقابزرگ مرده است).^۳

هوا صبح قدری مه بود بعد صاف شد. کوه دماوند پیداست. طرف دست راست ما نزدیک قلعه‌جات عبدالملکی زاغ مرزین یک دسته مرغ سفیدی دیدیم در زمین نشسته است. تقریباً دو هزار و پانصد قدم مسافت داشت. خیال کردم با گلوله تیری به آنها بیندازم. تفنگ گلوله‌زن ته‌پر انگلیسی که دست ناظم‌خلوت بود خواستم آورد. به سمت مرغ‌ها انداختم آن طرف مرغ‌ها گرد کرد و راست زد. تیر بسیار خوبی بود. مرغ‌ها برخاسته پریدند. دو دفعه دویست قدم دورتر از محل اولی نشستند. دیگر هیچ پیدا نبود

۱. اصل: پنبه چوله.

۲. قولتی: خلیج.

۳. این جمله در زمان چاپ کتاب به وسیله اعتمادالسلطنه اضافه شد.

مگر اندکی سفیدی پر. لوله دیگر را انداختم. افتاد میان مرغ‌ها گرد کرد. باز پریدند. خیال کردم نخورده است. امین‌الملک گفت چیز سفیدی زمین مانده است. سایرین هم گفتند چیزی مانده است. دوربین بلند خواسته انداختم دیدم یکی از مرغ‌های سفید ایستاده است. سوار فرستادم برود بگیرد. جلو باتلاق بود سوارها فرو رفتند. بعد راهی که مسافت بعیدی بود پیدا کرده رفتند و مرغ را گرفته آوردند. گلوله پهلوی مرغ را تراشیده و از گردن او بیرون آمده به جایی نخورده بود که فی‌الغور مهلک باشد. بسیار بسیار تعجب کردم. همه مردم نیز متعجب شدند که چه‌طور با این مسافت زیاد گلوله خورده است. واقعاً خیلی جای تعجب بود.

لب مردابی به راحت افتادیم. پرلا و مرغابی زیادی داشت. توضیح آنکه پرلا عبارت از یک جنس مرغابیست که مقدار و دور چشم و دور بینش قرمز است و رنگش سیاه قهوه‌ایست؛ پایش مثل سایر مرغابی‌ها پرده زیاد ندارد و پرده کمی دارد؛ گوشت این مرغ را می‌خورند و زیاد است. امین‌السلطنه و جعفرقلی‌خان غلام‌بیچه باشی رفتند حوالی مرداب تفنگ زیاد انداختند چیزی نزدند. سوار شده همه جا از جنگل انارستان و خار و نی رانیدیم. راه خوبی دارد. زمین چمن و علف انواع و اقسام نباتات داشت. قرقاول چند پرید. در این صحرا بادیان زیاد دارد.

خیلی رانده رسیدیم به قلعه میانکاله. توپچی^۱ خرقانی با دو عراوه توپ^۲ در جلو دریای کوچک بودند. قلعه میانکاله قلعه خوبی است. عباس‌قلی‌خان اشرفی با تفنگچی اشرفی و اهل و عیال در این قلعه هستند. دیوار و برج قلعه از آجرست؛ دو دروازه دارد. عضدالملک، میرزاسیح وزیر، میرزافرج مهندس بودند. رفتیم بالای سردر قلعه قدری نشسته جای صرف شد. نماز کردم. آقاوجیه یک خروس قرقاول زده بود به حضور آورد. در بالاخانه که بودم یک کشتی بخار دو دودکشی که پرّه‌ها و چرخ بخارش در پهلوی بود گذشت. دریای بزرگ از این بالاخانه پیدا بود با دوربین کشتی را دیدم.

مهدی‌قلی‌خان و ساری‌اصلان به قلعه‌جات عبدالملکی شکار رفته بودند. فردا که تعریف کردند بسیار بدجا و خاردار بوده. دو سه قرقاول شکار کرده بودند. از قلعه

۱. اصل: توپچی.

۲. اصل: توپ.

میانکاله به اردو رفتیم. جای چادرها بسیار بد است. نیزار است. زیر نی‌ها علفی دارد مشابه چای. از این علف چیدند و دم گذاشتند. طعم و بو معاینه چای است. چون تر بود درست رنگ نداشت. هوا بسیار گرم است. پشه زیاد دارد. مار هم خیلی دارد. میان علف‌ها خیلی گرفتند. دو گورخر و دو مرال زنده عباس‌قلی‌خان آورد. به طهران فرستادیم. راه منزل امروز چهار فرسنگ است.

شکار و تفرج در میانکاله

پنجشنبه چهارم سوار اسب عربی کردند شدم. راه معمول برای مقیمی از کنار دریای بزرگ است. راه کنار دریای کوچک باتلاق و نیزار است. دست راست دریای کوچک و دست چپ دریای بزرگ است اما از کنار دریای کوچک رفتیم. همه پیشخدمت‌ها و سوارها بودند. هوا گرم و صاف و آفتاب است. میان علفزار که مشابه نی کوتاه و سبز است با تفنگ رانیدیم. همه قوشچی‌ها و تفنگچی‌ها بودند. قرقاول زیاد می‌پرید. خیلی تفنگ انداختم اما چون دور بود نخورد. مهدی‌قلی‌خان و سایرین هم تفنگ انداختند یک قرقاول ساری‌اصلان و دیگری ساعدالدوله زدند. با قوش هم خیلی شکار شد. همه جا زمین سبز و علفزار و گل بود. یک فرسنگی رفته نزدیک مردابی که دریای کوچک هم پیدا بود استراحت نمودم. حکیم طولوزان روزنامه خواند، صنیع‌الدوله ترجمه کرد.

بعد از ناهار سوار شده دو سه میدان رانیدیم. حالت زمین مثل اول بود. قرقاول هم زیاد بود. بعد رسیدیم به مردابی. زمین نیزار و لجن و بسیار بد شد. محمدباقر قزوچی میانکاله بسیار خر است هیچ حرف نمی‌زند. سؤالی هم که می‌شود نفهمیده لاعن شعور جواب می‌دهد. این مردکه نگفت که آخر این راه منتهی به مرداب و لجن‌زار می‌شود. خلاصه او را جلو انداخته با میرشکار و غیره برگشتیم رو به منزل دیروزی. هیچ جا از لب مرداب راه نبود که آن طرف برویم. خیلی متغیر شدم. بالاخره مرداب تمام شد و نی که از میان آب درآمده بود پیدا شد. دیدم اگر با مرداب پائین برویم باید برویم به منزل دیروز. گفتم به آب مرداب بزنند اول همان قزوچی به آب زد. راه خیلی طولانی بود من هم لابد رفتم. آب بوی لجن بد می‌داد و آب الی گردن اسب می‌رسید. با زحمت زیاد گذشتیم. بعد همه سوارها و عقب‌مانده‌ها یکی یکی از این معبر گذشتند.

از این آب و لجن که گذشتیم میان بوته تمشک افتادیم. طوری خار داشت که امکان نداشت شخص قدم بردارد. تا رسیدیم به کنار دریای بزرگ. قدری که راه رفتیم امین‌حضور را خواسته عینک خودم را خواستم به او بدهم که به آبدار بدهد. همین که نزدیک رسید که از دست من بگیرد اسب رو رفته به زمین خورد. بسیار خنده شد. کالسکه ما را جلو برده بودند. رانیدیم.

این سواحل از فرح‌آباد به آن طرف و این طرف هیچ سنگ ندارد. همه شن نرم است. فرسنگی هم رانده رسیدیم به منزل. چادرها را کنار دریا زده‌اند. امروز ابراهیم‌خان نایب از عقب اسب می‌دوانده که به ما برسد پای اسب به یکی از گودال‌هایی که در کنار دریا کنده‌اند که آب شیرین دریاورند فرو رفته زمین بدی خورده بود. توضیح این که در سواحل دریا نیم ذرع از کناره دریا به خشکی گودالی زیاده از سه چهار یک الی یک ذرع که حفر می‌کنند آب شیرین صاف گوارائی بیرون می‌آید و خیلی تعجب است که با وجود این نزدیکی به دریا این‌طور آب شیرین گوارا بیرون بیاید. امین‌السلطان که جلو آمده بود به جهت نظم سیورسات خانه به حضور آمد. می‌گفت چهارده مرال در جنگل دیده است. مهدی‌قلی‌خان و ساری اصلاان هم بعد از آنکه من به کالسکه نشستم دوباره به جهت شکار قرقاول به جنگل رفته به قدر ده قرقاول زده بودند. اعتضادالملک^۱ حاکم سمنان به توسط علاءالدوله به حضور آمد.

جمعه پنجم صبح زود سوار شدیم برای سرتک^۲. در وقت سواری کشتی دودی بزرگی از دور پیدا شد. همان کشتی است که دیروز دیده شد. مراجعت می‌کرد. کشتی نزدیک سرپرده آمد با بیرق سلام داد. همان کشتی قسطنطنیه است که با این کشتی به حاجی‌ترخان^۳ رفته در مراجعت هم با این کشتی آمده بودیم و در حوالی انزلی طوفانی شد. اما امروز چه دریای آرام صافی دارد این کشتی مثل حوض بی‌باد. جمعی از زن و مرد میان کشتی بودند.

۱. حسین‌خان فرزند میرزا محمدخان قاجار دولو در سال ۱۲۸۷. ق با دریافت لقب اعتضادالملک حاکم سمنان شد.

۲. سرتک: در شمال شرقی آشوراده که امروزه قلعه سرتک از جاذبه‌های گردشگری آن نواحی محسوب می‌شود.

۳. حاجی ترخان یا هشت‌رخان که امروزه آستراخان نامیده می‌شود.

خلاصه سوار شده از کنار دریای بزرگ رانده افتادیم میان علفزارها. میرشکار، غلام و سوارها را از دریای بزرگ الی دریای کوچک ردیف واداشته بود. علاءالدوله، عضدالملک، ایلخانی، امینالملک، ساعدالدوله، ساریاصلان، شجاعالملک و سایر بودند. اوّل علفزارها خار تمشک زیاد داشت و عجب راه بدی بود. قدری که رفتیم خار کم شد. علفزار بی خار را گرفته رانیدیم. سوارها ردیف از میان علفزارها می آمدند. هوا صاف و آفتاب گرم بود. قرقاول زیاد پرید. سه خروس قرقاول بزرگ روی هوا زدم. جعفرقلی خان غلام بیچه باشی یک خروس قرقاول با تفنگ زد. خروسی هم مهدیقلی خان زد. چند عدد با قوش گرفته. چند خروس هم سایر زدند.

بعد نزدیک دریای کوچک در زمین خوبی راحت نمودم. حکیم طولوزان و صنیعالدوله سوار کشتی شده در دریای کوچک گردش می کردند و پیدا بودند. بعد از ناهار به اسب پلنگ سوار شده رانیدیم. من به فکر شکار مرال بودم. قرقاول هرچه پرواز می کرد نمی زدم. مرال کم بود. هفت هشت عدد دیده بودند. سمت دریای بزرگ نیزار زیادی بود. سابقاً مرال زیاد میان آن نیزارها می رفتند چنانکه در سفر سابق که ده سال قبل باشد به واسطه نبودن آبادی در میانکاله مرال به حدی زیاد بود که یک صد و ده عدد شکار شد اما بعد از آن سفر چون حکم به آبادی آنجا شده به واسطه آبادی مرال خیلی کم شده است. خلاصه من مرالی ندیدم. سواره درست میان نیزارها نمی شد گشت. میرشکار را فرستادم میان نیزارها. بعد از رفتن او داد زدند که مرال دیدیم. مرال بزرگ میان نیهاست. دور بود. تفنگ نینداختم. مرال را هم من ندیدم. دفعه دیگر هم درآمده بود باز گم کرده بودند.

قلعه جدید سرتک نمودار شد که امسال حکم به ساختن آن شده و کنار دریای کوچک بنا کرده اند. نیم فرسنگ تا انتهای نیم جزیره میانکاله فاصله و مسافت دارد. محمد مهدی خان سرکرده نوکر عمرانلو با نوکر عمرانلو و قدری نوکر اشرفی آنجا بودند. عضدالملک و میرزامسیح هم در آنجا حضور داشتند. چهار برج قلعه سرتک تمام است اما دیوار قلعه ناتمام است که باید بسازند. در خوب نقطه و موقعی واقع شده است. رفته بالای یکی از بروج، چون هوا گرم بود در سایه آن برج استراحت نمودم. استادعلی معمار کاشی آنجا کار می کند. الحق بسیار خوب و محکم بنا کرده است.

خیلی خسته بودم و از گرما عرق زیاد کرده بودم. علاءالدوله و میرزاعیسی وزیر سابق طهران هم که در رکاب بودند به واسطه خستگی زیاد مراجعت کرده با کشتی به اردو رفتند. من هم چون خیلی خسته بودم از قلعه تجاوز نکرده به آخر جزیره رفتم. حکم شد نشانه گذاشته تفنگچی‌های مازندرانی گلوله انداختند. اینجاها اگر نخل بکارند خوب عمل می‌آید. سه ساعت به غروب مانده سوار شده به طرف دریای بزرگ رفتم. مهدی‌قلی‌خان یک بچه مرال چهار ساله زده بود. رسیدیم به کالسکه. نشسته راندم. بین راه غلام‌ها چند مرال زده آوردند. یک مرال بزرگ به دریای بزرگ زده بود سوارها گرفته در بین راه که می‌آورده بودند مرده بود.

آقاوجیه با ما بود. بعد که ما رفتیم با ساری‌اصلان رفته بود شکار قراول کند. هزار قدم زیر قلعه مرال بزرگی که از ما گریخته قایم شده بود زده بودند. آقاوجیه می‌گفت من زده‌ام. بعد معلوم شد اختلاف پیدا کرده. گفتند ساری‌اصلان به نماز افتاده بود بعد از اتمام نماز مرال آمده با گلوله پای مرال را شکسته بود. مرال تیر خورده خسته گریخته به آقاوجیه رسیده بود گرفته بودند. بعضی گفتند اول آقاکشی‌بیک تفنگدار و غیره با گلوله زده بودند. خلاصه مرال را آوردند خیلی بزرگ بود شاخ‌های غریبی داشت. مرال نری دیگر هم آوردند که سر نداشت. گفتند میرزا احمدخان پسر علاءالدوله زده است و خودش هم میان نیزار زمین خورده نی پشت چشم او فرو رفته نزدیک بود چشمش کور شود. اما تفصیل این است که مرال خسته را غلامان می‌دواندند چون غدغن بود تفنگ نیندازند می‌خواستند با شمشیر بزنند میرزا احمدخان هم اسب دوانده قمه کشیده تا خواسته بود فرود بیاورد که به زمین خورده بود. خلاصه چهار پنج مرال شکار شد اما مزه نداشت. شب را با خستگی خوابیدم.

شنبه ششم در این منزل توقف شد. همه به کار گذشت. جواب‌های وزراء نوشته شد. نی‌های میانکاله را که نیزار بزرگی است عصر از سمت اردو آتش زده‌اند. معلوم نشد کی آتش زده است. آتش به آسمان می‌رفت. ابراهیم‌خان زرنگی کرده طویله و چادرها را با اسب‌ها کوچانیده به طرف دیگر رفته بود و الا همه آتش می‌گرفتند. باز یکی دو تا از چادرهای اصطبل آتش گرفته و چند اسب سر و دم و چشمشان سوخته است. آتش شب خیلی تماشا داشت. نی‌ها گویا الی سرتک بسوزد. ابرهای هوا و روی

دریا از شعاع آتش همه روشن شده بود. تجربه خوبی شد که دیگر بعد از این اردوها نزدیک نیزار نیفتد.

ده سال قبل که اینجا آمده بودیم اردو در همین نقطه که نیزار و آتش گرفته افتاده بود. این دفعه قبل از آمدن به اینجا سپرده بودم که اردو را در میان نیزار نزنند کنار دریا بزنند. مثل این است که به من الهام غیبی شده بود والا هرگاه اردو را آنجا زده بودند و نی‌ها آتش می‌گرفت یقیناً تمام اردو می‌سوخت و خیلی نفوس تلف می‌شدند.

یکشنبه هفتم باید برویم به محاذی قلعه پلنگان. دیشب قدری استعداد باران در هوا بود اما صبح هوا صاف و آفتاب شد. کشتی بادبانی خوشگلی صبح محاذی سرپرده بود با دوربین نگاه کردم. از اهل بادکوبه زیاد میان کشتی بودند. ناصرقلی‌خان عمیدالملک^۱ پیشخدمت امروز دیده شد. از راه آمل و بارفروش و ساری آمده است. امروز میل به شکار قرقاول نداشتیم. صبح به کالسکه نشسته الی منزل رانیدیم و پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. چادرها کنار دریاست. دیگر فردا با دریا وداع خواهد شد.

امروز چاپار از طهران رسید نوشته بودند حاجی صفرعلی‌خان سرتیپ اول سواره شاهسون اینانلو برادر نظام‌الدوله مرحوم فوت شده است. بسیار افسوس از فوت او خوردم. بسیار سرتیپ رشیدی بود. در جمیع سفرها که مأمور شده بود از جنگ‌های خراسان و ترکمان و هرات و افغانستان در همه جا با سواره خودش فاتح بوده است و هیچ وقت نشد که در جنگ‌هایی که می‌رفت با سواره خودش بر دشمن ظفر نیابد. خسرومیرزا ولد ولیعهد نایب‌السلطنه مرحوم که متوقف همدان بود او هم فوت شده است. از فوت او هم بسیار افسوس خوردم. شب جواب‌های طهران نوشته شد با بعضی احکام.

دوشنبه هشتم به چهار امام یعنی امیرآباد قلعه عبدالملکی‌ها باید رفت که اول اسمش امیرآباد و حالا ناصرآباد است. صبح به کالسکه نشسته قدری از کنار دریا رفتیم. بعد راه بد شد کالسکه نمی‌رفت. سوار اسب شده رانیدیم تا رسیدیم به باتلاقی که جلو زاغ‌مرزین^۲ است. پل خوبی بسته بودند. پیاده گذشته بعد سوار کالسکه شدیم. نزدیک منزل باز باتلاق بود. پل داشت. نزدیک اردو بازار هم باتلاق بدی بود. چادرها را در

۱. ناصرقلی‌خان فرزند امیرارسلان خان مجدالدوله قاجار.

۲. اصل: زاق‌مرزین.

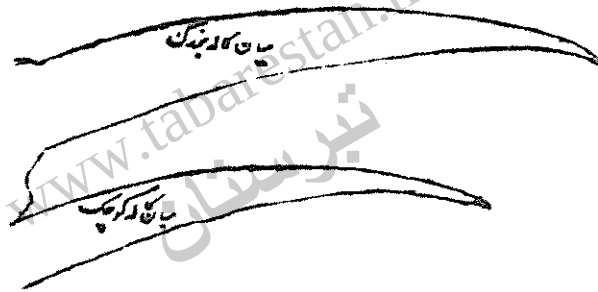
چمن خوبی زده‌اند. هوا الحمدلله صاف و آفتاب بسیار خوب است. جواب‌های جناب آقا نوشته شد.

در اشرف البلاد

سه‌شنبه نهم باید به اشرف برویم. صبح اول سوار اسب شدیم. جسر چوبی کوچکی بر روی آب بسته بودند عبور کرده قدری سواره با ساعدالدوله و عضدالملک و ایلخانی صحبت‌کنان رفتیم. بعد کالسکه خواسته نشسته رانندیم. قدری که رفتیم راه بد شد. از کالسکه بیرون آمده دوباره سوار شدیم. در اینجاها همه قسم طیور دارد. خاصه مرغ زنگوله‌بال که هر دسته [ای] دو هزار و سه هزار برمی‌خاست. آقاوجیه، ساعدالدوله، میرشکار [و] غلامحسین خان اشرفی در این صحراها اسب تاخته تفنگ خالی می‌کردند. صحرا چمن و سبز است؛ بعضی جاها علف تازه، بعضی جاها علف خشک بلند، پاره [ای] نیزار و باتلاق کم، پاره [ای] خشک.

نصرالله قوشچی دیده شد. امتداد سفر و مرور ایام غربت به شخص او و اسب او و روی او و وضع او از قبا و کلاه و چکمه و شلوار و سرداری و ریش و ترکیب اثر غریبی کرده. به خصوص از عبور کناره دریا در زحمت شن و ماسه و هوای بد میانکاله رؤیت مضحک عجیبی پیدا کرده و بدحالی او از رنگ و رویش پیداست. نوار سرداری پوشیده و ریخته. آفتاب تند مازندران هر قسمت از لباس او را رنگ مخصوصی داده. انگشت سبابه زخم شده با پارچه چرک منحوس پیچیده به این هیئت آمد. گفتم قوش بینداز گفت بله قوش من طور است که به هر چه بیندازم فوراً خواهد گرفت. اتفاقاً یک دسته کلاغ در جلو نشسته بود. بعد از انداختن قوش به کلاغ‌ها، کلاغ‌ها به امداد کلاغی که به او قوش انداخته بود جمع شده به قوش حمله آوردند و قوش او را دواندند تماشای بامزه [ای] داد. نصرالله قوشچی از قوشچی‌های قدیم است در فن تربیت قوش کمال مهارت را دارد به خصوص در تربیت قوش سیاه چشم که طوری آن را تربیت می‌دهد که طیور بزرگ از قبیل غاز و درنا و غیره را می‌گیرد. انعام خوبی به او داده شد که از آن کسالت‌های مشروحه بیرون بیاید.

خلاصه رانیدیم برای عمارت صفی‌آباد. سه ساعت به غروب مانده وارد آنجا شدیم. بسیار کسل بودم. ده سال قبل که اینجا آمده بودیم این عمارات صفویه خراب بود. دستورالعمل داده بودیم مرمت کرده‌اند. باز قدری ناتمامی دارد که باید تمام کنند. منظر بسیار خوبی دارد. از عمارت صفی‌آباد دریای بزرگ و دریای کوچک و نیم جزیره میانکاله و اطراف تماماً پیدا است. امروز میانکاله را که دیدم دو شقه است؛ شقه بزرگ همان است که قریب به انتهای آن قلعه سرٹک بنا شده. شقه کوچک چون باتلاق و نیزار است و عبور و مرور نمی‌شود جز از بلندی عمارت صفی‌آباد از نزدیک پیدا نیست. صورت آن همین است که کشیده شده است:



عصری سوار شده به منزل رفتیم. چادرها را میان باغ اشرف زده‌اند. مثل سفر سابق که آمده بودیم. چند روز بود که مزاجاً کسل بودم. امشب به نوبه شدید و تب که مرض مازندران است دچار^۱ شدم. بسیار بد و به کسالت گذشت.

چهارشنبه دهم اتراق شد. علمای اشرف به حضور آمدند. اسامی آنها از این قرار است: ملا اسمعیل، ملارضا، آقاسید جعفر، شیخ احمد، آقاعلی جان، آقا محمدابراهیم، ملا اسدالله، ابراهیم خان دودانگه و دو پسرش به حضور آمدند. لطفعلی خان هزار جریبی به حضور آمد. عباس‌قلی خان سرحددار اشرفی بعضی از ترکمان‌های اقورجلی و جعفربای را به حضور آورد. بعد از رفتن حضرات سرم درد گرفت و نوبه آمد و لرز کردم. تب و سر درد الی صبح دیگر کشید.

میش مرغ یا توی توغلی

قوشچی امیرآخور یک میش مرغ که به زبان ترکی توی توغلی می گویند آورده بود. گفتند در زیر قره تپه زده است. در سفرهای سابق در این صحرا از این قسم مرغ ندیده بودم و نمی دانستم اینجاها از این نوع مرغ به هم می رسد. در سفرهای آذربایجان در اوجان از این مرغ زیاد دیده بودم و در صحرای اسفندآباد کردستان هم خیلی دیده و شکار کرده بودم.

تفصیل این مرغ از این قرار است: شکار آن بسیار مشکل است. آدم و سوار را که از مسافت زیادی می بیند فرار می کند و نمی گذارد نزدیک شوند و مثل شکار ارغالی باد انسان که به او بخورد فرار می کند و طرز شکار این مرغ به دو قسم است: قسم اول شکارچی استاد می خواهد که خودش به تنهایی بدون جمعیت هر کجا این مرغ ها نشسته باشند از مسافت زیادی آنها را احساس نموده بعد کم کم با اسب خیلی از دورادور آهسته آهسته اطراف آنها بگردد و بعد کم کم حلقه را تنگ کرده نزدیک شود. چندین دوره که سوار گردش کرد مرغ ها می خوابند آن وقت سوار پیاده شده آهسته آهسته نزدیک رفته آنها را شکار می کند. تا برپا ایستاده و راه می روند خیلی مشکل است صید نمودن آنها مگر آنکه بخوابانند و این مرغ ها در راه رفتن طوری سریع هستند که سواری که اسبش خیلی یرغه^۱ باشد به آنها نمی رسد و به قدری بزرگ هستند که از دور مثل گوسفند خیلی بزرگ به نظر می آیند و وقت پرواز آن قدر راه می پرند که از هر کجا بلند شدند اقلاً نیم فرسنگ دورتر به زمین فرود می آیند و گوشتشان لذیذ است. قسم دیگر شکار آنها این است وقتی که آنها را در صحرا دیدند می چرنند شکارچی در جلو آنها خیلی دور بر زمین می خوابد بعد سواری می رود عقب آنها خیلی دور آنها را می پراند وقتی که از بالای سر شکارچی می گذرند شکارچی با تفنگ می زند.

اتراق به واسطه کسالت مزاج

پنجشنبه یازدهم بواسطه کسالت مزاج در اشرف اتراق شد. جواب نوشتجات و عرایض وزراء که از طهران رسیده بود نوشته و داده شد. ساعدالدوله از آن درختی که ساقه آن در تاریکی روشن است و سابق ذکر شد پیدا کرده آورد. حسین قلی خان سرتیپ حاکم استرآباد و رؤسای ترکمن های یموت و غیره و سرکردگان استرآبادی با قوش های شکاری و اسب های پیشکشی وارد شدند. شب جمعه را بارید و رعد و برق شد. نصف شب قدری باز شده باز الی صبح خیلی تند بارید.

از اشرف تا ساری

جمعه دوازدهم صبح که برخاستم باز می بارید. سوار که شده قدری مسافت پیمودیم باران ایستاده و هوا باز شد. امروز باید برویم به نکا. چهار فرسخ راه است. عضدالملک و صنیع الدوله و حکیم طولوزان و سایرین بودند. از خیابان شاه عباسی عبور شد. بعضی جاها مرمت لازم دارد که باید ساخته شود. از باریدن باران گل زیاد شده و لباس های مردم در راه تا کلاه گلی شده بود. امروز آفتاب گرم خوبی بود. پل نکا را رضاقلی خان کلبادی مرمت کرده است. از پل رد شده آن طرف پل اردو افتاده بود دو ساعت و نیم به غروب مانده وارد اردو شدیم امشب هوا صاف و مهتاب خوبی بود.

شنبه سیزدهم باید به ساری برویم. دیشب باز نوبه کردم الی صبح. بسیار بد گذشت. صبح با سردرد شدید از خواب برخاسته. حکیم طولوزان را خواستیم معالجه کرد. صبح هوا بسیار سرد بود. باد سختی می وزید. تأمل نمودیم تا آفتاب بلند و هوا گرم شد. سواری اسب با این حالت مشکل بود و کالسکه هم از اینجا عبور نمی کرد لابد به تخت روان نشستیم. چون هیچ وقت به تخت روان ننشسته و عادی نبودم از تکان تخت بسیار به من بد گذشت. راه امروز پنج فرسخ سنگین است. یک فرسخ به شهر مانده کالسکه رسید به کالسکه نشستیم تا حوالی قریه آزادگله که نیم فرسنگی شهر ساری است. نزدیک پل تجن سوار اسب شدم. علمای ساری و وجوه شهر و اعیان و اشراف به استقبال آمده

بودند. از دروازه استرآباد داخل شهر شده. جمعیت زیادی از مرد و زن بودند. کوچه‌های^۱ شهر سنگ فرش و شهر آباد و قشنگ است. رسیدیم به سبزمیدان. جمعیت زیادی آنجا بود. از سبزمیدان الی باغ ملک‌آرائی که منزل ماست، علی‌خان مرحوم که سابقاً از جانب عضدالملک نایب‌الحکومه مازندران بود خیابانی احداث کرده است. تمام اشجار این خیابان مرکبات است و تقریباً دو هزار و پانصد ذرع طول این خیابان است جنین خیابان فانوس زیادی آویخته بودند. به جهت چراغانی شب. عضدالملک تشریفات زیادی از آتشبازی و چراغان و غیره فراهم آورده بود. در کلاه‌فرنگی چوبی وسط باغ که ملک‌آرای مرحوم ولدخاقان مغفور بنا کرده است منزل نمودیم.

شاه قاجار در دارالحکومه مازندران

یکشنبه چهاردهم امروز الحمدلله احوالم خوبست. صبح رفتم عمارت اندرونی این باغ را گردش کردم. دریاچه بزرگ و برج مسکون خوبی دارد. بالای برج رفته شهر و اطراف را با دوربین تماشا کردم. عصری سرکرده‌های^۲ استرآبادی و خوانین و ریش سفیدان ترکمان‌ها که به اشرف آمده بودند به حضور رسیدند. حسین‌قلی‌خان سرتیپ حاکم استرآباد معرفی می‌کرد. اسامی بعضی از آنها از این قرار است:

خوانین و سرکردگان استرآبادی:

علی‌خان آقای قاجار، میرعلی‌نقی‌خان فندرسکی، عبدالصمدخان مقصودلو، ملک‌اصغر داروغه داز، نجف‌قلی‌آقای کارپرداز، حاجی میرزاتقی حکیم کاشانی که سال‌ها در استرآباد متوقف و مأمور معالجه است و سایر خوانین استرآباد که زیاد بودند.

خوانین ترکمان:

(طایفه قوجوق) آغجه ملای قوجوق که از علمای یموت است خوب و با کمال فصاحت نطق می‌کرد، آق ایشان‌خان که او نیز از علمای تراکمه است که رو و موی ابرو و ریشش خلقتاً سفیده بوده است نه از کهولت و کبر سن سفیده شده باشد و چشم او

۱. اصل: کوچهای.

۲. اصل: سرکرده‌های.

از دیدن روشنائی متادّی می‌شد. حوجم‌وردی خان [و] آتاق‌خان. (طایفه دوه‌چی و بدرا): قارلی‌خان [و] افشارخان. (طایفه آتابای): سربازخان، قراستلق‌خان، نظربای، امیرخان، آق‌تلق‌خان، عرب‌خان، قوش‌لی‌خان [و] تراق‌مراد. (طایفه یلقی): امان‌خان [و] قراچی‌خان. (طایفه داز): شاه‌منگولی‌خان. (طایفه جعفربای): قلیچ‌خان، بیک‌جان‌خان، مخدوم‌خان، یاخچی‌خان، پسر آدینه‌خان آتابای مرحوم که ده دوازده سال دارد آمده است. اسمش ندرخان است. در حقیقت خان طایفه آتابای او است. چون طفل است سربازخان پیشکاری او را دارد. لّله [ای] هم دارد موسوم به هشیل‌خان.

دوشنبه پانزدهم در باغ ساری ماندیم. عرایض وزراء که از طهران رسیده بود جواب داده شد.

سه‌شنبه شانزدهم مزاجاً بهترم. میرشکار را فرستادم راه آمل را که تازه ساخته شده است دیده خبر بیاورد. علمای ساری و شاهزاده‌های اولاد ملک‌آرای مرحوم و اعیان و اشراف این شهر به حضور آمدند. اسامی علما از این قرار است: آقا شیخ‌علی، شیخ‌جعفر، حاجی ملاتقی، ملا عبدالرحمن، آقا سید محمدتقی، ایضاً آقا شیخ‌علی، میرزا محمدصادق [و] حاجی محمدباقر. خوانین استرآباد را هم خواسته بعضی فرمایشات به آنها نمودم. مرخص شده به استرآباد رفتند. عصری سوار شده از خیابان معروف به فرح‌آباد به باغ شاه‌عبّاسی رفتیم. عضدالملک همراه بود. از در پائین باغ سمت شهر وارد شدیم. دیواری محکم دور باغ و کلاه‌فرنگی چوبی مشابه کلاه‌فرنگی باغ ملک‌آرائی در وسط ساخته شده. سفر اول که اینجا آمده بودیم دور این باغ که از مستحذات شاه‌عبّاس مرحوم و خراب و ویران بود دیوار نداشت، حکم شد دیواری دورادورش کشیدند، دو سردر و کلاه‌فرنگی ساختند که حالا تمام است. در این باغ اشجار سرو و نارنج کهن بی‌حد است و هر درخت نارنجی زیاده از ده هزار نارنج بار می‌دهد. چون اطباء منع از میوه و ترشی کرده‌اند هیچ چیز صرف نشد. گردش بی‌مزه [ای] بود مثل شخص روزه‌دار بودم. در کلاه‌فرنگی قدری راحت نموده نماز کرده بعد رفتم رو به شهر. سنگ‌فرش‌های کوچه به طوری است که اسب نمی‌تواند راه برود. مقارن غروب وارد منزل شدم. امشب آتش‌بازی بود و خیلی مفصل. در سردر باغ نشسته تماشای چراغان و آتش‌بازی نمودم.

چهارشنبه هفدهم صبح هوای بسیار بدی بود پوشیده از ابر، دلتنگ، خفه [و] باران متصل می‌بارید. گاهی شدید گاهی خفیف. هوا خیلی با رطوبت است. واهمه غریبی مردم را گرفته است که با این باران چه‌طور فردا برویم و حتماً فردا را باید رفت زیرا که بر فرض اینجا توقف بشود شاید باز باران شدیدتر از آنچه باریده می‌بارد و راه‌ها را زیاده‌تر گل می‌کند. آن وقت رفتن کلیتاً مشکل می‌شود. امروز احوال الحمدلله خوب است. عصر باید به شهر رفته عمارات دیوانی را ببینم. الی سه ساعت به غروب مانده منتظر ایستادن باران بودم. سه ساعت به غروب مانده رفتم به دیوان‌خانه حکومتی. علمای شهر تماماً در تالار دیوان‌خانه حاضر بودند. بازدید علمای ساری به این مقرر شده بود که تماماً در عمارت حکومتی جمع شوند ما هم آنجا رفته به ایشان بازدید نماییم. از علمائی که امروز تازه دیده شدند مثلاً محمد لمراستکی که یک دست از مرفق ندارد، شیخ حسن گرایلی، شیخ مهدی، آقا شیخ صادق [و] شیخ یوسف.

به سمت علی‌آباد و بارفروش

[پنج]شنبه هیجدهم صبح زود که برخاستم الحمدلله هوا صاف و آفتاب خوبی بود. بسیار مشعوف شده از راه خیابان شاه‌عباسی به سمت علی‌آباد^۱ که منزل امروز است راندم. مظفر میرزا جلو بود بلدی می‌کرد. قدری که از خیابان راندم راه را کج کرده از دست چپ از بی‌راهه که خیلی باصفا بود و هیچ گل و باتلاق نداشت رفته رسیدیم به امامزاده سیدقاسم که علی‌خان نایب‌الحکومه مرحوم تعمیر کرده است، بعد به سرخه‌کلا. بالای سرخه‌کلا وا شد و جنگل خوبی بود، به ناهار افتادیم. بعد از ناهار از قریه ارطی که از میرزا زکی آقای علی‌آبادی و غیره است گذشتیم. این ده خیلی بزرگ و آباد است. دو هزار نفر جمعیت دارد. بعد به قریه افراکوتی^۲ رسیدیم. از آنجا گذشته به خیابان شاه‌عباسی افتادیم.

سه ساعت به غروب مانده وارد علی‌آباد که منزل است شدیم. چهار فرسخ تمام امروز راه بود. نزدیک منزل طرفین راه بعضی اطاق‌های چپری ساخته بودند که در

۱. قائم شهر امروزی.

۲. افراکتی امروزی.

آنجا شیرۀ نی شکر می کشیدند. از چوب هیئت مثلثی ساخته به گردن گاو بسته، طفلی روی چوب نشسته گاو را می راند. در وسط آن اطاق کنده [ای] از چوب نصب کرده میان کنده را مجوف نموده از سقف اطاق چوبی به جوف کنده گذاشته شده نی شکر را ریزریز کرده در آن گودی کنده می ریزند. بعد آن چوبی که از سقف آویخته است بر روی خرده های نی شکر گذاشته به واسطه طنابی که به این چوب بسته است و سر دیگر آن طناب منتهی و متصل به آن چوب مثلث الشکل شده آن طفل گاو را رانده نی شکرها خرد شده آب نی شکر از پائین کنده از لوله [ای] که نصب به آن است به ظرف دیگر می ریزد.

جمعه نوزدهم صبح هوا صاف بود سوار شده از خیابان شاه عباسی که خیابان عریض خوبی است و بعضی جاها خراب شده یک فرسنگ و نیم کمتر که رفتیم به رودخانه تالار رسیدیم. رودخانه خیلی عریضی است اما حالا آبش کم بود. اسب می شد به آب زد. پیاده هم از گذار عبور می کرد. از رودخانه گذشتیم. طرفین این رودخانه قرقاول زیاد دارد چنانچه مسرور میرزا سه ماده قرقاول زده بود. کنار رودخانه جمعیت زیاد دیده شد که از دهات حوالی و از سوادکوه که به اینجاها نزدیک است آمده بودند. باز به خیابان افتاده همان طور گاهی خوب و گاهی گل بود تا کم کم راه خیلی بد شد که اسب و بار میان گل غرق می شد. این راه در سوابق ایام سنگ فرش بوده به مرور دهور خراب شده است. این است که حالا باتلاق و بد است. سفر اولی که مازندران آمده بودیم از این راه عبور نشده بود. خرابی راه را نمی دانستیم به این شدت است. حالا که دیدم حکم شد بسازند. از پل بسیار بد کوچکی که عبور شد، از آنجا به شهر بارفروش نیم فرسنگ زیادتیر نبود. به جلگه افتادیم که آن هم بسیار گل اما بالنسبه به راهی که آمده بودیم خیلی خوب است.

علاءالدوله و سوارها اینجا بودند. سلیمان خان افشار صاحب اختیار که به جهت حکومت استرآباد احضار شده با خان بابا خان پسرش اینجا دیده شدند. شاهزاده سیف الدوله که معروف به سیف اصفهان است از راه جدید آمل آمده بود و شاهزاده محمدامین میرزا و منشی الممالک^۱ که آنها هم از طهران آمده بودند اینجا به حضور

۱. اعتمادالسلطنه در المآثر و الآثار میرزاتقی نامی را با لقب منشی الممالک معرفی می کند. (ص ۳۱۷)

رسیدند. قهارقلی خان حاکم بارفروش با جمعیت زیادی از اعیان و اشراف و وجوه و کسبه و تجار اهل شهر جلو آمده بودند. نزدیک جسر بحرالارم پیاده شده از جسر گذشتم. شهر بارفروش از بلاد معظمه مازندران و پرجمعیت و مرکز تجارت عمده است و کاروانسراها و دکانین معتبره دارد.

دریاچه بحرالارم

در حوالی شهر دریاچه ماندی از آب رودخانه تشکیل یافته است. وسط این دریاچه جزیره‌ایست که به واسطه جسر ممتدی که پایه‌های آن از آجر و روی آن تخته است جزیره را وصل به ساحل سمت بارفروش می‌کند. در این جزیره در ازمنه سابقه و عهد سلاطین صفویه علی‌الخصوص شاه‌عباس بناهای خوب نموده بودند اما مرور دهور ویران و با زمین یکسان کرده بود. سفر اول که اینجا آمدم حکم به تعمیر بحرالارم نمودم حالا تمام شده است. عماراتی است مشتمل بر دیوان‌خانه عالی و حرم‌خانه و حمام و باغ وسیع و بیوتات متفرقه. در اینجا منزل شد. در این دریاچه بحرالارم انواع و اقسام طیور آبی موجود است. سطح دریاچه پوشیده از گل نیلوفر آبی است که برگ‌های بسیار بزرگ و گل سفید معطری دارد. از علی‌آباد به بارفروش راهی است که از حوالی قلعه شیخ طبرسی می‌گذرد. راه بسیار خوب بی‌گلی بوده. بعضی که از آنجا آمده بودند تمجید می‌کردند. چون آن راه را بلد نبودیم از راه معمول آمدیم.

در بارفروش مرکز تجاری مازندران

شنبه بیستم امروز حاجی ملا محمد اشرفی که از علمای بزرگ است با بعضی از علمای دیگر به حضور آمدند. بعد از آنها به قایق نشسته در این دریاچه و اطراف جزیره به شکار مرغابی پرداختیم؛ انواع و اقسام اردک و پرلا زدیم. مهدی‌قلی خان، امین‌السلطنه [و] صنیع‌الدوله میان قایق‌های دیگر بودند و هرچه تفنگ می‌انداختند نمی‌زدند. چند اردک که خیلی دور در هوا می‌پرید زدم افتاد. خیلی تماشا داشت. اسامی دهاتی که دیروز جنین راه بودند از علی‌آباد به بارفروش از این قرار است: سمت راست سرآج کلا

ملکی مرحوم نصیرالملک، چمّاس کلا^۱ ملکی آقاخلیل تاجر بارفروشی، منصورکنده سه دانگ وقف، باقی ملک تجار بارفروش است، نقیب دشت که میرزا شفیع صدراعظم خاقان مغفور وقف مدرسه [ای] که در بارفروش خودش بنا کرده است نموده.

سمت چپ قلزم کلا خالصه دیوان، جنید ملکی میرزا زکی علی آبادی، آسیاب سر ملکی اسدالله میرزا، درزی کلای حاجی نصر اربابی مردم است، درزی کننده املاک سادات بارفروش، ناصرآباد خالصه [و] کمات گرکلا^۲ ملکی میرزامسیح وزیر.

یکشنبه بیست و یکم منزل ماندیم. شیخ محمدحسن که مرد آسوده فهیم معروف به شیخ کبیر است با بعضی از علمای تبعه خود به حضور آمدند. بعد از رفتن آنها قدری مشغول نوشتن احکام به طهران شدیم. عصر سوار شده به شهر رفتیم. عضدالملک، علاءالدوله، سلیمانخان صاحب اختیار و سایرین همه بودند. اول خانه حاجی ملامحمد مجتهد رفتیم. سفر اول هم که به مازندران آمده بودم به همین خانه دیدن حاجی رفته بودم. قدری نشسته بعد رفتیم خانه شیخ محمدحسن در آن حین که من آنجا بودم شیخ را تب و لرز شدیدی گرفت. زود برخاسته به خانه قهارقلی خان حاکم رفتیم. عصرانه و جای آنجا صرف شد. بعد به منزل مراجعت نمودیم. شهر بارفروش چنانچه ذکر شد بسیار آباد است؛ تمام کوچه ها سنگ فرش و تمیز و خوب است. از بناهای خوب که امروز دیدم خانه میرزا علی نقی ملکالتجار و خانه آقا سیدمحمد داماد حاجی ملامحمد اشرفی و مدرسه میرزا شفیع صدراعظم مرحوم و مقبره امامزاده [ای] که گنبد مخروطی بزرگی دارد که از ابنیه قدیم است؛ تکیه خوبی هم در جنب این امامزاده است.

دوشنبه بیست و دویم صبح زود که برخاستم هوا ابر بود. باران می آمد. امروز باید برویم به کاظم بیگی. سلیمانخان صاحب اختیار و علی خان آقای قاجار قدری همراه بودند. به آنها دستورالعمل داده شد که معجلاً به استرآباد بروند. راه امروز بسیار خوب و بی گل بود. قهارقلی خان حاکم جلو بود بلدی می کرد. هوا کم کم خوب و مثل بهار شد. کاظم بیگی جزو بلوک پازوار است و از بارفروش تا اینجا سه فرسنگ است. ناهار را منزل صرف نمودم. بعد جواب عرایض و مطالب سپهسالار اعظم و سایر وزراء را

۱. امروزه «چمازکی» گفته می شود.

۲. مقصود «کلاگر محله» امروزی می باشد.

نوشته به طهران فرستادم. عصر باران شدید مقارن غروب ایستاد. زمین اینجا گل بدی داشت طوری که نمی‌شد حرکت کرد.

حرکت به سوی آمل و اتراق در آنجا

سه‌شنبه بیست و سیم صبح خیلی زود که برخاستم معلوم شد دیشب الی صبح باریده است. صبح هم ابر بود. و باز می‌بارید. باید برویم به شهر آمل. سه فرسنگ راه است. در راه پل زیاد و نهر زیاد بود. بعضی پل‌ها هم خراب شده اما راه چندان گل نبود. دست چپ به فاصله دو سه فرسخ کوه‌های جنگلی سخت است. بلوک چلاو در این کوه‌ها است. آقا فتح‌الله و نورمحمد بیک چلاوی جلو آمده بودند بعضی اطلاعات از آنها حاصل شد. چلاو میان لیتکوه و بندپی واقع است. حدّ سدّ لیتکوه و چلاو رودخانه هراز است. محمد ابراهیم خان و سیف‌الله خان لاریجانی و باباخان آقای قاجار حاکم آمل پیدا شدند. میرشکار را که فرستاده بودم راه‌ها را ببیند تا پلور رفته و مراجعت کرده بود. تعریف زیاد از راه می‌نمود. وارد آمل که شدیم از میان بازار که سنگ فرش بدی داشت و گل زیادی بود عبور شد. به پل رسیده پیاده شدم. عرض پل بسیار کم و طولش زیاد است. پیاده رفتن اولی بود. آن طرف پل سوار شده وارد اردو شدیم. اردو در زیر دست مقبره میربزرگ در چمنی افتاد است. این بقعه از بناهای عالی است و در زمان شاه‌عباس ثانی بنا شده. میربزرگ خالوی شاه‌عباس و از سادات مرعشی است. امروز متصل باران بارید. شب هم بارید. حوالی صبح باران ایستاد و هوا باز شد.

چهارشنبه بیست و چهارم در آمل اتراق شد. هوا صاف و آفتاب بسیار خوبی است. رفتم به اوجی‌آباد. قدری دور از شهر آمل است. خانه‌های خوب و اشجار مرکبات زیاد دارد. نرسیده به اوجی‌آباد صحرایی است چمن که ده سال قبل اینجا شکار خوک کرده بودم. باز هم اسباب شکار فراهم بود. پیاده و سگ زیادی میان جنگل فریاد و صدا می‌کردند. زیادتر از نیم ساعت ایستاده چیزی دیده نشد. سه ساعت به غروب مانده به اوجی‌آباد رفتم. همان عمارتی است که ده سال قبل دیده بودم. در مراجعت از راه دیگر غیر از این راه که آمده بودیم به آمل برگشتیم. در وسط راه یک قبان بزرگ یعنی خوک بزرگی را سگ‌ها میان نی‌زاری محاصره کرده دورش را گرفته بودند. اسب دوانیده

رسیدیم. پیاده، سواره، سگ زیاد، های و هوی^۱ عجیبی بود. سگ‌ها خوک را گرفته بودند اما خوک هم چند سگ را کشته و بعضی از آنها را زخمی کرده بود به خصوص سگ زردی بود که چنان بر او زده بود که جگرش از شکم در آمده و باز راه می‌رفت. چند پیاده هم زخمی شده بودند. علی‌الخصوص یک نفر کور عاجز راه‌گذر را که پایش را شکسته بود. هرطور بود پیاده‌ها گراز را از نیزار بیرون آوردند. سگ‌ها دور او را گرفته با او نزاع می‌کردند. چون همه سگ‌ها را می‌کشت گفتم او را بکشند. ساعدالدوله پیاده شد با پیاده‌های دیگر پیشدار گرفته گراز را کشتند. پیشدار عبارت از حربه‌ایست شبیه به داس درو. همه مازندرانی‌ها که به زراعت یا کار دیگر در جنگل می‌روند با خود دارند و مخصوصاً به جهت دفع حمله خوک با خود نگاه می‌دارند. بعد آمدیم از راه کنار رودخانه به آب زدیم. سنگ زیادی دارد. از زیر پل خواستم به آب زده به اردو بیایم. سنگ زیاد داشت احتیاط کرده از پل گذشته به منزل آمدیم.

حرکت در مسیر جادهٔ نوساخته

پنجشنبه بیست و پنجم صبح زود برخاستم. هوا صاف و بسیار خوب بود. سه نفر از علما و سادات لاریجانی دم سراپرده آمده بودند دیده شدند. یکی آقا سیدابوطالب شاهان‌دشتی، دیگری آقا میرزا حسن نیاکی و غیره. منزل امروز پرسم و جزو بلوک لیتکوه و پنج فرسنگ راه است. راه گل بود اما نه چندان. از چند جسر چوبی که تازه ساخته بودند گذشته، یک فرسنگ بیشتر که رفته به هلامه‌سر^۲ رسیدیم که ابتداء راه تازه است. این راه جدید را از دو سال قبل تا به حال به صرف جیب خودمان با مخارج گزاف حکم کردیم بسازند. راه بسیار خوبی ساخته شده است. حسن‌علی‌خان وزیر فواید که مباشر این راه بود چون افتتاح راه بود طاق نصرت و موزیکان‌چی در سر راه حاضر کرده بود. دست چپ راه وا شد و چمن‌های خوب داشت. در ساحل رودخانه هراز به ناهار افتادیم. بعد از ناهار سوار شده رفتیم، به چمن بسیار خوبی رسیدیم. تا

۱. اصل: هایوی.

۲. رابینو در سفرنامه مازندران و استرآباد «هلمه سر» ثبت کرده است و امروزه جزء دهستان بالاخیابان لیتکوه می‌باشد و به صورت «هلموسر» نوشته می‌شود.

اینجاها عرض درّه وسیع و کوه‌های جنگلی مهیبی طرفین راه است اما جائی که به گلیرد^۱ معروف است که راه به بغله کوه می‌افتد کوه‌بری‌های خوب و سنگ‌چین نموده‌اند. یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اینجاها عراقیتش غالب است چنانکه هیچ باران نباریده زمین و هوا خشک است. امروز ساعدالدوله که همه جا در رکاب بود از عرض راه مرخص شده به تنکابن رفت.

جمعه بیست و ششم باید رفت به کهرود که جزو لاریجان است. پنج فرسنگ راه است اما الحمدلله راه ساخته و خوب است. صبح زود برخاستم هوا بسیار سرد بود و به واسطه ارتفاع کوه‌ها آفتاب هیچ به زمین نمی‌تابید. چهار ساعت از دسته گذشته سوار شده به راه افتادیم اما همه جا سایه بود و الی سه فرسنگ به واسطه تنگی و کم عرضی درّه و ارتفاع کوه‌ها آفتاب دیده نمی‌شد. تا دو فرسنگ از راه کوه‌ها پوشیده از جنگل بود و کنار و اطراف رودخانه هم درخت‌های جنگلی داشت. درخت انار و انجیر هم بود. بعد جنگل طرفین راه تمام شد و منتهی به کوه‌های سخت سنگی بلند مهیب گردید که پرتگاه‌های خیلی بد داشت اما پشت کوه‌ها باز جنگل دارد.

بلوک طرفین راه از این قرار است که بعضی جزو خاک نور و بعضی چلاو و بعضی بندی و لاریجان است: دست راست شاه‌زید ملکی عباس‌قلی‌خان لاریجانی، دروغ‌زن ملک اسدالله‌خان لیتکوهی، بلبل‌خان جزو لیتکوه است، پل لعاش^۲ و خوش‌واش جزو لیتکوه است، پنجاب نور، کزستان ملک لاریجان، دست چپ بازیارکلا ملک حاجی صادق لاریجانی، ترکه‌کلا ملک میرزا نصرالله، بلوک دشت‌سر، رودبار دشت‌سر ملک ملّا عباس‌اسکی، کومه‌کلا^۳ خالصه سپرده به حسن سلطان‌امیری، آسا مرتع چلاو، سیاه‌بیشه چلاو، چاشت‌خواران، مرتع بهرستانق، زرده بند، پَستره [و] کارو.

خلاصه رانده از یک دو پل خوب گذشتیم. راه ساخته اغلب جاها به زمین هموار افتاده اما سنگ‌لاخ غربی بوده و بعضی جاها هم که بغله کوه افتاده کوه‌بری و سنگ‌چینی کرده‌اند بطوری که سواره و شتر با بار بسیار خوب و به راحت می‌گذرد. باد

۱. اصل: گلیرد.

۲. امروزه «لِهاش» خوانده می‌شود.

۳. امروزه «کم‌کلا» نامیده می‌شود. راینو نیز «کام‌کلا» آورده است. (ص ۱۷۴)

می آمد گرد زیادی شده و هوا هم سرد بود. اینجاها دیگر کنار رودخانه درختی نیست مگر قدری درخت یید. رسیدیم به جایی که دست راست دره وسیعی بود. آب زیادی از میان دره می آمد و داخل رود هراز می شد. این آب، آب رودخانه بلده و یوش^۱ است. از این راه می رود و به تهرستاق نور از آنجا به تاکر و از آنجا به بلده. می گویند تهرستاق شکارگاه خوبی است اما راه بدی دارد.

قدری که رفتیم از سمت چپ آب زیادی از دره تنگی می آمد و داخل هراز می شد پل بسیار خوب محکمی معمار نوائی ساخته و خودش هم آنجا ایستاده بود. این آب از بندپی و نشل و رسم و چنار می آید. از این راه به اول قریه [ای] که از قراء بندپی می رسد قریه ندمار^۲ است و راه بهرستاق بلوک لاریجان هم از این دره است. از اینجا هم که قدری گذشتیم از دست راست باز رودخانه می آمد و داخل هراز می شد که گفتند از بلوک نمارستاق نور می آید. دهی پیدا بود از نمارستاق موسوم به پنجاب. اینجا هم پل بسیار خوبی ساخته اند. از اینجا هم که قدری گذشتیم باز از طرف راست رودخانه جاری بود که داخل هراز می شد.

خلاصه از اینجا هم که نیم فرسنگی رانیدیم رسیدیم به منزل که کهرود است. دو ساعت به غروب مانده بود که وارد شدیم. جای اردو در این منزل تنگ است اما مردم هر طور بود جابجا شدند. امروز در راه مرد و زن زیادی از اهل لاریجان به آمل می رفتند. یک سیاح فرانسوی هم می رفت که از بندرجز^۳ برود فرنگستان. آقا سیدحبيب واعظ استرآبادی هم می رفت استرآباد. اینجاها کبک دارد.

شنبه بیست و هفتم باید برویم به رینه، شش فرسنگ راه است. صبح زود برخاستم. هوا ابر و مه بود. باران هم نهم می آمد. اوقات را تلخ کرده بود. به اسب کنند سوار شده به راه افتادیم. راه را بسیار بسیار خوب ساخته اند. دره چندان وسعتی ندارد. کوه های سنگی و خاکی مرتفع بسیار مهیب و سراسیمه طرفین راه است و رودخانه از دست چپ جاریست.

۱. اصل: یوشن

۲. امروزه «اندوار» گفته می شود.

۳. بندرگز امروزی.

خلاصه این دره و کوه‌ها و زمین به وضعی است که قدمی نمی‌توان از راه خارج شد. یک فرسنگی که راندم به زاغه‌های^۱ زیاد رسیدیم که مردم و قافله در آنجاها منزل می‌کنند. کاه و جو و آذوقه هم از هر قبیل در آنجا موجود است.

خلاصه دو فرسنگ که راندم از پل‌های خوب گذشته به دهی رسیدیم موسوم به بایجان، جزو بلوک بهرستاق است که دست چپ بود و آن بلوک بهرستاق محاذی همین دره بایجان و در کوهستان است. آب زیادی هم از بهرستاق می‌آمد و داخل رودخانه می‌شد. محمدآقاییک یاورلاریجانی بهرستاقی که یک صد و پنجاه نفر سرباز در جزو فوج لاریجان دارد صاحب‌منصب خوبی است. شکارچی‌های اهل بلد از کوه‌های بهرستاق تکه بز، کبک دری و کبک رسمی [و] انواع و اقسام شکار آورده بودند. گفتند اینجاها شکار خیلی دارد. درویش معقول خوبی [که] تبرزین در دست داشت دیده شد. امروز از پل آهيو گذشتیم و قدری که از پل دور شدیم کنار رودخانه به ناهار افتادیم. حکیم طولوزان و صنیع‌الدوله روزنامه خواندند. هوا ابر و مه بود. از تنگه‌های مخوف و بغله‌های مهیب گذشتیم که راه را در کمال خوبی ساخته بودند. با اینکه بنه زیادی در جلو بود به واسطه خوبی و وسعت راه با کمال سرعت و سهولت عبور شد. اسبی که سوار بودم عوض کرده به اسب کردند کوچک خان‌زاد سوار شده راندم تا رسیدم به پل قلابین. دست راست آن طرف رودخانه آب گرمی به قدر یک سنگ از چشمه می‌جوشید و به رودخانه می‌ریخت بخار زیادی از آب متصاعد بود.

خلاصه بسیار جاهای مهیب و خوفناک است اینجاها. دره کم‌کم تنگ شده و کوه‌های طرفین از پائین تا بالا سنگ سخت است. از بند استراباکو گذشته و از بند ملکه بند که بسیار سخت و پرتگاه غریبی بوده و الحال به خوبی ساخته شده عبور کردیم. حالا از دست چپ دره آن طرف رودخانه مقابل این بند آثار راه بسیار قدیمی به نظر رسید؛ به این معنی که جزئی آثار خرابه که سمت چپ این راه پیدااست دلیل برین می‌تواند بود که این راه دولتی بسیار قدیم و کهنه بوده است و باید از ابنیه و آثار سلاطین طایفه آشکانیان باشد که در ری پایتخت داشته و اغلب اوقات در مازندران به سر می‌برده‌اند زیرا که در تواریخ ایرانی که در دست و موجود است هیچ جا ثبت و

مذکور نشده که چنین راهی در عهد کدام پادشاه ساخته شده و بعد از خرابی آن راه تاکنون که به حکم ما این راه جدید بنا شده معبری که بتوان از این سمت به مازندران عبور و مرور کرد نبوده است.

خلاصه از اینجا گذشته پارچه سنگی دیدیم که صاف نموده صورت ما را بر آن حجاری می‌کردند. از آنجا هم گذشته به بند بریده رسیدیم. خیلی این راه بد بوده و حالا خوب ساخته‌اند. قدری که رفتیم به ده وانه و از آنجا به ده و باغات شنگل‌ده رسیدیم. خوب دهی است مقابل این ده دست چپ در بغله کوه ده شاهان‌دشت افتاده است. بسیار خانه‌های خوب دارد و در جای مرتفع خوش منظری واقع است. این ده مسکن سادات است. سیدابوطالب و غیره که در آمل می‌نشینند به اینجا ییلاق می‌آیند. کوه بسیار مرتفع سنگی بالای شاهان‌دشت است و کوهی دیگر هم مشرف به ده است که آبشار بسیار خوبی از شکاف سنگ‌های آن بیرون آمده به پائین می‌ریزد که آب ده شاهان‌دشت از همان آبشار است و در این فصل به قدر سه چهار سنگ آب دارد. ارتفاع آبشار چهل ذرع است. خیلی تماشا دارد. بالای کوه آبشار آثار آبادی و قلعه قدیم است.^۱

خلاصه از آنجا رانده رسیدیم به ده گزنه و گزانه. حاجی حسین‌قلی نامی در گزنه بود. صد سال عمر داشت. در جنگ‌های با روس اسیر شده چندی در استاوراپل بوده است. نوروز شکارچی که از شکارچی‌های معروف لاریجان است تکهٔ بزرگی پسرش زده بود آورد حضور. از این ده گذشته به کندلو که سپرده به ابراهیم‌خان سرهنگ است رسیدیم. از آنجا عبور کرده به ده مون و آنهی^۲ که از دهات معتبر است رسیدیم. از گردنه دیگر بالا رفته رسیدیم به ده رینه که منزل است. ده بسیار معتبری است. تمام اردو در ده افتاده و مال‌ها را هم تماماً جا داده‌اند. از یک فرسنگی باران مبدل به برف شد. برف زیادی بارید و هوا خیلی سرد شد. یک ساعت و نیم به غروب مانده بود که وارد منزل شدیم. آن طرف ده سراپرده و چادر زده بودند. همه زمین چادر تر و سرد بود آتش افروختند گرم شد. آب‌گرم معروف لاریجان در نیم فرسنگی این قریه است. امشب الی نصف شب بارید. بنه اغلب مردم به واسطه دوری راه عقب مانده.

۱. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: از آستارا تا استارباد، دکتر منوچهر ستوده، ج ۳، تهران: آگاه، ۱۳۷۴، صص ۴۴۴-۴۴۰.

۲. امروزه «انه» گویند.

یکشنبه بیست و هشتم در رینه اتراق شد. الحمدلله هوا صاف و آفتاب شد. جواب‌های وزرای طهران را مفصلاً نوشته تمام روز را مشغول کار بودیم. عضدالملک حکمران مازندران چون با وجود چندین شغل و خدمت بزرگ در حکومت مازندران و انتظام و امنیت آن صفحات هم کمال مراقبت و اهتمام را بجا آورده بود و رعیت مازندران عموماً از او اظهار رضامندی می‌کردند و اسباب استراحت و آسایش ما را هم از هر جهت در هر نقطه فراهم آورده بود در این منزل خیلی اظهار التفات به او نموده یک ثوب^۱ سرداری ترمه شمسه مرصع در حق او التفات کردیم.

از رینه تا بومهن

دوشنبه بیست و نهم شهر شوال باید رفت به چشمه‌لای^۲ دماوند. پنج فرسنگ راه است. صبح زود برخاستم بسیار بسیار سرد بود اما الحمدلله هوا صاف و آرام و آفتاب خوبی شد. به تعجیل سوار شدیم. میرزا مقیم لشکرنویس و عباس‌قلی‌خان اشرفی حضور داشتند. بعضی فرمایشات به آنها کرده مرخص شدند. قریه نوا آن طرف کوه مقابل رینه است. قریه اسک که حاکم‌نشین لاریجان است در میان دره قدری بالاتر از رینه لب رودخانه واقع است. از دور دیده شد. اسک و رینه هر دو ده بسیار معتبر آبادی هستند. راه را از بغله کوه ساخته‌اند الی پل پلور دیگر رودخانه دیده نمی‌شود و هیچ آب و چشمه [ای] سر راه نیست.

خلاصه هوا بسیار سرد بود قدری رانده تا رسیدیم به جایی که جاده یخ کرده و بنه زیادی گیر کرده بود. همه جا از بی‌راهه میان برف پا زده می‌رفتیم. از راه نمی‌شد رفت اسب می‌لغزید. گاهی پیاده می‌شدیم. باز خدا را شکر کردیم که باد و مه نبود و الاً بسیار به مردم زحمت می‌داد بلکه بیم هلاکت داشت.

خلاصه رسیدیم به اوّل سرازیری پلور. جاده یخ زیادی داشت. پیاده شده خیلی از راه را پیاده رفتیم. از رینه که قدری راه آمدیم کله کوه دماوند پیدا شد. رینه زیر دامنه دماوند واقع است. از اینجا دماوند خیلی پست و کوتاه به نظر می‌آید. در پلور و راه

۱. ثوب: جامه، لباس

۲. امروزه «چشمه اعلاء» گفته می‌شود.

آنجا برف کمتر بود. از پل پلور گذشته قدری که رفتیم دست راست گردنه امامزاده هاشم به ناهار افتادیم. چادر دیر رسید. آتش افروختند. الحمدلله باد و مه نبود. توضیح آنکه پلور که در دامنه دماوند واقع شده از ییلاقات بسیار سرد است طوری که در اواسط تابستان و منتهای حرارت هوا آنجاها آب یخ می‌کند و این کمال خوشبختی بود که در این فصل به این سهولت از آنجاها عبور شد. بعد از ناهار به تعجیل سوار شده رانندیم که مبادا هوا منقلب شود. باز خیلی پیاده رفتیم. حکیم‌الممالک^۱ که از طهران آمده بود بالای گردنه به حضور رسید. و نزدیکی امامزاده هاشم حاجی میرزا یحیی خان حاکم دماوند دیده شد. رانندیم سر پائین تا رسیدیم به صحرا. علی‌نقی خان سرتیپ دماوندی که استرآباد بود و از آنجا به طهران رفته و از طهران به اینجا آمده بود دیده شد. دو ساعت و نیم به غروب مانده وارد منزل شدیم که چشمه‌لا است.

سه‌شنبه غره ذی‌القعدة الحرام در چشمه‌لای دماوند اتراق شد. تمام روز به کار گذشت. هوا بسیار سرد بود.

چهارشنبه دوّم امروز باید برویم به بوم‌هند.^۲ سه فرسخ و نیم راه است. صبح سوار شده از کنار ده اوره و محاذی شهر دماوند راه بود رانندیم. راه بسیار خوب و باصفا و هوا هم بسیار صاف و آفتاب بود. جلگه دماوند که همه زراعت شده سبز و خرم بود و کوه‌ها منظر خوبی داشت. قدری به سمت جنوب و بعد به طرف مغرب رانندیم. یک فرسنگ و نیم که رفتیم دست راست به ناهار افتادیم. بعد از ناهار سوار شده قدری که رفتیم دست چپ دهی به نظر آمد اسم آن را پرسیدیم گفتند چنار^۳ است. چنار دهی است که خواجه ابراهیم قیصر خریده است. رفتیم نزدیک ده همه کوه‌های جاجرود و البرز و لواسان پیدا بود. مشعوف شدیم. باز دست چپ ده دیگر بود موسوم به محمدآباد که ملک حاجی محمدرضای صرّاف است. بعد به رودهن رسیدیم این ده خالصة و تیول طوایف کردبچه است. رودخانه خوبی دارد. از آنجا گذشته به بوم‌هند

۱. میرزا علی‌نقی خان حکیم‌الممالک. وی طب را در دارالفنون آموخت.

۲. بومهن امروزی.

۳. امروزه «چناران» گویند.

رسیدیم. ملک جناب آقااست. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. امشب بسیار سرد بود.

پنجشنبه سوم صبح بسیار زود سوار شدیم. هوای صاف خوبی بود. رانندیم تا رسیدیم به عسطلک.^۱ ناهار را در آنجا صرف کرده شکار رفتیم. رفتیم برای ماهور عسطلک در کوه‌های جاجرود. چیزی شکار نشد. بعد رفتیم منزل. اردو زیر پل حاجی میرزاییک افتاده است. سراپرده‌ها^۲ را سمت رودخانه زده‌اند. دو ساعت به غروب مانده وارد شدیم. جواب عرایض جناب آقا و سپهسالار اعظم نوشته شد. امروز جعفرقلی خان غلام‌بچه باشی یک ارغالی شکار کرده بود.

ورود به دوشان تپه و دارالخلافه تهران

جمعه چهارم باید برویم دوشان تپه. صبح زود سوار شده رانندیم. علاءالدوله و سوارها را از راه معمول پل روانه کرده و خودمان از راه جاجرود آمدیم. قدری که رانندیم میان نیزارها درّاج زیاد پرید. یک درّاج نر روی هوا زدم. سابقاً درّاج در حوالی طهران وجهاً من الوجوه وجود نداشت. ده سال است که از گرگان و خوزستان آورده و الحال در اینجاها به زاد و ولد زیاد گردیده و بومی شده‌اند. کبک و تیهو خیلی بود. یک کبک و یک تیهو هم زدم. بعد از ناهار سوار شده افتادیم به راه سرخه حصار. آن قدر تیهو بود که حساب نداشت. باز یک کبک و یک تیهو زدم. از آنجا برای ده ترکمان‌ها که در زیر سپایه است رانندیم. در قلّه سپایه شکار زیاد دیده شد اما شکاری نشد. مراجعت از حوالی ده باباعلی خان نموده میان نی‌زار یک مرغابی شکار شد. نیم ساعت به غروب مانده وارد دوشان تپه شدیم. دوشان تپه بسیار باروح و صفا بود. نایب السلطنه به حضور آمد.

شنبه پنجم از دوشان تپه وارد شهر می‌شویم. بعد از ظهر سوار اسب صباح‌الخیر شده رانندیم. سواره زیاد طرفین راه بودند. قشون هم از سواره و پیاده و توپخانه از وسط راه الی شهر صف کشیده بودند. سپهسالار اعظم هم با صاحب‌منصبان آمده بودند به حضور

۱. امروزه به صورت «استلک» می‌نویسند.

۲. اصل: سراپرده‌ها

رسیدند. شلیک زیاد از توپخانه شد. مسیو طمسون وزیرمختار انگلیس به استقبال آمده بود. برادر وزیرمختار که تازه از فرنگستان آمده است به حضور آمد. از دروازه دوشان‌تپه و دروازه نگارستان وارد شدیم. همه افواج دو ردیف از آنجا الی میدان ارگ ایستاده بودند. یازده فوج پیاده و دسته‌جات توپچی و قورخانه‌چی و موزیکان‌چی و غیره بودند. از دروازه ناصریه داخل شدیم. متعلمین مدرسه جلو در مدرسه ایستاده بودند. میدان توپخانه جدید قریب‌الاطماف است. بسیار خوب میدانست. از در دیوانخانه تخت مرمر وارد شده به سلام تخت مرمر رفتیم. جناب آقا و جمیع شاهزادگان و اهل سلام حضور داشتند.

به تاریخ بیستم شهر ذی‌القعدة الحرام اودئیل^۱ سنه ۱۲۹۴ ترقیم و انطباع یافت.

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان

سفرنامه
ناصرالدین شاه
به نمارستاق

بسمه تبارک و تعالی

مقدمه محمدحسن خان صنیع الدوله

چون منظور و مقصود عمده دواير روزنامجات و اداره وزارت انطباعات اینست که مطالعه کنندگان روزنامه‌ها به اقسام فواید، نایل و هرگونه بهرمندی از ملاحظه آن اوراق شریفه حاصل نمایند و یکی از فواید عظیمه مطالعه سفرنامه‌های مبارکه همایونیست که به قلم معجز رقم شاهنشاهی نگاشته شده و حاوی مطالب مهمه جغرافیایی و بعضی دقایق تاریخی و نکات دیگر است که به بهترین اسلوبی ترقیم یافته، بنابر استدراک این فیض و افاضت مافواید و منافع این روزنامه شریفه را به نگارش روزنامه سفر خیر اثر شاهنشاهی به نامرستاق در سنه ماضیه هزار و دویست و نود و نه تکمیل می‌نمائیم و سیاق آن نگارش اعلی از قرار ذیل است:

روزنامه سفر خیریت اثر شاهنشاهی دام ملکه و سلطانه به نمارستاق

عزم سفر به ییلاقات

روز سه شنبه دهم شهر شعبان المعظم هزار و دویست و نود و نه یونتیل^۱ در عمارت اندرونی در صاحبقرانیه شمیران به عزم ییلاقات لار و نمارستاق و غیره برخاستم. هوا گرم است. امسال نمونه گرما زیاد است تا بعد چه شود. طهران که خیلی گرم است. حالا دهم سرطان است گندم و جو شمیرانات اول درو است. بحمدالله از هر جهت ارزانی و فراوانیست. مردم آسوده‌اند. خلاصه رفتیم بیرون در دیوانخانه که هنوز ناتمام است و کار می‌کنند. انشاءالله امسال تمام خواهد شد.

نایب‌السلطنه^۲، مشیرالدوله^۳، نصرالملک^۴ و بعضی از صاحب‌منصبان و غیره حاضر بودند. بعد سوار کالسکه شده رانندیم بین راه آجودان‌باشی^۵ و سلیمان‌خان صاحب‌اختیار^۶ رسیدند. قدری فرمایشات شد. رانندیم بالاتر از اراج سوار اسب شدم. سیف‌الملک^۷ دویست نفر از سواره جدید ابوالجمعی خودش را که تا هزار سوار باید باشند آورده بود در صحرا ایستاده بودند. از سان گذشتند. سوارها یک‌دسته پسر محمدخان نهاوندی بود. بسیار خوب سواری بودند. دسته دیگر خمسه و شاهسون دُورین^۸. باز هم به نایب‌السلطنه و سلیمان‌خان صاحب اختیار و غیره و غیره فرمایشات

۱. یونتیل: سال اسب، بر اساس تقویم اویغوری.

۲. کامران میرزا نایب‌السلطنه.

۳. میرزا حسین‌خان مشیرالدوله.

۴. نصراله‌خان نصرالملک فرزند میرزا نبی‌خان امیردیوان.

۵. حسن‌خان آجودان‌باشی [؟]

۶. سلیمان‌خان افشار قاسملو که در سال ۱۲۹۶ به ریاست قشون خراسان منصوب گردیده بود.

۷. وجیه‌اله میرزا سیف‌الملک فرزند احمد میرزا عضدالدوله.

۸. دوریان: یکی از ایلات شاهسون.

کردیم. بعد رفتیم ناهار^۱ را در دره کوه تله‌رز خوردیم. آجودان مخصوص^۲ و سیف‌الملک و عمیدالملک^۳ که باید به شهر معاونت کنند بودند. بعد از ناهار مشغول کاغذ خوانی و احکام نوشتن و غیره شده. بعد عصری رانندیم بالای کوه سوهانک برای منزل که چشمه چنار گلندوک است. هوا خیلی گرم بود به طوری که آدم خیلی صدمه می‌خورد. مهدی‌قلی‌خان میرآخور و نایب‌ناظر^۴ و جعفرقلی‌خان و اکبرخان و امین‌حضرت^۵ و ناظم‌خلوت^۶ و میرزا محمد و غیره در رکاب بودند. رفتیم به کلاه فرنگی. باغ کنار رودخانه بسیار خوب درخت کاری و جنگل سازی و غیره شده است. این باغ و عمارت را حسب الامر، امین‌السلطان^۷ ساخته است و اطراف باغ را جنگل و بیشه ساخته است که چند سال دیگر جنگل انبوه خواهد شد. این باغ و رودخانه را امین‌السلطان به آقا حیدر برادر آقا محمد تقی مرحوم سپرده است و او هم مواظب است. بعد که آفتاب رفت سوار شده رانندیم برای منزل. دم در باغ عضدالملک^۸ و زیندار باشی که تازه از عقب رسیده به حضور آمدند. خلاصه رفتیم تا نیم ساعت از شب رفته وارد منزل که جای همیشه و چشمه چنار است وارد شدیم. هوای شب بد نبود. امین‌السلطان و ایلخانی^۹ و صنع‌الدوله^{۱۰} و حکیم طولوزان^{۱۱} و

۱. اصل: نهار. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۲. آقا رضاخان آجودان مخصوص.

۳. ناصرقلی‌خان عمیدالملک فرزند امیراصلان خان مجدالدوله قاجار.

۴. اعتمادالسلطنه در المآثر و الآثار از علی اکبرخان نایب النظاره نام می‌برد. (ص ۳۱۹)

۵. آقا محمدعلی‌خان فرزند آقا ابراهیم امین‌السلطان.

۶. آقا رضاخان ناظم خلوت.

۷. آقا ابراهیم گرمرویی امین‌السلطان.

۸. علی‌رضا خان عضدالملک وزیر حضور و مهرداد ناصرالدین شاه.

۹. الله‌قلی میرزا ایلخانی.

۱۰. محمدحسن‌خان صنع‌الدوله که به اعتمادالسلطنه نیز ملقب گشت در سال ۱۲۹۹ به عضویت مجلس شورای دولتی پذیرفته شد و یک سال بعد علاوه بر مشاغل سابق به وزارت انطباعات و دارالترجمه منصوب گشت و تا پایان عمر این مناصب را حفظ نمود.

۱۱. دکتر ژوزف دزیره طولوزان. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: چهل سال تاریخ ایران، ج ۲، صص ۵۵۷-۵۵۵

ملک‌الاطبا^۱ و شیخ‌الاطبا^۲ این سفر در رکاب هستند. میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله^۳ که چندی در طهران بود این روزها از راه رشت به فرنگستان مراجعت کرد.

روز چهارشنبه یازدهم صبح سوار شده رفتیم به چشمه بیدی ورجین. ناهار خورده تا عصر آنجا بودیم. کاغذ و نوشتجات ملاحظه کرده به شهر فرستادیم. صنیع‌الدوله، نایب‌ناظر، زیندارباشی، ناظم‌خلوت و غیره بودند. یک آلافاخته^۴ روی هوا خیلی خوب زد. حسین‌خان و امین‌حضرت و غیره هم بودند. هوا گرم بود عصری به منزل مراجعت کردیم. حکیم بکمز^۵ و میرزا نصرالله و مسیو هیینه^۶ دندان ساز آمده بودند. شجاع‌السلطنه^۷ با قراول فوج بهادران تبریز در رکاب است. شب خیلی گرم بود. خوابم نبود.

در راه افجه

روز پنجشنبه دوازدهم باید برویم افجه. صبح برخاسته سوار شدم. ما از راه دره گُند رفتیم. میرشکار را با چند نفر عمله فرستاده بودیم راه را هر طور هست بسازند. بعضی از جای‌های راه خیلی بد بوده اما بعد از ساختن اسب خوب می‌رفت. رفتیم از راه گُند تا رسیدیم به گُند پایین. بعد رفتیم گُند بالا. ده بالا آبادتر و بهتر است. رفتیم بالاتر از ده که از راه دره و آبشار برویم. راه بدی داشت. میرشکار دیده شد. پیاده شدیم. سایرین هم پیاده شدند. دیدیم هر چه بالاتر برویم بی‌درخت و سنگستان است. رفتیم بالای بلندی پیاده شدیم. آفتاب‌گردان زدند. ناهار خوردیم. عضدالملک و زیندارباشی و مهدی‌قلی‌خان میرآخور و جعفرقلی‌خان و حسین‌خان و غیره بودند. دو ساعت و نیم به

۱. میرزا کاظم رشتی ملک‌الاطبا از اطبای معروف دوره ناصری.

۲. میرزا حسین‌علی شیخ‌الاطباء طبیب مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه که پس از مرگ مهد علیا طبیب شاه شد.

۳. میرزا ملکم‌خان فرزند میرزا یعقوب ارمنی جلقایی و مؤسس فراموش‌خانه در ایران که مدت هجده سال در اواخر عصر ناصری سفیر ایران در لندن بود.

۴. آلافاخته: فاختهٔ سرخ.

۵. دکتر بکمز از ارمنه استانبول بود که به ایران آمد و پس از مسلمان شدن نام محمدحسن برخود نهاد و در سفر

۱۳۰۵ ناصرالدین شاه به ییلاقات مازندران به «عمادالاطباء» ملقب گشت.

۶. دکتر برتراند هیینت.

۷. محمدباقرخان شجاع‌السلطنه که در سفر ۱۲۹۰ ناصرالدین شاه به اروپا از ملتزمین رکاب بود.

غروب مانده سوار شده رفتیم رو به افجه. راه خوبی نبود. همه جا هم سواره رفتیم به ده هزگ. حاصل زیادی دارد همه سبز و خرم. هنوز جو اینجاها سبز است. درختها امسال سیش خوبست. ده گند هم بسیار حاصلخیز و سبز و خرم است. محمد حسین خان قاجار معروف به قزلایاغ در گند املاک موروثی از مال پدری دارد. خلاصه یکساعت و نیم به غروب مانده وارد افجه شدیم. افجه هم بسیار گرم است به خصوص امروز. شب را بیرون شام خوردیم. صنیعالدوله بود، روزنامه میخواند. اوضاع مصر این روزها خیلی مغشوش است.

حرکت به سوی لار

روز جمعه سیزدهم برخاستیم برای لار. صبح زود سوار شدیم. امینالسلطان و سایرین بودند. راندیم از کوه سربالا در گیاهچال محقق^۱ و محمدحسین میرزای پیشخدمت به حضور رسیدند. شاهزاده پیشخدمت ناخوش بود. صنیعالدوله و زیندارباشی همراه بودند. سرگردنه به ناهار افتادیم. انوشیروان میرزای ضیاءالدوله در سرگردنه به حضور رسیدند. سایرین که امروز به حضور رسیدند عبدالقادرخان شجاعالملک، محمدمیرزا برادر تیمور میرزا، آقا شکور، ابراهیمخان، غلامحسینخان، مهدیخان بودند. بعد از ناهار از کوه سرازیر شده راندیم برای منزل که چشمه قلقلی است. شش ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. محقق تاریخ خواند. هوای اینجا خوب است.

روز شنبه چهاردهم در منزل اطراق شد. کاغذها خوانده جواب و احکام به شهر نوشتیم. امروز به واسطه زکام و سینه درد قدری کسالت داشتم. شب را چون شب مولود حضرت صاحب الامر عجلالله فرجه بود آتشبازی شد. امینخلوت و حسینخان هم امشب آمدهاند.

یورت سیاه پلاس

روز یکشنبه پانزدهم رفتیم به یورت سیاه پلاس. باز زکام و کسالت باقی بود. سوار شدیم همه حاضر بودند. ساریاصلان و حیسنقلیخان سرتیپ و امینخلوت و

حسین خان به حضور رسیدند. میرشکار گفت رودخانه ورارود خیلی آب دارد. چون بنا بود از آنجا به نمارستاق برویم. میرشکار را فرستادیم راه بلده را تعمیر کند که از آنجا به نمارستاق برویم. آب امسال خیلی زیاد است. رودخانه آب صاف زیادی از دره چهل بره می آید. هیچ سال در این فصل از این دره این قدر آب نمی آمد. صحرای سیاه پلاس هم علف و گل داشت. خلاصه وارد منزل شدیم.

روز دوشنبه شانزدهم صبح برخاستم. الحمدلله احوالم خیلی خوب بود. امین السلطنه^۱ که مدتی در شهر ناخوش بود و خوب شده و آمده امروز وارد اینجا شده است، به حضور آمد. الی عصر بعضی نوشتجات وزارتخانه ها را خوانده جواب دادم. دو ساعت به غروب مانده سوار شده اطراف اردو گردش کردیم. چادرهای مردم تک تک در هم افتاده بود. اسب ها و قاطر و شتر و گوسفند در چرا بودند. بی تماشا نبود. کشیکچی باشی و امین خلوت و آقامسیح و آقاشکور و غیره قرقی می انداختند بلدرچین می گرفتند. بعد رفتیم بالای تپه قدری نشسته دوربین انداختیم. میرآخور که رفته بود ایلخی^۲ مادیان را ببیند آمد بالای تپه. تعریف می کرد چند کره هم گرفته آورده بود. یکی خیلی خوب بود؛ دو پا سفید و گونه و پیشانی و دهن سفید آورده است که خودش تربیت کند. خیلی خوب کره بود.

به سمت یورت چهل چشمه

روز سه شنبه هفدهم صبح احوالم خیلی بهتر بود. سوار شده رفتیم برای یورت چهل چشمه. در اول دهنه لب رودخانه به ناهار افتادیم. جای گلزار باصفائی بود. بعد از ناهار به شهر و غیره احکام زیاد نوشتیم، غلام ها بردند. بعد سوار شده با امین السلطان و فراش باشی و غیره مختصراً رفتیم برای تشخیص یورت و چادر سراپرده. جای بسیار خوبی تعیین شد در اول دهنه که الی حال آنجا نیفتاده بودیم. بعد گردش کنان قدری بالاتر رفتیم. بسیار بسیار باصفا بود؛ همه جا چمن و گل های مختلف. یک بلدرچین زدم. مسیوهینه دندان ساز را دیدیم که کنار رودخانه پیاده شده بود ماهی بگیرد. بعد

۱. حاج محمدعلی خان امین السلطنه

۲. ایلخی: واژه ترکی به معنی ربه و گله اسبان

کم کم مراجعت به منزل شد. صحرا و هوا خیلی باصفا بود. گوسفندها و بوی آویشن و سیاه چادرهای ایلات و شتر و الاغ و سایر حیوانات که در چرا بودند، خواندن قازالاق^۱ و غیره جلوه و تماشای خوبی و عالم بسیار خوشی داشت. غروب وارد منزل شدیم. امشب الحمدلله تعالی احوالم خوبست. علی رضاخان سرهنگ پسر آقاخان صمصام الدوله مرحوم ایروانی هم این سفر آمده است.

روز چهارشنبه هجدهم شعبان صبح سوار شده رفتیم به یورت چهل چشمه. حاجب الدوله^۲ سرایرده و دستگاه زده بود. از آنجا گذشته رفتیم بالاتر که یورت قدیمی است. در چمن بسیار خوبی که گل های زرد و غیره داشت، آفتاب گردان زده ناهار خوردیم. هنوز بقیه زکام و سینه درد جزئی باقی بود. تا عصر در آنجا مشغول خواندن نوشتجات دولتی بودیم. عصر مراجعت نموده. مقارن غروب رسیدیم سر گوسفندهای خودمان که چوپان ها مشغول شیر دوشیدن بودند. قدری تماشا کرده، وقت اذان وارد منزل شدیم.

روز پنجشنبه نوزدهم امروز از این یورت کوچ به یورت چهل چشمه شد. صبح ما رفتیم سر بالای رودخانه. در محاذی یورت چشمه قلقلی کنار آب چهل بره توی چمنی به ناهار افتادیم. بعد از دم چادرهای ایلات که می گذشتیم، یهودی های دست فروش نهاروند را دیدیم که چیت و بعضی اجناس دیگر آورده به ایلات می فروختند. صبح که سوار می شدم، اکبرخان از ورارود آمده عریضه از امیرآخور آورد که از آب ورارود انشاءالله می توان گذشت. گفتیم شاطرباشی بشیرالملک^۳ او را برد به یورت دیگر پیش امین السلطان که جواب بدهد. امیرآخور امشب را هم در ورارود می ماند. حسین قلی خان و ابراهیم خان و غلامحسین خان اشرفی هم همراهش هستند. خلاصه در مراجعت از نهارگاه به آن تپه که پارسال حکم شد بکنند و آجر و کاشی در می آمد، رفتیم. پیاده شده تماشا کردیم. چهار صفه حوضخانه ماندنی است، تماماً را با آجر طاق زده اند. بالای آن هم عمارتی بوده است که کاشی کاری در آن عمارت بالا بوده. جای خوب و

۱. قازالاق: واژه ترکی به معنی چکاوک.

۲. محمدحسن خان دولر حاجب الدوله که در سال ۱۲۸۹ به سمت «نسقچی باشی گری» نایل آمد و در سال ۱۲۹۳ فراراش باشی ناصرالدین شاه شد.

۳. فضل اله خان بشیرالملک فرزند حاجی محمدقلی خان شاطرباشی.

بنای محکمی بوده است. خلاصه سوار شده، غروبى وارد منزل شدیم. سراپرده و چادرها را بسیار خوب زده بودند. جای باصفائی است.

جمعه بیستم نهار را در منزل خوردیم. قدری نوشتجات و کاغذهای شهر را خوانده جواب نوشتیم. صادق خان که با میرشکار رفته بود راه بلده را بسازد، از میرشکار عریضه آورده بود که راه را ساخته اند؛ اما نوشته بود بد راهیست و پنج شش روزه باید به نمارستاق رفت. الحمدلله از این طرف که میرآخور اطمینان داده بود، ما هم به میرشکار نوشتیم از همانجا برو به نمارستاق بماند. عصری میرآخور و اکبرخان از ورارود آمده بودند، به حضور رسیدند. میرآخور عرض کرد که پل ساخته است و راه را درست کرده است. انشاءالله تعالی خوش خواهد گذشت.

شنبه بیست و یکم الی عصر منزل بودیم. پیشخدمتها حضور داشتند. کاغذ خوانی شد. روز یکشنبه بیست و دویم صبح هوا بسیار سرد بود. سوار شده از میان اردو گذشته، میخواستیم مادیانهای ایلخی را ببینیم. رفتیم از آب سفیدآب که داخل رود لار می شود گذشته، آن طرف به فاصله قدری مسافت چمن خوبی بود، نهار خوردیم. جلو و اطراف را مه گرفته بود. باد بسیار سردی می آمد. به واسطه هوای مه و ابر، احتمال باران داشت. زود جای خورده، سوار شده رفتیم رو به منزل. مادیانها را امروز ندیدیم. یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. امروز ابراهیم خان و میرزامحمدخان لاریجانی آمده بودند به حضور رسیدند. چیز غریبی می گفتند که امسال زمستان یا اول بهار یک ده از بلوک بوالقلم^۱ لاریجان خانه هایشان به زمین فرورفته اما کسی از سکنه نمرده است.

دوشنبه بیست و سیم از صبح الی عصر در منزل توقف نموده و خوب شد که سوار نشدیم. از شش ساعت به غروب مانده طرف دماوند و ورارود مازندران ابر و رعد و برق شدیدی بود. باران و تگرگ زیادی متجاوز از یک ساعت متصلاً بارید. بعد کم کم هوا باز شد. خلاصه امروز تمام روز مشغول خواندن و نوشتن کاغذ و نوشتجات بودیم. مادیانها را صبح آورده بودند جلو سراپرده ها آن طرف رودخانه می چریدند. مادیانها و کره ها همه خوب و فربه بودند. به قدر ششصد رأس اینجا بود.

۱. اکنون «بوالقلم» نام روستایی است از توابع بخش لاریجان شهرستان آمل.

در راه منزل ورارود

روز سه شنبه بیست و چهارم امروز باید برویم به کنار رودخانه ورارود. صبح خیلی زود یک ساعت به دسته مانده برخاسته سوار شدیم. امین السلطان و پیاده‌ها و سقاها کنار رودخانه ایستاده بودند که بار و غیره را بگذرانند اما آب شدتی نداشت. مال خوب می‌گذشت. از آب گذشته آن طرف به راه افتادیم. همه خیال ما این بود که در راه مبادا به وقت دیروز باران بگیرد. تند می‌رفتیم تا رسیدیم زیر گردنه ورارود. زیر گردنه دیدیم از بار و بنه راه بند آمده که عبور ممکن نیست و بنه زیادی هم عقب است. کشیکچی‌باشی و غلام‌ها را آنجا گذاشتیم که بنه عقب را نگذارند برود. خودمان با همراهان زدیم به بیراهه بسیار بدی که همه سنگ‌های بزرگ ریخته بود. خیلی به زحمت رفتیم بالا. در آن بالا قدری راه بهتر شد، به جاده افتادیم. آن طرف گردنه راه خوب و گشاده شد.

چشم‌انداز خوبی به کوه دماوند و غیره داشت. سبزه و چمن و برف خیلی باصفا بود. بهمن خیلی بزرگی جلو دره سر راه افتاده بود. ناهار را بردند آنجا حاضر کنند. اینجاها مرتع و مسکن ییلاقی ایلات سیل‌سپر و علی‌کائی و عرب است. ایلات متمولی هستند. رسیدیم به ناهارگاه. بهمن خیلی بزرگ و زیاد بود. خلاصه ناهار خورده، ابرها از قله دماوند و از طرف مغرب و جنوب بنای حرکت گذاشتند. زود سوار شده رانندیم رو به منزل. از چمن و علفزار خوبی که همه شبدر بود رانندیم. اینجاها خیلی مرتفع و خوب و هوای بسیار سردی دارد. لباس زمستانی پوشیدیم. نزدیکی‌های منزل باران شروع کرد به باریدن. وارد منزل شدیم. میرآخور پل خوبی بسته بود. یک پل هم فراش‌ها بسته بودند. آب رودخانه کم و خیلی صاف و باصفا بود. سراپرده و چادرها را دو طرف رودخانه زده بودند. آب از وسط می‌رفت. بعد از ورود به منزل ابر زیاد گردید. رعد و برق شدیدی شد. باران تگرگ بسیاری بارید. الی دو ساعت طول کشید. همه جا و همه کس تر شدند. سیل کمی از کوه برخاست. خلاصه آب رودخانه گل‌آلود و زیاد شد. هوا و آب و صحرا خیلی مهیب و هولناک گردید. بعد از دو ساعت هوا باز و آفتاب شد و مردم آسوده شدند.

روز چهارشنبه بیست و پنجم در منزل ورارود توقف شده. صبح هوا صاف و آرام بود. سه چهار ساعت که از دسته گذشت، کوه دماوند را ابر و مه گرفت و از طرف شمال مغرب هم ابرهای سیاه بالا آمد و در همان موعد روز قبل بنای رعد و برق و باریدن گذاشت. اول تگرگ شدید و بعد باران بسیاری بارید. زمین و هوا خیلی تر و رطوبی شد. محقق و زینداریاشی که دیروز از عقب آمده بودند، می گفتند باران شدیدی در آن طرف گردنه کنار رود سفیدآب ما را گرفت و چنان سیلی از رودخانه سفیدآب جاری شد که سنگ‌های بسیار عظیم می‌غلطاند و به قدر ده رودخانه لار، آب می‌آمد. جای چادرها و اردوی یورت چهل چشمه را هم گفتند سیلاب و آب گرفته بود. خوب شد که دیروز کوچ کردیم.

عزم حرکت به نمارستاق

روز پنجشنبه بیست و ششم امروز باید برویم به نمارستاق. دو ساعت به دسته مانده سوار اسب شده راندم. عضدالملک و ایلخانی و امین‌السلطان و غیره همه در رکاب بودند. قدری که رفتیم به تنگه‌[ای] رسیدیم که راه تنگ باریکی داشت. از آنجا بالا رانده، بالا باز صحرا و جلگه بود. همه اینجاها در حقیقت دامنه دماوند است. قله دماوند ابر و مه نداشت. خوب پیدا بود. یک فرسنگ و نیم صحرای هموار و قدری دره و ماهور دارد. اینجاها از ارتفاع و سردی مشابه قطب شمال است. ارتفاع زمین ورارود که منزل قبل بود با سطح پیازچال البرز مساوی است. البته به قدر هزار ذرع هم بل متجاوز بالا می‌آید. تا به این صحرای دامنه دماوند می‌رسد. پس ارتفاع قله دماوند مثلاً نسبت به سطح زمین طهران به این قیاس معلوم می‌شود چه قدر است.

خلاصه طرف دست چپ یعنی طرف غربی کوه‌های پربرف زیاد یک دره ممتدی تشکیل می‌دهد پوشیده از برف و خیلی خوش منظر که آخر آن منتهی به کوه‌های طالقان و غیره می‌شود که از مسافت زیادی کوه‌های مزبور با ارتفاع و برف زیاد نمایان است. یک پرده نقاشی دور نمای خیلی خوبی متصور شده بود که هیچ طور نمی‌شد چشم از آن برداشت. از خوف باران نمی‌شد در اینجاها توقف و تفرج کرد. راندم تا

رسیدیم به ناهارگاه. زیر گردنه چمنزار خیلی خوبی بود. گل‌های خوشرنگ داشت. اینجاها تازه سبزه مثل سبزه عید نوروز از زمین روئیده است.

خلاصه آفتاب‌گردان را پایین گردنه کنار آب خوبی زده بودند. در سر ناهار صنیع‌الدوله روزنامه خواند. بعد از ناهار سوار شده رفتیم رو به منزل. شش ساعت به غروب مانده وارد شدیم. چادرها را لب رودخانه زده‌اند. آب خوبی دارد. باز هوا به وقت دیروز ابر و رعد و برق شد و تا مدتی نهم بارید اما هوای اینجا خیلی بهتر از ورارود است، رطوبتش کمتر و سلامتیش بیشتر است.

روز جمعه بیست و هفتم هوا صاف و آفتاب بسیار خوبی بود. سوار شده رفتیم به طرف دره بالا و سرچشمه. از آب معدنی گذشتیم. آبش مثل سنوات قدیمی که دیده بودیم می‌آمد. گل و گیاه صحرا و آب چشمه و غیره خیلی باصفا بود. رفتیم از چشمه زیرکمر بزرگ هم گذشته، بالاتر چمنی بود خیلی باصفا، گل‌های ریز و بنفش زیادی داشت. آنجا به ناهار افتادیم. بعد از ناهار رفتیم پایین، قدری پای سنگی نشستیم [با] میرشکار و غیره. شکاری پیدا نشد. در دره لب آب آفتاب‌گردان زدند. عصرانه خورده سوار شده دو ساعت به غروب مانده آمدیم منزل. امروز دیگر وقت روزهای گذشته انقلابی در هوا پیدا نشد و تا غروب هوا صاف و آرام بود. محقق که یک شب بعد از ما در ورارود مانده بود آمده، تعریف می‌کرد که بعد از باران آب زیاد شد پل را خراب کرد و جای چادرهای ما را تماماً آب گرفت. الحمدلله که ما از آنجا حرکت کرده بودیم. روز شنبه بیست و هشتم باز هوا صاف و خوب و آرام بود. میل کردیم به شکار کوه برویم. سوار شده رانندیم. برای چمن لیرا که دیروز هم اینجا بودیم. بالای چمن نزدیک سرچشمه به ناهار افتادیم. بعد از ناهار سوار شده و از راه باریک سختی سر بالا رانندیم. یک دسته بز تکه طرف دست چپ دیده شد اما در جلو کوه بلندی بود که راه نداشت آدم بالای آن برود. ارقالی^۱ و قوچ و میش و بره زیادی هم دیده شد. ما را دیده رم کردند. راهی برای عقب کردن آنها نبود. به زحمت قدری رانده تا رسیدیم به سر گردنه کوه. تمام مازندران الی کوه اشرف پیدا بود. دریا هم خوب نمایان بود. آن طرف

کوه‌های پر برف، چپک‌رود^۱ و سه‌سنگ است. خیلی جای با وسعتی است. آن‌قدر برف دارد که مثل قطب شمال است. رودخانه ورارود از میان این کوه و دره‌ها می‌گذرد. اطرافش چمن است. رودخانه قدری پیچ‌پیچ می‌رود و بعد به تنگه بسیار سختی می‌ریزد و الی یورت ورارود از آن تنگه سخت مهیب می‌رود. ایلات با اغنام خیلی مرتع‌های اینجا می‌آیند. از اینجا هم راهی دارد که به لار می‌رود. اگر انشاءالله از اینجاها راهی از لار به نمارستاق ساخته شود، بهتر از راه ورارود خواهد بود. خلاصه مراجعت به آفتاب‌گردان کرده، چای و عصرانه خورده آمدیم منزل.

روز یکشنبه بیست و نهم امروز باید اردو بروم به طرف جنوب حوالی آب معدنی که پریروز ذکرش شد. اما اکثری از اهل اردو در همین چمن و یورت منزل اول می‌مانند. ما صبح سوار شده در زیر آبشار که زیر دست راهی است که از ورارود به اینجا می‌آیند، به ناهار افتادیم. دو میدان اسب راه است. آبشار بسیار خوبی است و به طرز خوشی می‌ریزد. الی عصر آنجا توقف شد. عصری سوار شده قدری به طرف پایین سمت ده رفته، چون دیر وقت بود برگشته رفتیم به یورت تازه، اردو در تختی افتاده است. چشمه خوب و گلپر و علف‌های معطر خوب دارد. سرپرده را در محل بسیار خوبی زده‌اند. زمین اینجاها خشک و خاک است و هوایش خوش و سالم.

از نمارستاق تا یالرود

دوشنبه غرة رمضان المبارک امروز در منزل مشغول بعضی امور و کارهای دولتی بودیم. چهار ساعت و نیم به غروب مانده سوار شده از راه سمت مغرب سرپرده که ابراهیم‌خان نایب مأمور و مشغول به ساختن شده است رفتیم پایین. راه خوبی است. از رودخانه گذشته رفتیم به جهت تماشای دیه^۲ نمارستاق. زیاده از یک میدان اسب از بغله کوه می‌رود. اگر جاده ساخته نبود با اسب نمی‌شد رفت. بعد به وسعت‌گاه رسید. آنجا پلی، پسر حاجی غلام‌رضای تاجر آملی ساخته است^۳. این حاجی غلام‌رضا شخصی

۱. اصل: چپکه رود

۲. دیه: ده، روستا

۳. عکس صفحه ۳۱۴ این کتاب.

بسیار متمول و تاجر معتبری است. از رودخانه که گذشتیم وسعت و فضای راه زیادت‌ر شد و رودخانه به دست راست افتاد. طرفین راه کوه‌های بلند سنگی و خاکی دارد. رفتیم تا رسیدیم به ده نمار که اهالی مشا و آمل، آنجا به ییلاق می‌آیند. مردمان معروف معتبر دارد مثل همین حاجی غلامرضا و حاجی عباس تاجر و غیره. بعضی درخت‌های جنگلی از توی خانه‌های ده پیدا بود. حمام هم دارد. حاجی خان‌جان نامی از اهل مشا دیده شد. مرد ریش سفید گوش بزرگ معمری است. صد سال تمام دارد اما باز خیلی زرنگ و باهوش است.

خلاصه بعد رفتیم سمت اردو. خیلی پایین‌تر از ده آفتابگردان زدند. اینجا سر ده است [و] اول نمار. و دره وسیعی هم بالای نمار است که آبادی دیگر از آنجا پیدا بود، اسمش دیوران. پایین‌تر هم آبادی دیگر بود که کرامحله‌اش می‌گفتند: زراعت خوبی دارند. زراعت اینجا هنوز سبز است. عصری مراجعت به منزل کردیم از راهی که دیروز بالا رفته بودیم.

روز سه‌شنبه دوم در منزل ماندیم. جائی نرفتیم. مشغول خواندن و مطالعه نوشتجات دولتی و غیره بودیم.

چهارشنبه سیم صبح سوار شده رفتیم چمن لیرا. آفتابگردان زدند. بعضی سنگ‌های معدنی از سه‌سنگ آورده بودند ملاحظه شد. در بعضی از سنگ‌ها قدری ذرات طلا بود. عصری مراجعت به منزل کردیم. حاجی جعفرقلی خان پازکی برای امر سواره شاهسون خمسه از شهر آمده است، دوباره مراجعت می‌کند.

پنجشنبه چهارم صبح زود از خواب برخاسته سوار شدیم. سر گردنه سه‌سنگ، آفتابگردان زدند. قدری راحت کرده سوار شده رفتیم آن طرف گردنه تا لب رودخانه ورارود. اینجا گوسفند زیادی از مردم لته‌کوهی^۱ مازندران است که از نمارستاقی اجاره کرده، همه ساله در فصل تابستان اینجا به چرا می‌آیند. قدری آنجاها تفرج و تماشا کرده از راه بیراهه و کوه مراجعت به منزل کردیم. هوا مه شدیدی گرفت. تاریک شد. راه هم بد بود. قدری به زحمت آمدیم تا یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم.

۱. مقصود «لته‌کوهی» می‌باشد.

روز جمعه پنجم رمضان باید از نمارستاق برویم به طرف بلده و غیره. صبح برخاسته سوار شده از راه ابراهیم‌خانی رفتیم پایین. هوا صاف است اما سر کوه‌ها را مه دارد. باد خنکی می‌آید. رانندیم به چمن یورت اولی که به دریوک^۱ معروف است. ابراهیم‌خان و لاریجانی‌ها مرخص شده رفتند. جاده را گرفته رو به طرف مغرب رانندیم. این راه‌ها را میرشکار به دستکاری حاجی غلام‌رضای آملی ساخته است. خوب ساخته‌اند و آلا امکان عبور مال از اینجاها نداشت.

کم‌کم سر بالا شدیم. یک رودخانه کوچکی که قریب هشت سنگ آب دارد. از طرف دست راست می‌آید. جاده در دست چپ واقع است. قدری بغله و پرتگاه بود به طرف رودخانه، اما ساخته بودند. بعد راه وسعت پیدا کرد و کم‌کم زراعت دیده می‌شود. چشمه‌های اطراف کوه‌ها و دامنه‌ها این رودخانه را تشکیل می‌دهند. رودخانه گاهی به طرف دست چپ و گاهی به دست راست جاده می‌افتد. همه جا سر بالا رانندیم تا به جایی که قدری مسطح و زراعت بود رسیده. قدری اینجا استراحت کرده. سوار شده قدری که رانندیم به پای گردنه و کتل راست عمودی رسیدیم که راه خیلی املس^۲ تیز و تندی بود. این کوه‌ها که مرتع خوب‌بست از نمارستاق طایفه نائیجی باج کرده گوسفند آورده‌اند.

از این کتل طرف دست چپ رشته کوه‌های سه‌سنگ و کوه کبود است. آبشار بسیار قشنگی از آب‌های کوه تشکیل یافته از بالا به پایین می‌ریزد به همین رودخانه که ذکر شد. در حقیقت منبعش این آبشار است. بعد قدری که می‌رود یک‌دفعه از دست چپ، کوه سفیدی که معدن است اما نمی‌دانم معدن گچ است یا سنگی دیگر هر چه هست بسیار نرم و سفید است پیدا می‌شود و رشته این کوه همه جا الی یالرود نور امتداد دارد. خیلی کوه تماشائی است. باز راه زیادی که طی شد به یک چمن و وسعت‌گاهی رسیدیم که در حقیقت آنجا سرحد نمارستاق و یالرود و بلده است که آب آن طرف به نمارستاق می‌ریزد و آب این طرف رودخانه بلده و غیره داخل می‌شود.

۱. امروزه «دریوک» خوانده می‌شود.

۲. املس: صاف

راندیم سر پایین راه زیادی رفته تا به مزرعه و چمن نازر رسیدیم. این مزرعه مال مرحوم حاجی ملاتقی یالرودی برادر میرزا احمد مستوفی است. آب نازر همین طور از دره سرازیر می رود تا به رودخانه بلده می ریزد. راه اردو از یک گردنه دیگر است که باز کوه گچ است. بغله و سربالائی سختی دارد. زیر گردنه دو دریاچه کوچک از آب دامنه های کوه تشکیل یافته یکی این طرف جاده و دیگری آن طرف جاده واقع است. خلاصه از بالای گردنه و سر کوه ها همه جا راه را سر بالا و سرازیر ساخته اند. باز راه زیادی رفته در پای گردنه به ده هتر رسیدیم که تیول میرزا ولی مستوفی پسر میرزا احمد است. ده خوبی است. خانه های خوب و درخت و زراعت بسیاری دارد. ییلاق بسیار خوبی است. از این دره گذشته به دره دیگر رسیدیم که منزل است. اردو را در مزرعه از مزارع یالرود زده اند. اشجار و زراعت خوبی دارد. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم.

روز شنبه ششم در این منزل اتراق شد، همه کسالت راه دیروز را داشتند. قهوه چی باشی بعضی نمونه سنگ های معدنی آورده ملاحظه شد. این منزل چنانکه اشاره کردیم جزء یالرود است. آب بسیار خوبی از میان دره آن می رود. این دره گویا منتهی به سه سنگ می شود.

در راه بلده

یکشنبه هفتم باید برویم به بلده. یعنی منزل و سراپرده ما را بالاتر از بلده در سر آبی که از دره یوش می آید زده اند. سوار شده راندیم. به قدر یک میدان اسب راه بود الی ده یالرود. ده خوبی است، تیول میرزا ولی مستوفی است. از دم خانه میرزا علی مجتهد یالرودی که برادر حاجی ملاهادی یالرودی مرحوم است گذشتیم. خودش بیرون آمد. خانه اش قدری خراب بود، حکم شد میرزا ولی مستوفی خانه اش را بسازد. از آنجا گذشته همه از کنار نهری که بید کاشته بودند رفتیم تا ده مرچ که آن هم تیول میرزا ولی است. به قدر یک فرسنگ همه جا از نهر و زیر سایه بید می رود. از این ده که به قدر یک فرسنگی راندیم راه به بغله کوه و دره تنگی افتاد. قدری هم سرازیری داشت.

قوشچی‌ها در اینجاها قدری فره کبک^۱ شکار کرده بودند. این راه دره تنگ زود تمام شده، داخل زراعت و درخت‌زار قریه کلیک گردید. ده کلیک در کنار رودخانه‌ایست که از دره کمروء نور می‌آید. گویا ایامی که در لار و ورارود هوا منقلب و بارندگی شده بود، اینجاها هم خیلی باریده و سیل زیادی آمده. آب دره گُمرود صاف است اما آبی که از رودخانه یوش می‌آید و سراپرده را بر سر آن زده‌اند گل‌آلود است. خلاصه وارد منزل شدیم. اینجا روزها بادهای خیلی تند می‌آید چنانکه امروز هم خیلی باد آمد اما شب باد نیست و هوا آرام است. سرکرده و رؤسا و خوانین خواجوند و غیره آمده بودند به حضور رسیدند. حاصل اینجاها همه سبز است. اسفند تازه از زمین روئیده است.

تفرج در بلده

روز دوشنبه هشتم دستخط زیاد و جواب عرایض ظل‌السلطان را نوشتم. میرشکار را هم فرستادیم برود پرت اسبان کجور، قرق^۲ شکار آنجا را سرکشی کرده بیاید. چهار ساعت به غروب مانده سوار شده رفتیم تا ده بلده و پایین‌تر. آنجاها به گردش مکرر به رودخانه زدیم اما آب رودخانه صاف، زمینش هموار و بی‌سنگ بود. به راحت عبور و مرور می‌شد. رفتیم برای تنگه که آب این رودخانه آنجا می‌رود. تنگه دو راه دارد یکی از خارج ده یکی از توی ده. ما از راه بیرون رفتیم. جای مهیب غریبی بود. سنگ‌های بزرگ از دو طرف سر به آسمان کشیده است و این راهیست که مردم در وقت زمستان از آن عبور و مرور قشلاق می‌کنند.

آن طرف دست چپ از بغله کوه محمدیوسف‌خان نوری مرحوم یک راهی ساخته است که به قدر دوپست قدم بیشتر نیست و این راه برای وقتی است که آب رودخانه طغیان می‌کند و راه عبور مردم از پایین بسته می‌شود. تخته سنگ بزرگی بغله کوه است که به قدرت خداوند وضع طبیعی آن مثل این است که کسی شمشیر گذاشته این سنگ را بریده باشد و راهی به قدر اینکه یک آدم با یک مال بگذرد و از سنگ شکافته شده است. هیچ به وضع و هیئت طبیعی شبیه نیست و حال آنکه یقین طبیعی است و این

۱. فره کبک: جوجه کبک

۲. اصل: قروق

شکاف راه آمد و شد مردم شده است. و از این طرف سنگ به قدر دویست قدم راه ساخته محمدیوسف خانی است که با سنگ و آهک ساخته است و از سنگ بریده که رد می‌شود، آن طرف راه وسعتی به هم می‌رساند که محل عبور و مرور مردم است. باز به قدر دویست قدمی راه سخت می‌شود تا می‌رسد به راه صاف محله بالا که جزء حکومت نظام‌الملک و طایفه خواجه است. محله پایین که نزدیک تنگه است، جزء حکومت طایفه ملا است. پشت ده دو تنگه است: یکی می‌رود به کجور، یکی به خورت رودبار^۱. وسط دو تنگه در بالای بلندی یک قلعه از قدیم ساخته‌اند که حالا هم آثارش باقی و پیداست و این قلعه دو تنگه راه را حراست می‌کرده است. تنگه که می‌رود به خورت رودبار از آنجا می‌رود به چماسان^۲ و از آنجا به سولده^۳. کوه‌های اینجا چند مغاره بزرگ غریب دارد. اما این تنگه بیش از هزار قدم نیست. رود منتهی به راه وسیع می‌شود. خلاصه در محل خوبی آفتاب گردان زدند. قدری استراحت کرده مراجعت به منزل کردیم.

روز سه شنبه نهم رمضان صبح سوار شده در محله پایین بلده از وسط کوچه و بازار گذشته از دره که به راه خورت رودبار می‌رود بالا رفتیم. تنگه سخت صعبی است ولی راه که از نصفه گذشت دیگر تا سر قله بد نیست. باز از قله به آن طرف راه سنگلاخ و بد است. وسط گردنه چشمه آب کمی دارد و در حوالی چشمه کمی هم زراعت کرده‌اند. آنجا پیاده شده قدری استراحت کرده بعد سوار شده الی قله کوه رانندیم. اما از راهی که معبر چهاروادر و مکاری بود نرفته از سمت مشرق راه بالا رفتیم. سر قله راهش بد نبود، یک پرتگاهی داشت، اما بعد از آن پرتگاه دیگر همه جا راه هموار و بسیار خوب است. سراسیم می‌رود تا به تنگه [ای] می‌رسد که دیروز عصر در آنجا پیاده شده قدری استراحت کردیم. اگر قدری این راه سخت را بسازند دیگر تا قله کوه هیچ زحمتی ندارد و مکاریان و عابریان به راحت عبور خواهند کرد. خلاصه راه

۱. امروزه «خورتاب رودبار» گفته می‌شود.

۲. چمستان امروزی.

۳. شهر نور فعلی.

سخت را طی کرده تا به همواری رسیدیم و کم‌کم راه خوب شد. فره‌کبک زیادی در اینجا بود. یک کبک بزرگ روی هوا زدم. عصر وارد منزل شدیم.

به طرف یوش

روز چهارشنبه دهم صبح سوار شده رفتیم از رودخانه بالا به طرف یوش. راه کمی طی کرده آن طرف رودخانه که جای باصفائی بود، به جهت استراحت پیاده شدیم. کاغذ و عریضه‌جات زیادی جمع شده بود. به قدر چهار ساعت اوقات صرف کرده و همه را خواندیم و جواب نوشتیم. این قطعه که به جهت استراحت پیاده شده بودیم از اراضی زراعت قریه یاسل^۱ است که مال صدیق‌الدوله است. امروز باد زیاد آمد مخصوصاً این دره نور و یوش وضعاً^۲ طوریت که همیشه محل وزیدن باد است. عصر وارد منزل شدیم.

روز پنجشنبه یازدهم صبح سوار شده کنار رودخانه کُمرود را گرفته سر بالا رفتیم. حاصل اینجاها امسال خیلی خوب شده. هیچ جا کمتر از تخمی ده تخم نداده است. بعضی حاصل گندم که در دامنه کوه و زمین شن‌زار کاشته بودند حالا رسیده و درو شده بود ولی زراعت سایر اراضی از کنار رودخانه و زمین خاکی و چمن و غیره هنوز نرسیده و به قدر بیست روز دیگر کار داشت که به موقع درو برسد و اغلبی هنوز سبز بود. اول رسیدیم به ده کُمر که این رودخانه به اسم آن معروف است. اصل ده در بغله کوه افتاده و خانوار زیادی دارد. اشجار و باغات ده در دست چپ جاده واقع است. دست راست روی تپه جلو ده بعضی از قبور اعراب است که در زمان فتح مازندران به اینجاها آمده و مرده‌اند. بالای قبر آنها مختصر آثاری هم داشت. از اینجا گذشته نیم فرسنگی بالاتر رفتیم. تمام عرض راه حاصل زراعت و آب و اشجار بید بودند. اما راه صعبی دارد. رسیدیم به ده بردون که در وسط دره تنگی واقع است. دهی است آباد خانوار زیاد و عمارات خوب و اشجار بسیار دارد. از این ده گذشته می‌رود به واترکلا^۳ که آخر آبادی این دره است. از ده اول تا اینجا یک فرسنگ راه است. قدری از این ده

۱. اصل: یاسر. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۲. امروزه «بطاهرکلاه» گفته می‌شود.

گذشته و از پل چوبی عبور نموده توی زراعت اسپرس^۱ آفتابگردان زدند. پیاده شده قدری استراحت کردیم از ده کمر دره دارد قدری بالا می‌رود، دهی دیگر نیز پیدا است که اسمش را سراسب می‌گویند. خلاصه تا دو ساعت به غروب مانده در آنجا توقف نموده. صنیع‌الدوله قدری روزنامه خواند. بعضی نوشتجات و عرایض هم از شهر رسیده بود همه را ملاحظه نموده، جواب نوشته فرستادیم. دو ساعت به غروب مانده سوار شده به طرف منزل راندم. منزل دره تنگی بود و همه چادرها را نزدیک هم زده بودند.

روز جمعه دوازدهم امروز باید به یوش برویم. صبح برخاسته سوار شدیم. امین‌السلطان و شجاع‌السلطنه دم در سراپرده حاضر بودند. چند نفر از صاحبمنصبان فوج مخبران شقاقی هم که تازه از فارس آمده بودند، در اینجا به حضور رسیدند. قدری با آنها صحبت کرده بعد راندم. همه جا از راه ساخته میرزا عبدالله خان آمدیم. راه را بغله دست راست انداخته و الحق راه خیلی خوبی بنا کرده. همه جا به قاعده مهندسی راه عریض محکم بی‌عیبی الی دونا ساخته است. اگر زراعت و حاصل مردم اهالی در زمین نباشد همه جای این راه را از کنار رودخانه هم می‌توان رفت اما محض اینکه خسارتی به زراعت مردم وارد نیاید این راه را غدن نمودیم، ساخته‌اند.

خلاصه همه جا از راه بغله آمده تا رسیدیم به ده یاسل که دست چپ دره واقع و از آن منزل تا ده یاسل نیم فرسخ سنگین راه است. چنانکه اشاره شد این قریه مال صدیق‌الدوله [است] و پسر حاجی وزیر که برادرزاده صدیق‌الدوله باشد [و] همیشه در این ده ساکن است به حضور آمد. از یاسل تا یوش راه خیلی پست و بلندی و پرتگاه‌های سخت دارد که اگر ساخته نبود عبور از آن غیر ممکن بود. یک کوره راهی هم از آن طرف دره بود که اغلب سوارها و مردم از آن راه رفتند. دو میدان به یوش مانده کوهی جلو آمد که تمام آن کوه خراب و از هم پاشیده است. قریب دویست ذرع راه از توی همین کوه است که ساخته‌اند. چون احتمال ریزش سنگ باز از آن کوه می‌رفت این دویست ذرع راه خالی از خطر نبود. از آنجا گذشته به ده یوش رسیدیم که در دست چپ دره واقع است. داخل ده نشده از راهی دیگر سرازیر آمدیم به توی رودخانه و راندم برای منزل. از یوش تا محل اردو باز یک فرسخ راه بود. در حقیقت

۱. اسپرس: قسمی گیاه برای علیق ستور و آن غیر از یونجه است.

اردو را در اراضی اوز زده‌اند. ظهر وارد منزل شدیم. اردو در محلی بسیار با روح و صفا و وسیع و خوش هوا است. خیلی از بلده بهتر است. فتح‌الله شکارچی کجوری پوست پلنگ بسیار بزرگی را که خودش شکار کرده بود از کاه پر کرده به توسط امین‌السلطان به حضور آورد.

گردش در یوش و نواحی اطراف

روز شنبه سیزدهم در منزل توقف کرده نوشتجات زیاد به شهر نوشته شد. عصری دو ساعت به غروب مانده به جهت رفع کسالت سوار شده رفتیم به تماشای قریه یوش. بالای تپه که مشرف به ده بود آفتاب گردان زدند. پیاده شده قدری تماشای ده را کردیم اما باد سختی می‌آمد و نگذاشت درست تماشا کنیم. ده بسیار خوب باصفای خوش منظری است. چند خانوار ایل بالای همین ده افتاده‌اند. پرسیدیم که از کدام ایل و طایفه‌اند گفتند از طایفه فیوج‌اند. از دره بالای این ده به کجور راه است که در چهارده پانزده سال قبل از این از همین راه به یوش آمدیم. این ده باغات خوب باصفا دارد و از قراری که می‌گفتند در اغلب خانه‌ها یک چشمه آب کمی جاری است که به آن زندگی می‌کنند. خانه‌های محمدجان‌خان از تمام خانه‌های این ده بهتر است. تکیه و خانه‌های وکیل‌الملکی^۱ قدری خراب و بایر شده است. خلاصه بعد از یک ربع توقف سوار شده به منزل آمدیم. اینجا شب‌ها هوای آرام خوبی دارد و با وجودی که هوا صاف است و ابر و مه نیست، صبح روی چادرها مثل اینکه شبنم زده باشد رطوبت و تری دارد.

روز یکشنبه چهاردهم امروز صبح برای گردش و تفرج از منزل سوار شده، به قدر یک میدانی رانده و رسیدیم به ده اوز که ده بسیار باصفائی است. از آنجا به قدر دو میدان گذشته رسیدیم به نیکنام ده. این ده هم ده بسیار باصفای سبز با طراوتی است. چون این دره سیل گیر است، اهالی ده به جهت محفوظیت از سیل روی تپه که سمت دست راست دره واقع است منزل کرده‌اند. قدری بالاتر از ده در چمنی که نزدیک به

۱. محمد اسماعیل خان نوری وکیل‌الملک از سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۳ نایب‌الحکومه کرمان بود و پس از آن تا پایان عمر حکومت کرمان را بر عهده داشت. در سال ۱۲۷۶ ملقب به وکیل‌الملک شد. وی جد خاندان اسفندیاری کرمان می‌باشد.

رودخانه بود پیاده شده قدری استراحت کردیم. صنیع‌الدوله قدری روزنامه خواند. تا عصر اینجا توقف کرده بعد سوار شده به منزل مراجعت کردیم. از ده نیکنام از توی همین دره می‌رود به مینک^۱ از مینک می‌رود به پل^۲ از پل می‌رود به نسن از نسن می‌رود به دونا.

حرکت به سوی قریه ناحیه

روز دوشنبه پانزدهم باید برویم به قریه ناحیه که از این منزل تا آنجا دو فرسنگ مسافت است. سوار شدیم، چهارصد نفر سواره خواجه‌وند که از کجور آمده بودند از سان حضور گذشته. حکم شد یک‌صد نفر دیگر هم سوار گرفته علاوه کنند که روی هم پانصد نفر بشوند. امین‌السلطان سر سواره ایستاده بود. حاجی‌اسمعیل نوری و علی اکبرخان سرکرده هم بودند. بعد از سان سوار به راه افتادیم.

راه همان راه ساخته میرزا عبدالله خان است که از بغله می‌رود اما بسیاری از جاهای راه هم توی رودخانه است. ابتدای راه سمت راست قریه اوز واقع است که جزو تیولات میرزا عبدالله خان است. خیلی ده معتبری است، جمعیت و خانوار زیاد و عمارات و خانه‌های خوب دارد. قریب سیصد باب خانه می‌شود. از این رودخانه آب گل‌آلود کمی می‌آید، زیاده از ده دوازده سنگ نیست. دره‌اش دره تنگ کم وسعتی است ولی باصفاست. دست راست دره کوه‌های سنگی باصفای خوبی دارد. اغلب از کوه‌ها خراب شده و ریزش کرده است که عبور از زیر آنها خالی از احتیاط نیست. اغلب از آن کوه‌های سنگی هم مغاره‌های بزرگ مهیب دارد. کوه برف‌دار باصفای خوبی هم از جلو پیدا شد. شاهزاده کوه^۳ هم دست راست واقع است لیکن از توی این دره دیده نمی‌شد.

به قدر نیم فرسنگ که رانندیم به قریه اوزکلا که دست راست جاده واقع بود رسیدیم. تا به حال همچو دهی ندیده بودم. جمیع خانه‌های این قریه در سمت

۱. امروزه «میناک» خوانده می‌شود.

۲. نام امروزی آن «پیل» می‌باشد.

۳. امروزه به آن «آزادکوه» گفته می‌شود.

دست راست در کمر سخت صعبی که پرتگاه زیاد دارد واقع است. وضع ده و خانه‌ها که مرتبه به مرتبه در آن کمرهای سخت بلند ساخته شده است، به شکل نیم دایره به نظر می‌آید. بعضی خانه‌های نوساز خیلی خوب معتبر هم در مراتب بالا داشت. دست چپ جاده در کنار رودخانه باز خانوار زیادی بودند و خانه‌های خیلی خوب داشتند. چون این دره سیل‌گیر است از این جهت است که اهالی در این کمرهای سخت بلند منزل کرده‌اند تا از حادثه سیل محفوظ باشند. چنانکه بسیاری از حاصل امسال آنها را دیدیم که سیل برده بود. این ده به تیول پسرهای وکیل‌الملک مرحوم است. قریب چهارصد پانصد خانوار می‌شود و تقریباً دو هزار نفر جمعیت آن است. قدری ایستاده تماشا کردیم.

بعد گذشته قدری دیگر بالا رفته طرف دست چپ جاده یعنی آن سمت رودخانه به جهت استراحت پیاده شدیم. توی این ده امامزاده مدفون است. گنبد کاشی مخروطی شکلی هم دارد که از آثار قدیمه است. بعد از قدری استراحت سوار شده و به منزل رانندیم. همه جا باز همین‌طور از توی دره و کنار رودخانه می‌رود تا انتهای دره، آنجا آب دو قسمت می‌شود یک قسمتش از دره مستقیم روبرو می‌آید و قسمت دیگر از دره دست چپ که راه قریه ناحیه است.

ما از همان دره دست چپ همه از کنار رودخانه رانده تا وارد ناحیه شدیم. قریه ناحیه در دره واقع است که اطراف آن را از چهار طرف کوه احاطه کرده است. آن آبی که از دره دست چپ راه جاری بود از وسط حقیقی همین دره ناحیه می‌گذرد. اینجا هم خانوار زیاد و جمعیت بسیاری دارد که تقریباً سیصد چهارصد خانوار می‌شود. مالیات این ده جزو محل مصارف قورخانه و در دست جهانگیرخان است. محصول اینجا را هنوز درو نکرده‌اند و معلوم می‌شود هوایش از قریه اوز و اوزکلا سردتر است چرا که وقت درو حاصل آنجاها رسیده بود و مشغول درو بودند، اینجا بیست روز دیگر تا وقت درو طول دارد.

چون دره تنگ و کم وسعت است اردو در بالای ده متفرق افتاده است. سراپرده را در وسعتگاه باصفای بسیار خوبی زده‌اند که آب این دره تماماً از جلو چادرها می‌گذرد. اگر چه درخت ندارد اما چمن باصفای خرم خوبی است. هوای اینجا خیلی سرد است. امروز معلوم شد که این لفظ کلائی که مازندرانی‌ها در آخر اسم

بعضی از دهات می‌گویند مقصود علیاء است که به معنی بالا باشد. به دلیل اینکه به ده اول رسیدیم اسمش اوز تنها بود از آنجا که گذشتیم به اوزکلا رسیدیم که معلوم شد ده بالائی مقصود است و کلا عبارت از علیاست.^۱ از قراری که می‌گفتند اهل این قریه تا به حال شتر ندیده بودند امروز که پیشخانه آمده بود و شتر را دیده، همه ترسیده بودند ...^۲

www.tabarestan.info
تبرستان

۱. به نظر می‌رسد این نتیجه‌گیری درست نباشد. چرا که روستاهای فراوانی در مازندران با وجود آنکه به دو قسمت علیا و سفلی تقسیم نمی‌شوند واژه «کلا» را به همراه دارند. «کلا» در گویش طبری به معنای روستا و آبادی می‌باشد.

۲. این سفرنامه ناتمام است. برای اطلاع بنگرید به مقدمه، ص ۲۴

www.tabarestan.info
تبرستان



ناصرالدین شاه
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

اردوی همایونی در ده پیل
عکس از: کتاب روزنامه سفر مازندران، ۱۲۹۴ قمری



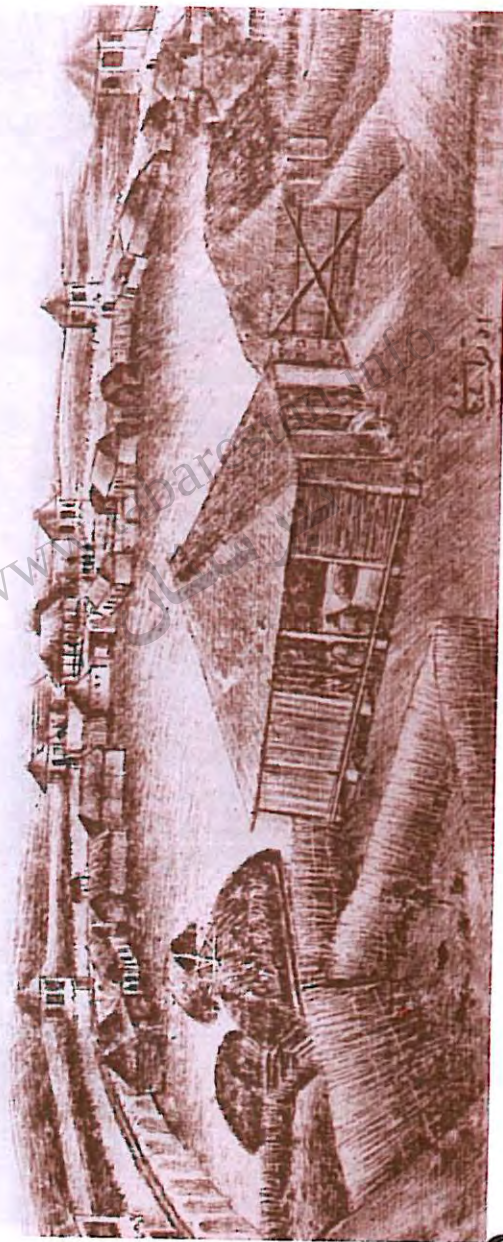
مشهدسر و رودخانه بابل
عکس از: کتاب روزنامه سفر مازندران، ۱۲۹۴ قمری



اردوی مبارک در کنار دریا نزدیک قلعه پلنگان
عکس از: کتاب روزنامه سفر مازندران، ۱۲۹۴ قمری



توی قلعه پلنگان
عکس از: کتاب روزنامه سفر مازندران، ۱۲۹۴ قمری

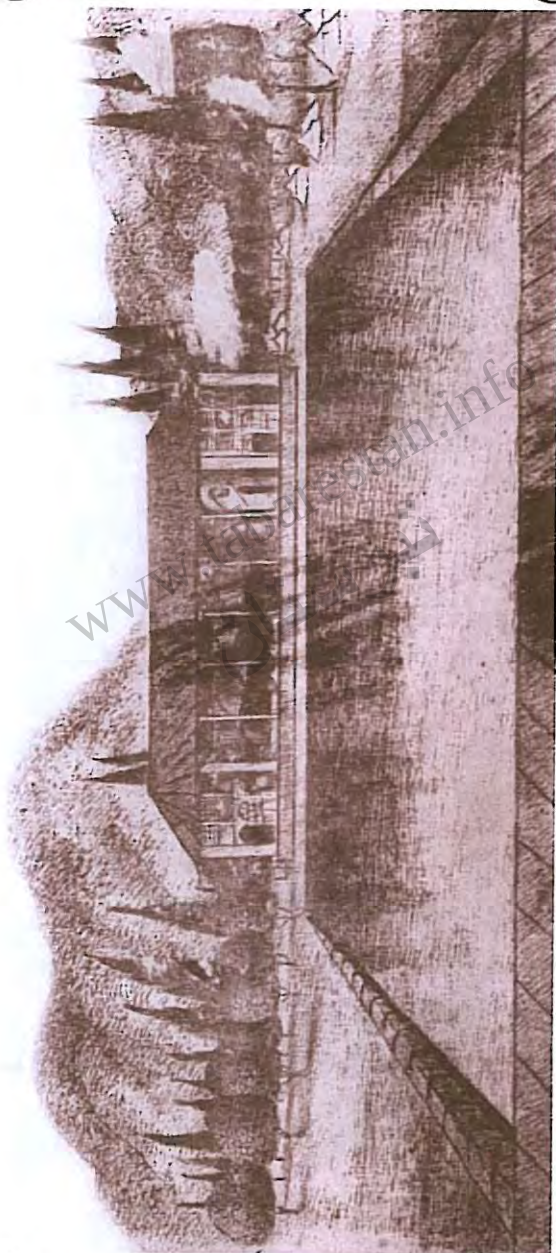




عمارت شاه عباس در صفی آباد
عکس از: کتاب روزنامه سفر مازندران، ۱۲۹۴ قمری

عکس از: کتاب روزنامه سفر مازندران، ۱۲۹۴ قمری

عمارت اشرف



عکس از: کتاب روزنامه سفر مازندران، ۱۳۹۴ قمری

عمارت فریح آباد

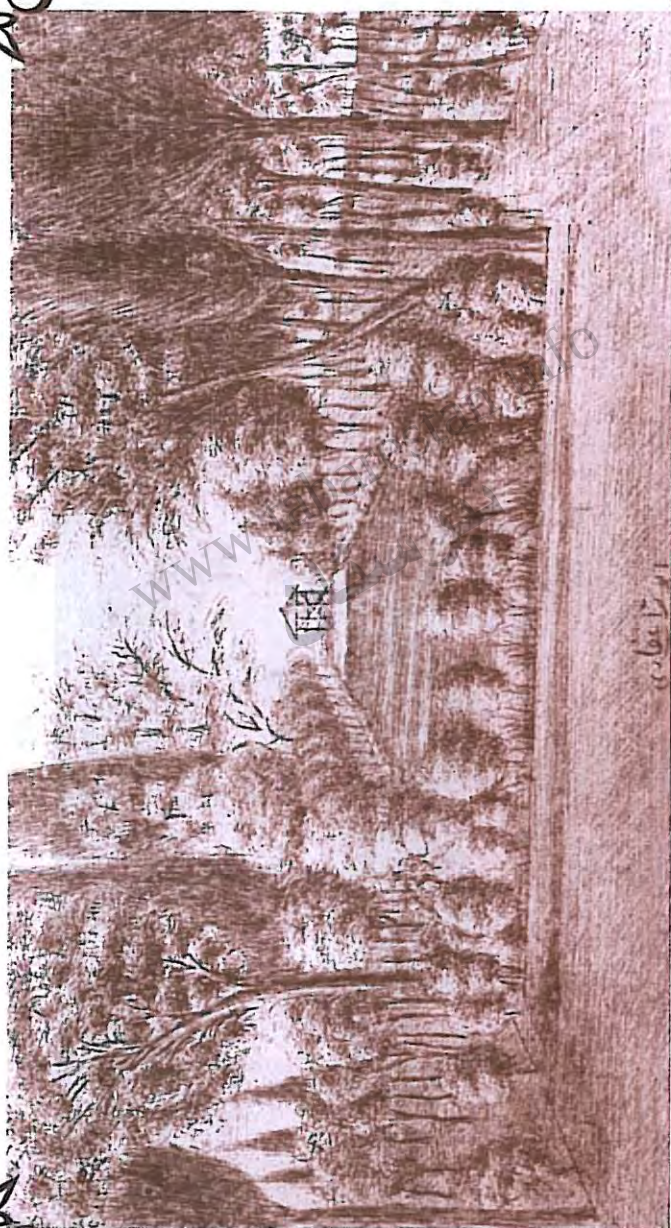




میدان شهرساری
عکس از: کتاب روزنامه سمنر مازندران، ۱۲۹۴ قمری



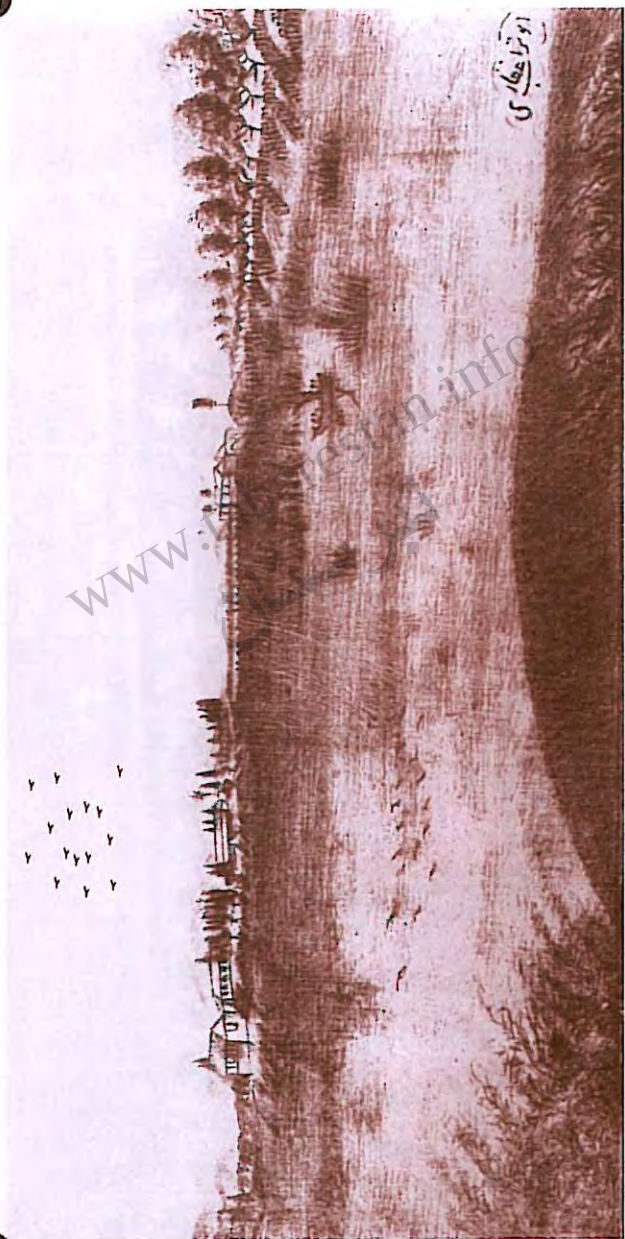
باغ دولتی در ساری
عکس از: کتاب روزنامه سفر مازندران، ۱۳۹۴ قمری

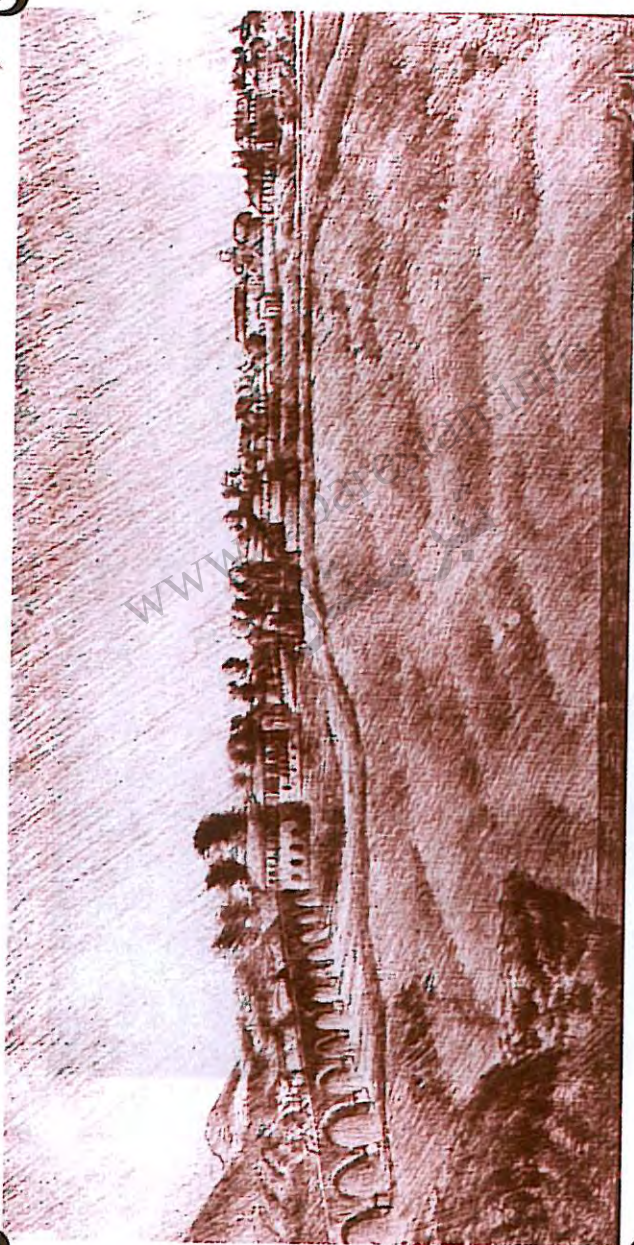


باغ دولتی ساری

عکس از: کتاب روزنامه سفر مازندران، ۱۲۹۴ قمری

عکس از: کتاب روزنامه سفر مازندران، ۱۲۹۴ قمری





رودخانه‌ای که از شهر آمل می‌گذرد.
عکس از: کتاب روزنامه سفر مازندران، ۱۲۹۴ قمری

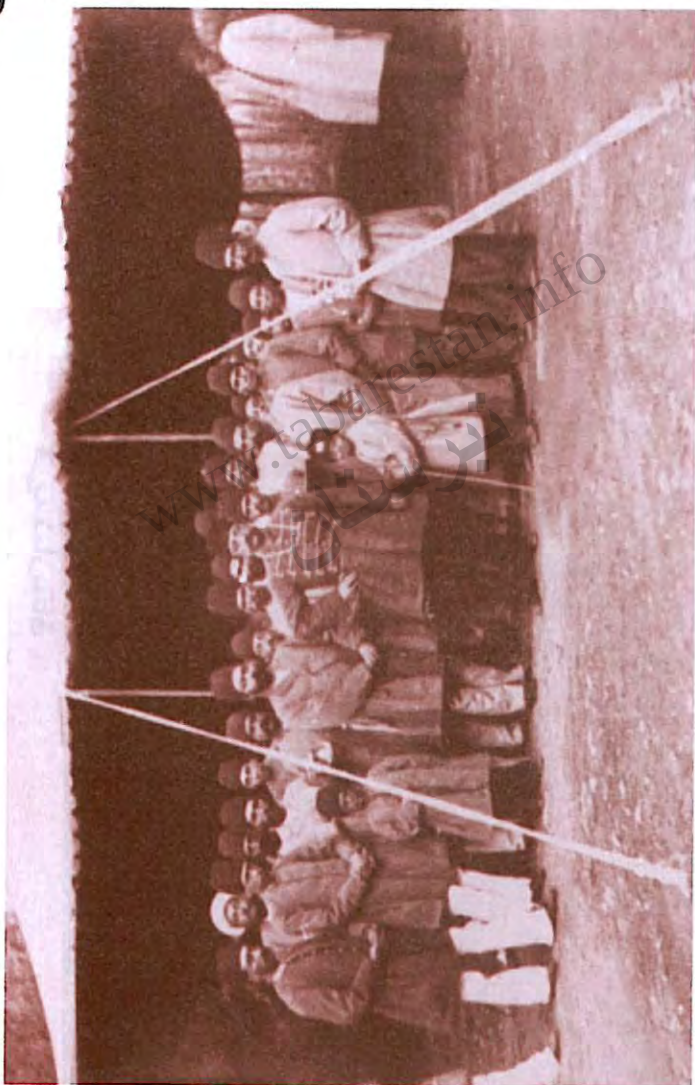


پلی است در میان دره نمارستاق در تعمیر راه ده نمارستاق که پسر
حاجی غلام رضای آملی ساخته است.

عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی



عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
قریه نمازستانق



در روز طبع آتش بیلاقی در شهرستانک در ۲۷ شهر ذیججه الحرام بارس نیل سنه ۱۳۰۷
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

www.tabarestan.info
تبرستان

سفرنامه
اعتضاد السلطنه
به لاریجان

بسم الله الرحمن الرحيم
 لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
 ارقام کچهر زاده العسکری

چون نراج را بسبب بوجده القیوت که بفرانسه افونی گویند انحرافی پیدا شده
 و علاوه بر سوء مزاج مرضی از دغالی نیز که کالی شپش است پیدا شده بخود
 ابطا و مذسرها آرزو شده بنده پنجم حجب الحریب میخواستیم از دین ما و این
 فرانسه نیز ما و جلای که موضع شمس سلطان هفت درجه و چاه و پنج
 دقیقه بود و موضع شمس محل هفت درجه و نوزده دقیقه این
 از دار الحکله طهران سمت سرخ حصار حرکت نموده در این سمت مرا
 موسیو بیارده خان معلم زبان فرانسه مدرسه مبارکه دارالفنون و میرزا
 محمد علی خان فتیاشی نایب دایم وزارت علوم و میرزا ابوالحسن خان
 حکیم شاهی معلم طب فرانسه و دو فرسنگ و نیم مسافت طی کرده در
 قریه حکیمیه بجهت بنهار و رسیدن بنده و اباب بفرز و آمده تا سه
 بفرز بنده توقف کرده این قریه را از حکیم الهاک است خانوار دارد
 آبش یک سنگ است اهم قدیش چاک یک بود و از حکیمیه نیم فرسنگ
 مسافت طی کرده بسرخ حصار رسیده این قریه سابقا خالصه کعبه الی
 دولت ابد مدت بجای پیرن خان که رئیس خلوت بود در خدمت شد

از کالی زاده افغان
 (نام) لک زاده کمال
 هانمان را فرستاده که

بسم الله الرحمن الرحيم

عزم سفر به لاریجان

چون مزاج را به سبب بحوحه الصوت^۱ که به فرانسه افونی گویند انحرافی پیدا شده و علاوه بر سوء مزاج، مرض روحانی نیز که سالی بیشتر است پیدا شده، به تجویز اطباء و تدبیر احبا عزم سفر لاریجان و اغتسال میاه آن سامان را جزم کرده.

روز سه شنبه بیستم رجب المرجب موافق بیست و نهم ژون ماه فرانسه، دوازدهم تیرماه جلالی که موضع شمس سرطان هفت درجه و پنجاه و پنج دقیقه، بود و موضع قمر حمل هفت درجه و نوزده دقیقه، از دارالخلافة طهران به سمت سرخ حصار حرکت نموده. در این سفر همراهان موسیو ریشاردخان^۲ معلم زبان فرانسه مدرسه مبارکه دارالفنون و میرزا محمدعلی خان منشی‌باشی نایب دویم وزارت علوم و میرزا ابوالحسن خان حکیم باشی معلم طب فرانسه بودند.

۱. [حاشیه:] گرفتگی آواز به قول عرب.

۲. ژول ریشارد فرانسوی در زمان محمد شاه به ایران آمد. پس از تأسیس دارالفنون در اوایل دوره ناصری معلم زبان فرانسه آنجا شد و تا پایان عمر در این شغل باقی ماند. وی در شوال ۱۳۰۸ ق در تهران درگذشت و در حوالی آب انبار قاسم‌خان مدفون شد. (چهل سال تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۷۱)

دو فرسنگ و نیم مسافت طی کرده در قریه حکیمیه به جهت ناهار^۱ و رسیدن بنه و اسباب سفر فرود آمده تا سه ساعت به غروب مانده توقف کرده. این قریه از حکیم‌الممالک^۲ است. دوازده خانوار دارد. آتش یک سنگ است. اسم قدیمش چاهک بوده. از حکیمیه نیم فرسنگ مسافت طی کرده به سُرخ حصار رسیده. این قریه سابقاً خالصة بوده. در اول دولت ابد مدت به حاجی بیژن خان که رئیس خلوت بود مرحمت شد. الآن در دست فریدون آقا پسر اوست. زمین و آب و محل بسیار باقابلیت است و ممکن است به اهتمام مالک یکی از قرای بزرگ شود ولی مالک آن ابداً اعتنایی ندارد. به همان اجاره جزئی قناعت کرده به این جهت مخروبه است. و در دفاتر از بلوک شمیران شمرده می‌شود و ثبت است.

از سرخ حصار تا بومهن

چهارشنبه از سرخ حصار روانه استلک شده. از پل جاجرود که محاذی کَمَرْد است عبور نموده؛ این پل از بنای قدیم بوده ولی منهدم شده. در دو سه سال قبل جناب امین‌السلطان^۳ به حکم سلطان‌السلطین در کمال استحکام ساخته و کاروانسرائی متصل به اوست که اجاره‌اش خرج تعمیر پل می‌شود. و کاروانسرای دیگر است نزدیک به او که ملک سید محمدعلی لاریجانی است. از نزدیک قریه کَمَرْد گذشته وارد قریه استلک شده. قریه در پائین جاده واقع است. در معبر کاروانسرائی است که آن هم به اسم قریه شهرت دارد. و در استلک اصطخر کوچکی است که از قدیم بوده ظاهراً به این اسم نامیده شد از اینکه استل به فارسی برکه و اصطخر را گویند و کاف برای تصغیر است. ملک مرتضی خان دولو شهاب‌الدوله^۴ است. سه چهار خانوار بیشتر سکنه ندارد به این

۱. اصل: نهار

۲. میرزا علی‌نقی‌خان حکیم‌الممالک فرزند حاج آقا اسماعیل جدیدالاسلام، پزشکی را در دارالفنون تهران آموخت و در سال ۱۲۷۲ با سمت نیابت دوم سفارت دربارهای اروپا، همراه با فرخ‌خان امین‌الدوله کاشی به اروپا رفت. در سال ۱۲۹۳ پیشخدمت باشی ناصرالدین شاه شد. (القاب رجال دوره قاجاریه، ص ۶۲)

۳. آقا ابراهیم گرمودی امین‌السلطان.

۴. مرتضی‌خان فرزند امیرخان سردار قاجار دولو در سال ۱۲۶۹، ق قوئلر آقاسی‌باشی شد. وی برادر کوچک میرزا محمدخان سپهسالار و خالوزاده عباس میرزا نایب‌السلطنه بود.

جهت زراعت و مداخل قلیلی دارد. آبش یک سنگ بیشتر است در نهایت گوارندگی^۱، و از بلوک لواسان بزرگ محسوب می‌شود. مسافت از سرخ حصار تا استلک سه فرسنگ تقریباً بود.

پنجشنبه بیست و دوم از استلک حرکت نموده به قصد قریه آه. قدری راه را انحراف داده وارد بومهن شده. دهی است در کمال آبادی و خوش منظری. ملک جناب جلالت‌آب میرزا یوسف مستوفی‌الممالک دام اجلاله است. آبش از رودخانه است که آن قریه و قرای زیر دست او از این رود که مشهور به رودخانه بومهن است مشروب شده اگر فاضلی باشد در شکر بیکلو وارد رودخانه جاجرود می‌شود. سی و پنج خانوار رعیت دارد و از بلوک دماوند است.

امام زاده سلطان مطهر بومهن^۲

امامزاده [ای] در اول قریه بود موسوم به سلطان مطهر. اگر چه هنوز دقتی در صحت نسب او از کتب انساب نکرده‌ام ولی از وضع درب و صندوق که به این تفصیل نوشته شده معلومست امامزاده صحیح النسب جلیل‌القدر است.

صندوق امامزاده در سطح به تخته منبت شده: امر به عمارت هذه الصندوق المزار المتبرک الملک الاعظم جلال‌الدوله و الدین ملک کیومرث. و نیز در تخته دیگر سطح: فی ماه رجب المرجب سنه سبع و اربعین و ثمانمائه نیز در تخته دیگر: عمل استاد حسین ابن استاد محمد النجار الکرد. دور صندوق آیه‌الکرسی و چند آیه دیگر از قرآن مجید.

درب امامزاده در یک لنگه منبت شده: وقف هذاالباب شیخ ظهیرالدین ابن شیخ ابوالحسن بومهنی. در لنگه دیگر عبارت دیگر منبت شده بود لیکن قدری از تخته آن شکسته و وصله شده همین قدر تاریخ خوانده شده ۹۶۲. از قراری که در تخته

۱. اصل: گوارندگی

۲. در بررسی نگارنده که در تابستان ۱۳۸۹ شمسی انجام شد، صندوق امامزاده محفوظ ماند اما درب امامزاده و تخته زیارت آن به سرعت رفته است. بنای امامزاده در سال‌های اخیر به وسیله سازمان میراث فرهنگی مرمت شد که متولیان امامزاده از نتیجه کار ناراضی بودند.

زیارت نامه نوشته شده و نزد اهل ده هم مشهور بود سلطان مطهر باشد محمدتقی ابن موسی کاظم.

و شرح احوال ملک کیومرث در تاریخ مازندران ضبط شده و مجملی از نسب و زمان وی اینست که ملک کیومرث ابن بیستون ابن و نامور ابن گسته ابن تاج الدوله زیار ابن کمر بن جستان ابن کیکاوس ابن هزار اسف ابن نامور ابن شهریار ابن باحرب ابن زرین کمر ابن فرامرز ابن شهریار ابن جمشید ابن دیوبند ابن شیرزاد ابن آفریدون ابن قارن ابن لهراسب ابن نامور بن بادوسبان ابن خورزاد ابن بادوسبان ابن جیل ابن جیلانشاه ابن فیروز ابن جاماسب ابن یزدجرد ابن بهرام ابن یزدجرد ابن شاپور ابن هرمز ابن نرسی ابن بهرام ابن هرمز ابن شاپور ابن اردشیر ابن باپک ابن ساسان که در سنه ۸۰۷ به تخت نشسته و در سنه ۸۵۷ وفات نموده.^۱

از بومهن تا گردنه امامزاده هاشم

پس از آن از بومهن گذشته عبور از رودهن نموده و در زیردست قرای بسیاری از دماوند بود اکثر آباد و سکنه رودهن صد خانوار است تمام کردبچه و خالصة دیوان اعلی است و تیول سواره کردبچه. و امامزاده [ای] از حیث بنا صورتاً شبیه امامزاده بومهن بود یعنی مخروطی مصلع بلکه اکثر امامزاده‌های این حدود بنای آنها به همان شکل است ولی اسمی از بانی امامزاده نبود معروف به امامزاده تقی است. و زبان سکنه این قریه با آن که کردبچه‌اند ترکی است و به قریه که این قریه را رودهن گویند باید قریه اول به کسر میم باشد نه به سکون و لفظ بومهن و «هن» را در فارسی بعضی معانی است ولی چیزی که در اینجا مناسب باشد نیست مگر معنی «هست»؛ یعنی قریه است یا رود هست و این احتمال بعید خواهد بود.

پس از آن وارد آه شدیم و آه سه قریه است: آه پایین، آه وسط، آه بالا و آه وسط آبادتر آن دو آه است.^۲ آه پایین و آه وسط ملک رعیتی و مالیاتش تیول میرزا رضای

۱. این نسب‌نامه از کتاب «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» ظهیرالدین مرعشی اخذ شده است. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: نسخه چاپی آن، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران: شرق، ۱۳۶۸، صص ۱۵۹، ۱۵۸-۱۵۸.

۲. امروزه آه بالا: قاویز محله، آه وسط: سادات محله و آه پائین: کرتون نامیده می‌شود.

آهی منشی دیوانخانه مبارکه است و از دست صاحب تیول آه و ناله داشتند. آه بالا قدری ملکی میرزا عبدالمجید خان منشی سفارت بهیه روسیه است که در این سال به طواف بیت الله الحرام رفته در راه مرحوم شد. اکنون تیول اولاد اوست و بالای آه بالا چشمه آب معدنی است که پیوسته در فوران است و پیش بعضی معروف به چشمه علی و جمعی مراد دهنده^۱ گویند. حوضی به قدر سه ذرع^۲ در سه ذرع بسته شده^۳ در آبش گاز است که مایه جوشش است و آهن دارد. جزئی رایحه استنباط می شود یحتمل کبریت باشد. طعمش مثل آب سویس و سلس^۴ [۹] است که دو مکان است در نمسه^۵ و به تجویز اطبای اروپا آن آب در ایران عزیزالقدر شده شیشه بسیار کوچک آن را مبلغی زیاد می فروشد و اگر یافت نشود آرامنه مصنوعی ساخته در شیشه کنند و بفروشد. و بدون شبه این آب، طعماً و منفعتاً کمتر از آن دو آب نیست و اگر کسی این آب را در شیشه کند خوب می تواند به فروش برساند مشروط به آنکه نگویند از آه دماوند است بلکه چنان دانند از نمسه و اسکاتلند است و مسافت این منزل سه فرسخ و نیم بود.

روز دیگر از آه راه سخت و صعبی را طی کرده از چمن مشا گذشته و قریه مشا نمایان بود. نزدیک به امامزاده هاشم به راه ساخته اعلی حضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه افتاده که چند سال قبل جناب حسن علی خان گروسی وزیر فواید به دستگیری فوج مهندس ساخته. از زحمت سختی راه فراغت یافته اکنون این راه سپرده به جناب امین السلطان است و از جانب او [به] میرزا نظام کاشانی که مدتها در پاریس درس علم معدن خوانده و مهندس قابلی است سپرده. ساعتی در امامزاده هاشم توقف نموده^۶ این امامزاده زیاد معروف است ولی نسبش بر من معلوم نیست. طایفه ای از اهل دماوند که درویش گویند متولی و خادم این بقعه هستند.^۷ هر یکی به نوبت صبح تا شب را آنجا

۱. امروزه «آبعلی» گویند.

۲. اصل: ذرع، در موارد بعدی تصحیح شد.

۳. [حاشیه:] آبی که در قصبه آه دیده شده و معروف به چشمه علی و بعضی مراددهنده گویند، در آن آب گاز است.

۴. در نسخه دوم «سدلیس و سلس» آمده است. [حاشیه:] فرانسه اش به خط فرانسه نوشته شود، مسیو ریشارد بنویسد.

۵. اطریش امروزی.

۶. [حاشیه:] روزانه دیگر چنانچه شرح آن گذشت از آه به سمت ... در امامزاده هاشم ساعتی توقف شد.

۷. امروزه متولی آن از سوی سازمان موقوفات معین می شود.

سربرده و این بنائی که اکنون در کنارش هست مرحوم عزیزخان مکرری سردار کل در چند سال قبل که به حکم قبله عالم خلدالله ملکه در دماوند متوقف بود بنا کرده و زیاده به کار عابرین و مترددین می‌آید به خصوص در فصل زمستان. و بقعه امامزاده در مکان مرتفعی واقع است که قصبه دماوند و دهات اطرافش مثل سردآب و چشمه‌لای^۱ و غیرها نمایانست.

ورود به قصبه اسک

از نزدیک امامزاده مزبور در راه ساخته وارد شدیم. رودخانه کوچکی از کنار می‌گذشت. در یک مکان برف دو طرف رودخانه را گرفته شن و گل به روی برف بود و این برف مشهور به بهمن است از دره کوه سرازیر می‌شود. راهی باصفا و پر آب است. وارد چمن شیرکش شده. مسافت چهار فرسنگ بود.

روز شنبه بیست و چهارم رجب از شیرکش حرکت نموده از پل رودخانه هراز گذشته تمام مسافت شقایق بزرگ و اقسام گلها و ریاحین و آب‌های جاری از کوه بود تا سرکوه که قصبه اسک نمایان بود. از راه ساخته آمده چون راه از قریه رینه گذشته به طرف شهر آمل می‌رود، راه جدا شده - همان راه صعب قدیم - را پیموده وارد قصبه اسک شدیم. در چمنی که آب چشمه فرنگی می‌گذرد، چند ساعتی به جهت صرف غذا تأمل کرده. تفصیل چشمه فرنگی و اتفاقی که افتاده بود در رساله [ای] که در سنه ۱۲۷۲ هجری نوشته شده ثبت و مندرج است.^۲

تقویم فرس در لاریجان

حساب اهالی لاریجان هنوز بر سال شمسی و شهور^۳ فرسی قدیم است.^۴ در این مکان

۱. «چشمه اعلاء» امروزی.

۲. این رساله به دست نیامد.

۳. شهور: ماه‌ها، جمع شهر.

۴. [حاشیه:] در روز جمعه بیست و یکم رجب چنان که سابق گذشت از امامزاده هاشم عبور کرده وارد چمن شیرکش شدیم. در عرض راه رودخانه کوچکی از کنار می‌گذشت در یک مکان برف دو طرف رودخانه را گرفته شن و گل در روی برف بود، برف مشهور به بهمن است و از دره کوه سرازیر می‌شود سر چشمه فرنگی آمده.

شرحی از ملاحظات راه تحقیق می‌شد یکی از اهل مجلس سؤال کرد که آن برف را بهمن چرا گویند و وجه تسمیه او چیست؟ یکی از حضار جواب داد که معروف میانه مردم این است که چون این برف به طور خرسنگ^۱ از قلۀ جبل فرود می‌آید شبیه است به سنگی که بهمن ابن اسفندیار برای رستم زابلی انداخته و او از خود به قوت پا رد کرد. چنانکه حکیم فردوسی طوسی در شاهنامه نوشته این را بهمن گویند. من گفتم وجهی وجیه نیست ظاهراً فرود آمدن این برفها در بهمن ماه باشد که به قول اهل تنجیم زمین نفس آشکار کشیده در هوا حرارتی پیدا شده اسباب فرود آمدن برف می‌شود. یکی از اهالی اسک که در لباس اهل علم بود گفت الان اوایل بهمن ماه است در وقت نفس زدن آشکار زمین نیست. من استبعاد^۲ کردم چه غرض من شهر جلالی بود و مقصود او ماههای فرسی و مرا از این نکته غفلتی بود [که] حساب اهالی لاریجان هنوز بر سال شمسی و شهر فرس قدیم^۳ است. چون به تقویم رجوع کردم نهم بهمن ماه فرسی بود. پس از آن بعضی تمسکات و قبالة جات آنها را دیده تاریخ فرسی می‌گذارند.

اتراق در اسک

پس از آن در کنار رود هراز فرود آمده در پهلوی آسیاب قصبه اسک که دارالحکومه لاریجان است، به قدر پانصد خانوار دارد. سه چهار هزار جمعیت به شماره درمی‌آید. چون مکانش تنگ است زمین را قدر و قیمت زیاد است. در تحصیل یک قطعه زمین زحمت زیاد می‌کشند. همین آسیاب که در کنار آن منزل داشتیم چون آب به اراضی اسک نمی‌نشیند از بالا به قدر پنجاه ذرع کوه را سوراخ کرده آب آورده آسیاب ساخته‌اند^۴ و وسعت سوراخ به قدریست که یک آدم می‌تواند برود به عینها مثل تونل^۵ فرنگستان شده برای راه آهن. و در مقابل منزل ما قطعه زمینی بود بسیار مختصر ولی

۱. [حاشیه:] خرسنگ سنگ بزرگ ناهموار ناتراشیده را گویند که در میان راه افتاده و مانع از عبور مردم باشد. برهان.

۲. استبعاد: دور شدن.

۳. فرس قدیم: تقویم ایران در دوره باستان.

۴. امروزه به این منطقه «سراسیاب» گویند.

۵. اصل: تُل.

فراز هراز بود. باز کوه را به قدر صد ذرع سوراخ کرده آب آنجا نشسته. می‌گویند در حین سوراخ کردن کوه ریزش نموده دو نفر هلاک شدند. الان مشجر است و با منفعت جزئی.

از اسک تا بند بریده

روز پنجشنبه بیست و نهم رجب به سمت تمثال همایون حرکت نموده به این شرح: حرکت از اسک به طرف بند بریده که میرزا نظام مهندس مسمی به بند فتح کرده است.^۱ از سمت جنوبی رودخانه هراز به طرف مغرب نیم فرسخ مسافت که طی می‌شود در دست راست دره‌یست که قریه نیاک مسکن سادات است که سلاطین قاجار انارالله برهانهم آن را از مالیات معاف فرموده‌اند به فاصله هزار ذرع در سینه‌کوه نمایانست. از نیاک به قصبه نوا که مولودخانه شاهزادگان^۲ عظام از اولاد خاقان خلد آشیان فتحعلی‌شاه قاجار و در بالای تپه واقع است نیم فرسخ مسافت دارد و قصبه نوا بیلاقیست تمام دارد. چنانکه در این وقت که پانزدهم اسد است آخر گل زرد و اول گل سرخ آنجاست و از هر دو گل نمونه آورده بودند. و نوا از کنار رودخانه هراز نمودار نیست.

از دره مزبوره که گذشت در سمت دست چپ و شمال رودخانه در سینه کوه دو قریه نزدیک یکدیگر مسمی به رینه و مون نمودار است و محاذی مون که قریه دویم است پلی از سنگ و گچ به رودخانه مزبوره بسته شده می‌گویند سردارهای سابق لاریجان بانی آن شده‌اند و متمولین نوا و اسک آن را عندالضروره تعمیر کرده‌اند. از پل مزبور عبور به سمت شمالی رودخانه مزبوره می‌شود و به فاصله کمی به راه ساخته که در این عصر فرخنده به حکم همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه ساخته شده می‌رسد و این راه به عرض پنج ذرع، به قسمی که عراده از آن می‌تواند همه جا حرکت کند تسطیع شده و از میان مزرعه متعلق به اولاد عباسقلی‌خان سردار سابق لاریجان می‌گذرد و محاذی این مزرعه در سمت جنوبی رودخانه مزبوره قریه کوچک با صفائی مسمی به کندلو ملکی غلامحسین خان سردار حالیه لاریجان نمایان است و به مسافت کم از زیر

۱. امروزه نیز به «بند بریده» معروف است.

۲. اصل: شاهزاده‌گان.

املاک قریه گزنک می‌گذرد و قریه مزبوره نیز در شمال رودخانه مزبوره بالای بلندی دیده می‌شود و قریه گزنک دارالحکومه محمدقلی‌خان سیاه بوده است و می‌گویند در ایام سابق در سمت جنوبی رودخانه مزبوره بوده است سیل شدید یک‌دفعه آن را خراب کرد سکنه آن نقل به سمت شمالی رودخانه کرده آنجا را آباد و به همان اسم مسمی کرده‌اند. اما مزاده و بعضی آثار سمت جنوبی رودخانه دلالت بر صدق این مطلب دارد.

حاجی حسینقلی نامی از اهل گزنک دیده شد که مدعی بود یک صد سال متجاوز عمر دارم و در اکثر جنگ‌های نایب السلطنه مرحوم عباس میرزا جزو قشون لاریجانی حاضر بوده و سه سال اسیر قشون دولت روس بودم. می‌گفتند زبان روسی هم می‌داند. در انتهای قریه گزنک پلی از سنگ و گچ به مهندسی میرزا نظام مهندس مأمور اصلاح راه به رودخانه مزبوره بسته شده و راه ساخته از پل می‌گذرد و از سمت جنوبی رودخانه قریب پانصد ذرع امتداد می‌یابد و به تنگه [ای] می‌رسد که معروف است به میش‌وران و فیما بین مازندرانی‌ها معروفست که وقتی میش کوهی را درنده [ای] تعاقب کرده بود و آن میش به اضطراب از بالای این تنگه جسته است به این جهت مسمی به میش‌وران شده است یعنی میش عبور کرده و در این تنگه راه از زیر کوه و کنار رودخانه هراز ساخته شده و گذشته است و این مکان در کمال صفا و پاکیزگی^۱ مفرح قلب است.

در آخر تنگه پل دیگر از سنگ و گچ به مهندسی میرزا نظام به رود مزبور بسته شده و راه از پل گذشته باز از سمت شمالی رودخانه امتداد می‌یابد و از اسک تا این پل و تنگه یک فرسخ تقریبی است و این مکان اول خاک امیری است که یکی از چهار بلوک لاریجان شمرده می‌شود.

قریب نیم فرسخ که می‌گذرد به قریه مسمی به شنگول‌ده^۲ می‌رسد و محاذی شنگول‌ده در سمت جنوبی رودخانه در سینه کوه قریه بزرگی نمایان و مسمی به شاهن‌دشت^۳ است و بالاتر از شاهن‌دشت آثار قلعه نمایان است می‌گویند محکمه بلوک سابق لاریجان بوده است مسمی به قلعه ملک بهمن. از شنگول‌ده مسافت کمی که طی

۱. اصل: پاکیزه‌گی.

۲. امروزه به صورت «شنگلده» هم نوشته می‌شود.

۳. امروزه «شاهاندشت» گفته می‌شود.

می‌شود راه منحرف به طرف شمال می‌شود و در این نقطه به سمت شرقی رودخانه چند قریه از بلوک امیری نمودار است: اوّل وانه، دویم گل ماشا، سوم اخا، چهارم لش‌رودبار، پنجم دینان، ششم طرا، هفتم لارین.

حجاری «شکل شاه»

و نیم فرسخ مسافت که طی می‌شود به تنگه [ای] می‌رسد میان دو کوه مرتفع و رود هراز در وسط آن است. در اوّل تنگه راه ساخته از زیرکوه و کنار رودخانه امتداد یافته. می‌گویند در اینجا سابقاً راه باریک سختی در بغل کوه بود که از کمال سختی میان مازندرانی‌ها معروف بود به بامشی بند یعنی بند گربه و در این تنگه دو طرف رودخانه بغل کوه بعضی آثار قدیم است که برای عبور، سنگ چینی کرده بودند و یک پل سنگی آباد و دو پل خراب هم از آثار قدیم هست. می‌گویند بانی پل آباد سردارهای لاریجان و بانی دو پل خراب ملوک سابق لاریجان بوده‌اند لیکن حالا از آن معبر سنگ‌چینی شده و پل‌ها ابدأ عبور و مرور نمی‌شود متروک مانده و اغلب خراب است.

و در این تنگه تمثال بی‌مثال مبارک و اشخاص مفصله ذیل را در این عصر برحسب حکم همایون به دستورالعمل این بنده حضرت والا^۱ وزیر علوم در کنار راه و بغله کوه در صفحه [ای] از سنگ حجاری کرده‌اند: وجیه‌الله میرزا (پیاده)، آجودان مخصوص (پیاده)، وزیر فوائد^۲ (پیاده)، سپهسالار، مستوفی‌الممالک (پیاده)، تمثال مبارک (سواره) نایب‌السلطنه (پیاده)، اعضداالسلطنه وزیر علوم (پیاده)، عضداالملک (پیاده)، امین‌الملک، مهدی قلی‌خان قاجار (پیاده)^۳. از مقابل این صفحه که می‌گذرد بغله کوه که سابق راه بوده است و حالا تغییر کرده است در میان اهل مازندران معروف است به ملک‌بند یعنی بند ملک که ملوک لاریجان در سوابق ایام خرج‌ها کرده و راه تنگی از کوه بریده بودند و نیز به بند بریده هم اشتها دارد.

۱. در نسخه دوم به جای «بنده حضرت والا» عبارت «بنده درگاه» آمده است.

۲. حسنعلی خان وزیر فوائد. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات می‌نویسد: «در این تنگه تمثال مبارک شاه را به روی سنگ حجاری کرده است، سواره با لباس رسمی. حسنعلی خان وزیر فوائد هم پیاده ایستاده راپورت راه را

عرض می‌کند.» ص ۵۲

۳. به دلیل اینکه رجال یاد شده در این سفرنامه عمدتاً از ملتزمین رکاب ناصرالدین شاه بودند و در سه سفرنامه قبل معرفی شده‌اند، در اینجا توضیحی راجع به آنها ارائه نمی‌شود.

نواب سام میرزای شمس الشعرا^۱ به دستورالعمل این بنده وزیر علوم ماده تاریخی قطعه مانند به نظم درآورد و در دور آن سنگ حجاری شده و آن قطعه به عینها درین سیاحت نامه ثبت و مندرج شد:

در روزگار ناصردین شاه کامکار امرش به هر طریق صراطی است مستقیم منت خدای را که ز تائید خود خدای آباد کرد بس که بر و بوم و کوه و در شاهان دهر نامورند از برای مال هر کار خام عاقبت الامر پخته کرد در راه لاریجان که دژم بود کار جان بیغوله که گاه گذر غول سهمگین از سهم مار گرزه نکردند زو گذار جائی که عزم درنگ نکرداند زو درنگ راهی که گر پذیره شدن خواستی ز دد در شاهنامه نیز ز مرد فسانه کوست به آسایش رعیت مازندران زمین بگشوده شد چو کف کریم ملک به ملک حجار ز امر خسرو فرهاد سان به سنگ خور پی کله زکوه ادب را نمود رخ تاریخ آن به حکم شهنشاه خواستند عام نباش خامه رضوان نوشت و خواند	کز عدل راه راست طلب کرد و یافت کام امنش به هر فریق نشاطی مستدام شاهنشهی مؤید بگزید بر انام بومی گریزگاه ندارد مگر به بام وین پادشاه مال فشانند برای نام از بس که زر پخته برافشانند و سیم خام گاه عبور قافله از غفلت تمام اول سرود بسمله آنگه نهاد گام وز هول شیر شیرزه نجست اندرو کنام هین گله گله آهوی دشتی کند خرام گفتی به پای خود نرود کس به سوی دام افسانه که عبره در و کرد پورسام آراست حکم ساری شاهنشاه این مقام راهی که بسته بود چو پیشانی لثام تمثال کرد از شه پرویز احتشام چون تاج شهریار برون آمد از رخام چون بود خاص خدمت مداحی این غلام این ره بود ز حکم شهی شاهراه عام^۲
---	---

۱. سام میرزا ملک الشعرا فرزند محمدقلی میرزا ملک آرا پسر فتحعلی شاه

۲. در نسخه دوم در پایان شعر این تاریخ آمده است: ۱۲۹۱ [ق]

آب‌های معدنی اسک

در روز جمعه سلخ رجب ثانیاً بر سر چشمه فرنگی رفته جمعی به آب رفته چون بسیار سرد بود من از اغتسال وی احتیاط کرده ولی از آبش خورده آهن محسوسی دارد و برای مزاج به حکم تجربه و حکمای اروپا زیاده نافع است. نمی‌دانم این شعر از کیست گمانم این است که از حکیم خاقانی شیروانی یا میرزا کوچک وصال شیرازی باشد چه هر دو به این وزن و قافیه قصیده دارند:

چو آب چشمه آهن رسد مرگ است حیوان را اگر چه خوانده است ایزد حیات جان حیوانش
حال آنکه مضر بدن نیست و مرگی متصور نه بلکه مایه صحت و اسباب سلامت
است. میاه اسک که به اقسام مختلف از امکنه متعدده فوران دارد نه چنانست که به همین عده باقی باشد بلکه گاه می‌شود چشمه فرو نشسته یا از قوتش کاسته چشمه دیگر فوران پیدا می‌کند مثل آن که در میان قصبه اسک نزدیک به خانه عباسقلی‌خان مرحوم سردار لاریجانی چشمه دیده شد که در کمال قوت فوران داشت و چشمه دیگر متصل به او قوتش کم بود. اهالی اسک گفتند چشمه نوئی امسال پیدا شده و چشمه متصل به او از قوت اول افتاده ضعیف شده.

تفصیل عیون اسک اگر مفصلاً نوشته شود رساله علی حده می‌خواهد و کتابی جداگانه و ما در رساله [ای] که در سال هزار [و] دویست [و] هفتاد و دو در سفر لاریجان نوشته اشاره به بعضی از میاه وی کرده^۱ ولی چندان مفید نیست. اکنون نیز فایده تامه در شرح و بسط آن نخواهد بود. میرزا ابوالحسین‌خان حکیم باشی شرح میاه را مفصلاً نوشته با اصطلاحات فرنگ اروپا که اسیدکربنیک در فلان آب است یا کربنات دوسود^۲ در کدام آب و قس علی هذا. ما به عینها در آخر ثبت و مندرج نموده‌ایم ولی به طور اجمال می‌گوییم در اینکه در سوابق ازمنه کوه دماوند ولکان یعنی آتش فشان بوده جای شبهه نیست. دلایل برای این از براهین طبیعی و تاریخی بسیار است و ستایش سلاطین عجم این کوه را و بنای شهری در مرتبه دوم آبادی دنیا در نزدیک

۱. [حاشیه:] و در آخر این رساله نیز شرحی نوشته شده.

۲. [حاشیه نسخه دوم:] carbonate de soude

کوه دلیل آتش فشانی آن است؛ چه آنها عناصر اریعه را مطلقاً محترم داشتند به خصوص آتش را به حدی که به آتش پرست معروفند.

دلایل دیگر محلش درین رساله نیست و چون آتش فرو نشست البته ابخره او سبب حدوث این میاه معدنی شده و بایستی مطلق آنها جزئی از کبریت داشته باشد. لامحاله بعضی زیاده ظهور دارند مثل آب معروف به آب اسک که عمده اغتسال برای امراض در او می شود و در این اوقات حصاری گرد او کشیده اند [که] در سفر اول نبود. گویند میرزا عباسخان سرتیپ که اکنون از طرف من رئیس مدرسه تبریز است چند سال قبل کشیده. و چشمه دیگر که نزدیک به اوست و چند چشمه دیگر در میان قصبه و اطراف او هست مثل چشمه فرنگی و چشمه دیگر که نزدیک به آن است هر دو آهن محسوس و زیاد دارند و گوگرد غیر محسوس است. و چشمه نزدیک پل قصبه زاج محسوس دارد و از رنگ آب و طعم معلومست. و آبی نزدیک به چشمه فرنگی است ملتهفت نمی توان شد از کدام معدن است ولیکن به دقت زاجش معلوم می شود و یحتمل بعضی آنها از معادن دیگر باشد ولیکن برای من چیزی معلوم نشد. و در ده روز توقف که اکثر در حرکت بوده با افسردگی^۱ روحانی و پژمردگی^۲ جسمانی، بحوطة الصوت زیاد کجا قوه تفحص و تجسس بیش از این در وقایع سفر و شرح میاه نافع و مضر بود.

کاوش در غارهای اسک

در اسک بلکه اکثر قرای لاریجان بعضی غارها و سوراخهاست که رفتن به آنها کمال صعوبت دارد و تمام آنها در سنوات ماضیه به جهت ناامنی مملکت ساخته شده چنانکه در اسک موسیو ریشاردخان را میان بیشتر آنها فرستاده بعضی از آنها را اهالی اسک انبار علف و مکان کرده اند ولی غار بزرگی است که نیم فرسنگ تا اسک مسافت دارد و این غار محل تعجب خارج و داخل اهل ایران است. چنانکه اهل طمع و افلاس گویند گنج زر است و بعضی مردم ضعیف‌الرای از خوف رنج راه گویند طلسم است و محل خطر. در هر حال معروف میان اهالی لاریجان اینس

۱. اصل: افسرده گی.

۲. اصل: پژمرده گی.

است که طهماسب قلیخان سردار لاریجان^۱ در عهد خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار انارالله برهانه با جمعیت و مشاعل و آلات حفر تا آخر غار رفته و در چند سال قبل مهدیقلی خان قاجار قوانلو که الان امیر آخور است و با جمعی از اهالی اسک تا آخر رفته و حکیم بکمز^۲ نیز تا وسط غار رفته. دور نباشد بعضی از سیاحان اروپا نیز رفته باشند. ما در ایام توقف اسک دو مرتبه که دوشنبه بیست [و] ششم رجب و دوشنبه سوم شعبان بود موسیو ریشاردخان را با چند نفر از اهالی لاریجان به غار فرستاده. روز اول تا هزار قدم از غار را طی کرده روشنائی کم بود لابد مراجعت نموده. دفعه ثانی تا آخر رفته به دقت هر چه تمامتر ملاحظه کرده که گویا تا حال احدی نرفته بوده و به این دقت ندیده. از قرار شرحی است که مذکور می‌شود:

دوشنبه سیم^۳ شعبان مسیو ریشاردخان و ملاعیسی [و] دو نفر عمله از اهل اسک با تدارک لازمه از ماکول و مشروب و چراغ و بیل و کلنگ و اسلحه و غیرها برداشته یک ساعت از روز گذشته به قصد ملاحظه و تفرج غاری که در نیم فرسخی قریه اسک است رفته، چهار ساعت به غروب مانده مراجعت کردند و ازین مدت سه ساعت را به واسطه بدی راه از اسک تا دهنه غار برای رفتن و مراجعت معطل شده، چهار ساعت تقریبی در میان غار اوقات صرف تماشا و تفرج کردند و تحقیقاتی که مسیو ریشاردخان در این ماده کرده است از این قرار است:

این غار به ارتفاع پنجاه، شصت ذرع تقریبی از سطح رودخانه هراز کمر کوه سنگی واقع است و به واسطه راستی و صافی کوه مزبور از کنار رودخانه محاذی آن غار امکان ندارد کسی به کوه صعود کرده به غار برسد بلکه از یک نقطه آن کوه که با غار قریب سیصد ذرع فاصله دارد باید به زحمت و اشکال بالا رفت و آن سیصد ذرع مسافت را که در کمال سختی است و اغلب پرت‌گاه است از کمرکوه به احتیاط تمام و پای برهنه طی کرد بلکه بعضی را با چهار دست و پا به زحمت بسیار باید گذشت تا به دهنه غار

۱. بر روی کلمات «پدر عباس‌قلی خان سردار» خط کشیده شده است.

۲. بکمز (محمد حسن عمادالطبا) پزشکی از ارامنه استانبول که به ایران آمده بود و مسلمان شده بود.

۳. اصل: سیوم

برسد. دهان غار رو به شمال گشوده و رو به جنوب در شکم کوه امتداد دارد و نزدیک به استقامت است. از ابتدای غار تا انتهای آن برحسب تخمین یک میل است که ثلث فرسخ باشد. اول غار شبیه به درگاهی است و طاق تیزی دارد مثل شکلی که معماران، هفت و پنج گویند. زمین غار از اول الی آخر چندان بلندی و پستی ندارد مگر بعد از مسافت چهارصد پانصد ذرع از اول غار که یک ذرع و نیم گودتر می‌شود و تا اواخر غار به همان حالت امتداد دارد. لیکن نزدیک به اواخر غار زمین قدری سنگلاخ و ناهموار است. سقف غار در کمال ناهمواری است و ارتفاع سقف از سطح غار به اختلاف امکنه از پانزده ذرع است الی دو ذرع و کمتر لیکن بیشتر از آن از پانزده ذرعست الی پنج شش ذرع و کمتر از آن از چهار پنج ذرعست الی دو ذرع و کمتر. عرض غار به اختلاف امکنه از ده ذرعست تا دو ذرع. بیشتر از آن از ده ذرع تا چهار پنج ذرع است و کمتر از آن از سه ذرع و یارو ذرع و کمتر است.

هوای غار برای تنفس مساعدت تمام داشت و ابدأ تنگی در نفس پیدا نمی‌شد مگر در اواسط غار که فضلات تازه خفاش بود فی الجملة تعفن احساس می‌شد. از اول غار تا نصف به قسمی سرد بود که پاها که برهنه بود از سرمای زمین غار متألم می‌شد. از نصف که گذشت هوای آنجا معتدل و ملایم بود و این غار طبیعی و شکافی است که در کوه به واسطه انقلابات زمین پیدا شده است و به این جهت است که غیر منظم است و ارتفاع سقف و وسعت عرض مختلف و به تفاوت است.

از زمین غار از اول تا از نصف بگذرد از دو ذرع قطر تا نیم ذرع به تفاوت امکنه فضله کبوتر و خفاش ریخته است. اوائل فضله کبوتر بیشتر است و بعد از آن فضله خفاش و در همان مسافت بعضی جاها فضله و جای پای جانوران درنده دیده شد. بعضی از ارباب اطلاع مذکور می‌داشتند که در زمستان حیوانات درنده در آنجا پناه می‌گیرند. به قدر پانزده ذرع که از اول غار طی مسافت شد در کنار فضای غار سمت دست راست شکافی در زمین غار شبیه به چاه است. دهنه آن شکاف از سه چهار یک الی یک ذرع می‌شود. چهار پنج ذرع که پائین می‌رود منحرف می‌شود باز چهار پنج ذرع دیگر پائین می‌رود و به انتها می‌رسد و چنان معلوم شد که از چاه مفری به طرف خارج سمت رودخانه هست زیرا که از وزیدن نسیم چراغی که همراه داشتند در آنجا خاموش شد.

در پنج شش مکان از میان غار سنگ‌های بزرگ که پنج شش ذرع قطر دارد در میان فضا افتاده است که راه را تنگ کرده است می‌بایست به عسرت یا از کنار سنگ مزبور گذشت یا از سنگ بالا رفته از آن طرف پائین بیاید. در اواسط غار بعضی خفاش‌ها بودند که صدا می‌کردند و می‌پريدند. از نصف غار گذشته در سمت چپ و راست بعضی شعبه‌هاست در ارتفاع و عرض و دو سه ذرع [در] ده دوازده ذرع امتداد دارد به انتها می‌رسد. در بعضی نقاط از غار از سقف قطرات آب می‌چکد و در بعضی نقاط در کنار غار سنگ سفید براق مثل مرمر بسته شده است. چون احتمال می‌دادند که غار مزبور یک وقتی شاید مکان انسان بود و بعضی استخوانهای متحجر در آنجا یافت شود، بیست سی نقطه از زمین غار را از فضلات حیوانات پاک کردند مطلقاً استخوان متحجر نبود و بلکه در تمام غار به هیچ وجه علامت و آثار دستی نیست همه طبیعی است و چون جاهائی که کنده شد در زمین غار سنگ‌ریزه دیده شده گمان می‌رود که در قدیم آنجا ممر آب بوده است و خشک شده است.

و این غار در اواخر دو شعبه می‌شود شعبه سمت راست به ارتفاع نیم ذرع و عرض سه چارک است که می‌بایست خوابیده مثل مار با سیئه سه چهار ذرع مسافت را طی کرد. بعد از آن وسیع‌تر می‌شود و به ارتفاع و عرض چهار پنج ذرع می‌شود. بیست سی ذرع تقریبی به آن حالت امتداد دارد و به انتها می‌رسد و شعبه سمت چپ، اول در ارتفاع و عرض یک ذرع است که باید با قامت خمیده حرکت کرد تا چهار پنج ذرع بعد باز وسیع و به ارتفاع چهار پنج ذرع می‌شود و بیست سی ذرع امتداد یافته به انتها می‌رسد. چون این دو شعبه متناهی‌الیه این غار است در آخر شعبه سمت چپ برای علامت قدری سنگ جمع کرده چوبی دو شاخه که همراه برده بودند مثل بیدق^۱ بالای آن نصب کردند. و در مراجعت مختصری در کاغذ نوشتند که ما به حکم حضرت وزیر علوم به تفرج این غار آمديم و تا آخر این غار را سیاحت کردیم و در آخر غار علامت گذاشتیم. اگر کسی بخواهد بعدها تا آخر غار برود قبول زحمت آن را نکند زیرا که سیاحتی ندارد این نوشته را در اواسط غار در شکاف سنگی به قسمی که نمایان باشد گذاشته از غار بیرون آمدند و آن نوشته این است:

۱. بیدق: مقصود بیرق است.

به تاریخ یوم سه‌شنبه نهم شهر شعبان المعظم من شهر سنه ۱۲۹۷ در عهد پادشاه جمجاه السلطان ابن السلطان السلطان السلطان و الخاقان ابن الخاقان الخاقان الخاقان السلطان العادل ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و دولته و اقباله در حالتی که امنیّت ممالک محروسه ایران به نحوی بود که حیوانات صحرا به آسودگی^۱ می‌چریدند حسب الامر حضرت اشرف ارفع امجد والا شاهزاده والا تبار اعتضادالسلطنه وزیر علوم دام الله اقباله و صانه الله تعالی عن الحدّثان اقل الطلاب عیسی لاریجانی اسکی در خدمت بوده جناب جلالت‌مآب مقرب الخاقان میرزا رضاخان ملقب به موسیو ریشاردخان معلّم مدرسه مبارکه دارالفنون دارالخلافه طهران وارد این غار شدیم.

در حالتی که دو نفر عمده کول‌باره به دوش آذوقه را حمل می‌نمودند از قبیل آب و نان با فانوس‌های متعدده و اسلحه از قبیل تفنگ و قمه و کارد و بیل و کلنگ. حاصل آن که به انتهای این غار رسیدیم که آخرش منشعب به دو شعبه بود و در حد الوسط آن بیرقی افراشتیم از چوب زرشک دو شاخه. اولاً پله از سنگ آن غار چیده و بیدق بر آن افراشته شد و معلوم بوده باشد که الی الان کسی تا آن بیدق نرفته است و مرحوم طهماسب‌قلی‌خان لاریجانی با فانوسهای متعدده و مشعل رفته بود به آخر نرسید و ما رسیدیم. وصیّت و نصیحت می‌نمائیم عابرین بعد را که ازین مکان که به فاصله دو هزار قدم اوایل غار است به آن طرف نروند که حاصلی ندارد جز معطلی. نسبت‌هایی که به این غار داده شد کذب است جز آنکه در اوایل این غار یک پارچه از خمره شکسته دیده شد که خیلی قدیم بود. حاصل آن که نروید که مثل ما پشیمان خواهید شد. در اوایل این غار دو مکان علامتی از سنگ گذاشته بود که علامت انتهای عبور عابرین سابق بود. انتهى.

بالجمله در پانزده ذرع به فاصله از غار مزبور یک غار دیگر هست که ارتفاع آن بیشتر از سه چهار ذرع نیست و عرض آن دو سه ذرع است. چهار پنج ذرع که امتداد یافت دو شعبه دارد: شعبه به طرف راست شبیه به دالانی که یک ذرع ارتفاع دارد و هفت هشت ذرع امتداد می‌یابد به غاری دیگر شبیه به ایوان می‌رسد که رو به رودخانه

گشوده است و فضای کمی دارد جلو^۱ آن شبه ایوان را در قدیم با سنگ و گچ دیواری کوتاه کشیده بودند که حال خراب شده. قدری از سنگ و گچ در کنار ایوان باقیست و میان آن ایوان آثار تختی هم از سنگ و گچ هست و بعضی طاقچه‌ها هم در آن فضا هست. همچو معلوم می‌شود بعضی مردم وقتی در آنجا پناه برده بودند یا منزل کرده بودند زیرا که بعضی کوزه‌های شکسته سفالی یافت شد و شعبه طرف چپ شبیه به دالانی است که سه ذرع ارتفاع دارد و دو سه ذرع عرض و تا ده دوازده ذرع تقریبی امتداد دارد و به انتها (آخر غار) می‌رسد.

وزیر علوم در آبگرم لاریجان

روز سه‌شنبه چهارم شعبان از اسک حرکت کرده و از بالای قصبه گذشته کتل سختی طی کرده به شاهراه افتاده که تازه ساخته شده. از میانه قریه^۲ رینه گذشته قریه آبادی است قریب دویست خانوار دارد. امامزاده معتبری دارد مشهور به امامزاده طاهر پسر امام موسی کاظم علیه‌السلام ولی از سنگ و آثار چیزی نبود. از آنجا گذشته از قریه گرنا عبور شد و از مزرعه^۳ لزورک^۴ گذشته وارد آب گرم شدیم که قریه او موسوم به گرمابه^۵ سر^۶ است گرمابه در نیز گویند. و مسافت از اسک تا آب گرم دو فرسنگ سبک است و مسافت شاهراه را کمی پیمودیم در راه قدیم افتاده منزل رسیدیم. چون توقف در آب گرم زیاد است بخواهم به طور روزنامه نویسم مشکل است آنچه لازم است بدون ترتیب روز نوشته.

درجه آب گرم اگر چه با درجه به تحقیق رسیده نشد ولی به بعضی علامات باید هشتاد درجه حرارت از درجه سانتیگراد داشته باشد. در رساله سال هزار [و] دویست [و] هفتاد و دو نوشته‌ایم که تخم مرغ در پانزده دقیقه نیم برشت می‌شود ولی آنچه بماند سفیدی آن چنانکه در آب جوش سخت می‌شود سخت نخواهد شد. ولی جنابان

۱. اصل: جلوان. ظاهراً «ان» اضافه است. در نسخه دوم «جلو» آمده است.

۲. امروزه به صورت «لزیرک» نوشته می‌شود.

۳. امروزه «آبگرم لاریجان» گویند.

ناصرالملک^۱ و وزیر فواید مذکور داشتند که اگر زیاد بگذارند سخت خواهد شد. این سفر به جهت امتحان دوازده ساعت در آب گرم گذاشته باز سفیدی او سخت نشد. یا زمان بیشتر ازین می‌خواهد یا بر جنابان جلالتمآب که دقیق در هر کار هستند مشتبّه شده باشد. الجواد قد یکبو و ان الصادم قد ینبو و آب این چشمه آنچه تحقیق شد هرگز در فصول اربعه و سنوات مختلفه که بارندگی^۲ زیاد شده باشد یا سال به خشکی گذشته تفاوت پیدا نمی‌کند و آنچه وجه طبیعی آن به نظر می‌رسد به قدر فهم قاصر من این است که کوه دماوند چنانچه مکرّر در این رساله و رساله سفر قبل مذکور داشتیم کوه آتش فشان بوده و در بالای کوه که زمین مسطحی است بعضی چاه‌ها موجود است که مملوّ از برف و یخ است و این محل پر از آتش در ازمنه سابقه بوده بعد از آنکه قوّت آتش کم گشته و از جبل دیگر ظاهر شده باز حرارت آتش جوف ارض که سبب ظهور ولکان است یک مقداری از کوه را طی کرده برف و یخ از آنجا به حرارت رسید راهی جسته نفوذ نموده و سبب حرارت و گوگرد و آب گرم گوگردی شده ازین محل که ریشه کوه است جاری شده. برف و یخ به اندازه [ای] آنجا جمع است و متصل زیاد می‌شود که از خشک سالی و بارندگی تفاوتی در حالت آن چاه نکرده آب گرم به یک حالت باقیست. العلم عندالله.

در سیزدهم شعبان که شمس به برج اسد تحویل نمود هوای گرمابه‌سر منقلب شد. تا هفت روز متصل شبانه روز به همین حالت باقی بود. آفتاب مرئی نمی‌شد گاهی باران و گاه مه و ابر و باد بود. درجه سانتی‌گراد در ظهر بیست و دو درجه و نیم و در اوایل شب دوازده درجه و نیم [بود] چون غالباً مواظبت از حالت آب گرم داشتیم ملاحظه می‌کردم پهلوی چشمه اخگری که از آتش غلیان درآمده مدتی دوام داشت و به زودی معدوم نمی‌شد معلوم بود از بخار کبریت امداد به او می‌رسید. وقتی که مه در بالای کوه بود بخاری که از آب گرم متصاعد می‌شد مثل دودکش بخاری یا زوبعه که به فارسی گردباد گویند میل به فوق داشت. مثل اینکه قوت جاذبهٔ مه جذب این بخار را می‌کرد. در سایر ایام از حالت سکون هوا بدون تموج ریح به طور عرض و طول حرکت می‌کرد.

۱. محمود خان قره‌گوزلو همدانی.

۲. اصل: بارنده‌گی.

شرحی بر آثارالباقیه ابوریحان بیرونی

در شیئی که مه بود مثل باران شدید هوا متقاطر^۱ می شد سطری از آثار الباقیه عن القرون الحالیه تالیف استاد الحکما ابوریحان بیرونی را مناسب مقام دانسته در ذیل سال های رومی که بنای وی بر سال شمسی است و اسامی آنها زیاده مشهور است از کانون الاول تا ایلول که آخر است برای هر روزی به روایت جمعی بعضی اتفاقات در اهویه^۲ نوشته مثل ذیمقراطیس، ذوستاویس، بطلمیوس، مطرودورس، فاشر، جالینوس، ابرخس، داودکیس، و فالیس و قبط و سنان بن ثابت بن قره و غیر ایشان که در فلان روز هوا سرد است یا گرم است باران دارد یا تگرگ یا باد دارد. دیور یا شمال یا زویعه نوء یا بارح که مستعمل عرب است و این مرحله بدیهی است که حکم تمام امکنه را در وقت واحد نمی توان کرد. علاوه بر اینکه اشخاص مذکوره آنچه گفته اند و ابوریحان نقل کرده از روی تجربه بوده یا مشاهده در بلد خود با قیاس به امکنه اقرب به آن بلد؛ مثلاً قبط که اهالی مصراند البته حکم چین و ژاپون را نمی کند یا حکمای مذکور از یونان زمین تجربه آنها ربطی به بلد دارالمرز و سایر کوهستان ندارد و سنان از پدر خود روایت کرده که سی سال در عراق تجربه و امتحان نموده هر یک از عراقین باشد عرب و عجم باز دخلی به سایر بلاد ندارد و ابوریحان در این ضمن مطالب علمی مفید به مناسبت نقل کرده اگر کسی ایراد کند که مقصود آنها احکام نجوم بوده یحتمل بعضی درین رأی باطل بوده اند مثل نوء و بارح عرب یا بعضی ازین حکما بطلمیوس و غیره ولی غالباً تجربه را مأخذ کرده البته استحکام تجربه نسبتی به اباطیل احکام ندارد و تفصیل آن در فلک السعاده مشروحاً ضبط است.

به هر حال تفصیل آثار الباقیه هر روز سال رومی در ایامی که مشغول شرح آن کتاب مستطاب بودم و خمس آن کتاب را شرح کرده در دارالخلافه بیشتر از روزها را تجربه کرده گاهی با رأی یکی از آراء مطابق بوده گاهی تخلف کلی کرده.

در این ایام توقف آب گرم از روز تحویل شمس برج اسد رجوع به آثار الباقیه نموده کمتر تخلف کرده و این از اتفاقات است یا به اقتضای هوای مازندران که لاریجان از آن

۱. متقاطر: قطره قطره چکیدن.

۲. اهویه: جمع هوا.

جمله است. همه ساله چنین است چون اهل این ولایت بصیرتی درین گونه مطالب ندارند اعم از عالم و عامی آنها از تحقیق علمی حاصل نشد که توانم مندرج سازم. چون تحویل شمس به برج اسد در دهم تموز ماه است و ترجمه مطالب آثار الباقیه را بعینها از دهم تموز تا هفدهم نوشته و آن این است:

در دهم تموز بدی هواست پیش قبط و در این روز بازاری در بصره برپا می‌شد و تا پانزده روز باقی بود و در زمان بنی امیه سی روز تا چهل روز باقی بود. یازدهم: در این روز چیزی نگفته‌اند. دوازدهم: وزیدن باد گرم پیش مطرودورس و مطلق باد است پیش قبط. سیزدهم: وزیدن بادهاست پیش ابرخس که ممزوج به هم نباشند. سنن گوید بیشتر سنوات در این روز در هوا تغییری پیدا می‌شود. چهاردهم: باد شدید است پیش فاشر و ابتدای وزیدن باد شمال است پیش فاشر و ابتدای وزیدن باد شمال است پیش ابرخس و حرارت است نزد قبط. پانزدهم: در این روز چیزی ذکر نکرده‌اند. شانزدهم: بسیار می‌شود باران می‌بارد. در بلدانی که عادت باریدن باران هست به قول بطلمیوس باران و گردباد می‌شود به رأی ذیمقراطیس و باد شدید است پیش قبط. هفدهم: باران کمی است و حرارت است به رأی دوستاویس و قبط انتهی. و ابوریحان بعد از ذکر آثار این هفت روز که ترجمه شد در هیجدهم تموز گوید اوّل وزیدن بادهای سالیانه است به قول ابرخس و اوّل ایام باحور^۱ است که هفت روز است و اهل تجربه و امتحان از علامات این ایام حکم می‌کند بر تغییرات سنه شرحی مبسوط نقل نموده که مناسب این رساله نیست.^۲

سابقاً ذکر شد که بنای اهالی لاریجان در ضبط حساب شهر و ایام فرس قدیم است. اکنون که اواخر شعبان و اواسط اسد است و اوایل اوّله ماه فرانسه و آبماه رومی و اسفند ماه فرسی است و رسوم آنها اینست که در شب بیست [و] ششم اسفند گون زیاد از کوه آورده در بلندی‌ها و پستی‌ها آتش زنند و در قبور اموات چراغ روشن کرده طعام

۱. ایام باحور: روزهای گرم. هفت روز از برج اسد که هوا در غایت گرما باشد.

۲. در متن خط خورده: به هر حال در یک میل مسافت گرمابه سر در بالای قریه چشمه [ای] است که گویند شرب و غسل از وی برای اولاد خوب است. چشمه کوچکی است، آهن دارد کمتر از چشمه فرنگی اسک. [برای اطلاع بیشتر بنگرید به: ترجمه آثارالباقیه ابوریحان بیرونی، به قلم اکبر داناسرشت، تهران: ابن سینا، ۱۳۵۲، صص

و حلوا به اسم آن‌ها پخته به فقرا و مساکین بخش نمایند. چون از وجه این تفصیل و این شب سؤال شد گفتند چون به عقیده ما ضحاک را فریدون در بیست و پنجم اسفند گرفته در دماوند حبس و هلاک نمود در این شب به حکم افریدون آتش در قلل جبال فروخته که تمام اهل ایران [از] این فتح و بشارت مستحضر شوند ما نیز تاسی به افریدون کرده و سبب روشنی چراغ بر قبور اموات اینست که همان وقت چراغ افروختند که مردگان^۱ مقتول ضحاک مطلع شوند که انتقام ایشان را فریدون از ضحاک گرفت اگر چه این اموات بعد از او باشند از طعام فقرا و خیرات ثواب عاید آنها شود.^۲

این مطلب چندان محل تعجب نیست که اهالی این بلد با آنکه متدین به دین اسلام هستند و قرون کثیره است که به شرف اسلام مشرف شده‌اند باز چرا رسوم مجوس از دست نداده از اینکه در بعضی بلاد ایران یک عیدی و روزی دارند که از رسم مجوس و دین زردشت باقی مانده مثل روز نوروز سلطانی و بسا عادات و رسوم میانه مردم ایران متعارف است که چون دقت شود همان رسم عجم و عادت مذهب مجوس است. مثل جستن از روی آتش و احترام چراغ و غیره و غیره.

نحوست چهارشنبه

و علامه مجلسی در زادالمعاد در تفصیل چهارشنبه آخر صفر گوید در میان عوام بلکه خواص نحوست چهارشنبه آخر ماه صفر شهرت دارد و در کتب معتبره عامه و خاصه چیزی که دلالت بر این کند به نظر نرسیده است و احادیث در نحوست مطلق چهارشنبه مخصوصاً چهارشنبه آخر هر ماه وارد شده است و چون این ماه بنابر اسبابی که مذکور شد فی الجمله نحوستی دارد ممکن است که چهارشنبه آخر آن از سایر چهارشنبه‌ها نحوستش بیشتر باشد. اگر در آن روز از قبیل احتراز از طیره استدفاع بلایا به تصدقات و ادعیه و استعاذات که از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است بکنند [و] تکیه و توکل نمایند بر جناب مقدس الهی که آن کفاره طیره است مناسب است. و اگر بلائی متوجه باشد به اینها دفع می‌شود نه آنکه به روش جهال عجم متابعت مجوسان

۱. اصل: مرده‌گان.

۲. این جشن امروزه نیز با نام «عید ماه بیس شش» در بخش‌هایی از مازندران مانند سوادکوه برگزار می‌شود.

کنند و به لهُو و لعب و سور و سرور و ساز و اعمال قبیحه مشغول شوند که موجب مزید استحکام قضا‌های آسمانی و تقدیرات ربانی گردد. انتهی و البته آنچه از خیرات و صدقات ذکر کرده درست است و آنچه لهُو و لعب و ترک منہیات نوشته مقرون به صواب است ولیکن در این مطلب اشتباه نموده که این رسم را نسبت به عجم و مجوس داده از اینکه مجوس مطلقاً هفته نداشتند که چهارشنبه را نحس دانند. ماه‌های آنها را هر روزی اسمی است و بنای تاریخ آنها بر سال‌های شمسی است. صفر و محرمی ندارند که سعد و نحس شمارند مگر اینکه گوئیم مراد علامه مجلسی علیه‌الرحمه این است که چون جهال عجم عیش را در نزول بلایا رافع می‌دانستند این صفت را پیشه نکنند و ازین رسم احتراز نمایند. ظاهراً وجه اخیر باشد.

قتل ضحاک به روایت ابوریحان بیرونی

و اینکه اهالی این بلد حبس و قتل ضحاک را در بیست [و] پنجم اسفنددار رومی از چه مأخذ اخذ کرده‌اند معلوم نیست و در کدام تاریخ معتبر دیده‌اند. از اینکه استاد الحکما ابوریحان بیرونی که قولش در این گونه اتفاقات محکم‌ترین اقوال و معتبرترین روایات است در ذیل شهر فرس اسیر و حبس و قتل ضحاک را به دست فریدون بیست و یکم مهرماه نوشته که ترجمه عبارت آثارالباقیه این است: بیست و یکم مهرماه که او را رام روز گویند و عید مهرگان اعظم است و سبب این است که فریدون درین روز بر ضحاک ظفر یافت و او را اسیر کرده نزد فریدون آوردند. مورخین عجم گویند چون ضحاک را نزد افریدون آوردند ضحاک به فریدون گفت قسم به جدت از کشتن من درگذر. فریدون رد سوال وی نمود گفت چنان پنداری که تو گفتو جم ابن ویجهانی من تو را خواهم کشت به ازای گاوی که در خانه جد من است.^۱ پس حکم نمود او را قید کرده در کوه دماوند حبس نمودند و مردم را از شر او مستخلص ساخت و عید کرد او و سایر مردم. انتهی.

۱. در ترجمه آثارالباقیه ابوریحان بیرونی به قلم اکبر داناسرشت پاسخ فریدون اینگونه آمده است: «آیا طمع کردی که با جم پسر ویجهان در قصاص، همسر و قرین باشی! بلکه من تو را به خون گاو نری که در خانه جدم بود می‌کشم.» ص ۲۹۲

مهرجان معرب مهرگان است. عامه و خاصه دارند چنانکه در توقیعات تقاویم مهرگان خاصه را بیست و یکم مهرماه نوشته و مهرگان عامه را قبل از او به چند روز معلوم است. قرار عید ثانی بعد از اول شده چون سخن بدینجا کشید ترجمه چند فقره از آثار الباقیه از رسوم مجوس که در زمان ابوریحان در بعضی بلاد ایران شایع و متداول بوده یحتمل الآن نیز در برخی امکنه برای مسلمین بعضی از آنها متعارف باشد می‌نویسم. البته برای مطالعه‌کنندگان خالی از فواید تاریخی نخواهد بود.

رسوم مجوس در زمان ابوریحان بیرونی

چهاردهم تیرماه: او را گوش روز و تیرگان بزرگ گویند درین روز غسل می‌کنند فرس، و سبب اغتسال این است که چون کیخسرو برگشت از جنگ افراسیاب، رسید درین روز به ناحیه ساوه و رفت بالای کوهی که مشرف بدانجا بود در لب چشمه منفرداً فرود آمد خارج از لشگرگاه، پس اغتشاش مملکت را ملاحظه کرده ناله و فزع نموده وی را غمی گرفته در آن حین بیجن^۱ بن گودرز رسید قدری افاقه یافته بیجن از آن آب برای کیخسرو ریخته و او در زیر سنگ بزرگی^۲ که آنجا بود تکیه داده گفت ای پادشاه ماندیش و حکم کرد به بنای قریه در آن مکان نامید آن قریه را مندیش پس تخفیف داده او را اندیش گفتند و این اسم در فرس متعارف شد که در این روز در این چشمه و سایر چشم‌ها غسل کنند تبرکاً. و در این روز اهل آمل می‌روند به دریای خزر در آب فرو رفته لهُو و لعب می‌کنند تمام روز را.

بیست و دویم دی ماه: او را خورماه نیز گویند موسوم به باذر روز در قم و اطراف آن رسوم چند است مثل رسوم اعیاد از شرب و لهُو و لعب مثل اینکه اهالی اصفهان در ایام نوروز بازاری باز می‌کنند و تعیش می‌نمایند او را کترین^۳ می‌گویند. فرق میانه این دو این است که باذر روز یک روز است و کترین هفت روز.

۱. بیجن: بیژن.

۲. [حاشیه:] اینجا معلوم شود. از حاجی میرزا ابوالفضل تحقیق شود در ساوه و نزدیک به جاده چنین اسمی هست!

بلکه از مستوفی ساوه معلوم کند چنین اسمی در دفتر هست!

۳. [حاشیه:] لفظ «کترین» معین شود.

سی‌ام دی ماه: موسوم به انیران و در اصفهان افرنجگان گویند یعنی پاشیدن آب. و جهت پاشیدن آب این است که در زمان فیروز جد انوشیروان بن قباد باران نباریده و مطر^۱ در هوا محتبس شده قحط و غلا مردم ایران را به سختی فراگرفت. فیروز در آن سنین خراج را از ایران برداشت و در خزاین بگشاد و از اموال آتشکده مبلغها قرض کرد و بر رعایا انفاق نمود مثل اینکه پدر بر فرزند خود مهربانی کند و به این سبب یک نفر از اهل ایران از گرسنگی در آن سنوات تلف نشده. پس فیروز رفت به آتشکده معروف به آذر خورا^۲ که در فارس است نماز کرده و به سجده رفته از حضرت رب العزه مستدعی شد که این بلا از اهل دنیا مرتفع شود.

پس فراز آتشکده در محل کانون رفته دید مؤبد و مؤبدان و دستور و سایر مؤبدان در آنجا نشسته او را به رسم پادشاهی و سلطنت تعظیم و تمجید نکرده از این رو تغییری در خاطرش پیدا شد. پس روی به آتش آورده دو دست خود را به گرد آتش در حرکت آورده بر سینه چسباند سه مرتبه مثل اینکه دوستی به دوست خود رسیده او را بر سینه چسباند و آتش به ریش او میل کرده ولی موئی کم نشده نسوزانید. پس فیروز گفت خدایا که بزرگ است همت و جلالت اگر نیامدن باران و این قحط به سبب وجود من است و بدی سیرتم آشکار کن تا آنکه خود را از سلطنت خلع کنم و اگر به جهت غیر من است ازاله کن او را و آشکار نما به اهل دنیا او را، ببخش به اهل دنیا باران. گفت و از فراز آتشکده فرود آمد و جلوس کرد بر و بنگاه و آن تختی است مثل سریر سلطنت و کوچک‌تر وزن از طلا و در آن زمان رسم بوده که در آتشکده و بنگاه می‌گذاشتند که چون پادشاه داخل شده بر او جلوس می‌نمود پس بزرگان معجوس از سده^۳ و مؤبد مؤبدان و دستور و مؤبدان نزد وی حاضر شده تعظیم و تکریم نمودند به عادت ملوک.

پس فیروز گفت بسیار سوء ادب و خلاف رسم نمودید که من در فراز آتشکده وارد شدم اعتنائی به من نکردید گفتند ای شاهنشاه درین کار بر ما خرده^۴ نگیر زیرا که

۱. مطر: باران.

۲. در نسخه دوم «آذر خورده» آمده است.

۳. سده: خدمه‌ها.

۴. اصل: خورده.

ما مشغول عبادت و تعظیم بزرگتر از تو بودیم که یزدان است. فیروز آنها را تصدیق و تحسین کرده و جایزه داد پس از آذر خورا بیرون آمده به جانب شهر دارا رفته رسید به صحرائی که اکنون دهی است معروف به کام فیروز از اعمال فارس و در آن وقت صحرائی بود بدون عمارت. در آن حین سحاب مرتفع شده و بنای ریزش باران شد به طوری که در آن زمان کسی بارانی به این درشتی و آبداری ندیده بود به طوری که آب به خیمه‌ها^۱ وارد و جریان کرد و برای فیروز یقین حاصل شد که تیر دعایش به هدف اجابت رسیده. حمد و شکر الهی را بجا آورده فرمان داد که آن مکان مضرب خيام^۲ و سرادق^۳ سلطنت باشد. اموال زیاد بر فقرا و مساکین تصدق نموده و بخششی فروان کرد و مجالس عیشی فراهم آورده حکم به بنای عمارتی و قلعه کرد و تا آن بنا تمام نشد پیوسته مشغول به عیش بود و او را کام فیروز نام نهاد. فیروز اسمش بود و کام به معنی اراده و آرزو یعنی به آرزوی خود رسید و هر کس از اهل ایران این خبر را شنید برای رفیق خود آب پاشید و این رسم در مملکت ایران از آن وقت باقی ماند و در تمام ایران عید می‌کنند همان عید را اگر در آن روز باران بیارد. و به حکم تجربه و امتحان درین روز در شهر اصفهان باران می‌بارد و عید می‌کنند.

اسفندارمذ ماه روز پنجم این ماه که هم اسفندارمذ نام دارد به جهت موافقت اسم روز با ماه عید است و معنی این لفظ عقل و علم است و هم موکل زمین و موکل زن نیکوکار باعفت و دوستدار شوهر را بدین اسم نامیده‌اند و در زمان سابق این ماه و این روز مخصوصاً عید زنان بوده و مردان بدیشان بخشش می‌نمودند و این رسم در اصفهان و ری و سایر بلاد عجم هنوز باقی است و به زبان فارسی عید مردگیران گویند. و معروف است به روز رقعہ نویسی و او این است که عوام پیدا می‌کنند در این روز مویز و ناردان و می‌کوبند و می‌گویند این ترکیب تریاکی است که دفع مضرّ گزیدن عقرب می‌کند و می‌نویسند از اول طلوع آفتاب این عبارت را بر کاغذهای مربع: بسم الله الرحمن الرحيم اسفندارمذماه و اسفندارمذ روز بیستم رم و رفت زیر و زبر جز

۱. اصل: خیمها.

۲. مضرب خيام: خیمه‌گاه.

۳. سرادق: سراپرده.

ستوران به نام یزدان و به نام جم و افریدون بسم اله به آدم و حوا حبسی الله وحده و کفی. و می‌چسبانند در این روز سه دانه از این ورقه‌ها را بر سه دیوار خانه. و دیوار خانه را که مقابل صدر آن است باز می‌گذارند و می‌گویند که اگر بر دیوار چهارمین نیز چیزی از این رقع‌ها بچسبانند هوام متحیر شده و منفذی برای خروج نیافته سر خود را به جانب روزن خانه برداشته مهیا برای بیرون رفتن از خانه می‌باشند پس این خاصیت این طلسم می‌باشد.^۱

توضیح:

اگر چه در تقاویم جدولی برای شهر فرس کشیده شده و به سهولت می‌توان معلوم کرد که ایام مذکوره مطابق کدام درجه از بروج است که نیز اعظم در آن موضع است ولی چون آلان متبادر به اذهان از اسامی این شهر ماه‌های جلالی است برای توضیح می‌نگارم: چهاردهم تیرماه موضع شمس نه درجه و سی و چهار دقیقه قوسی است و بیست و دوم دیمه جوزای بیست و یک درجه و چهل و یک دقیقه است. سی‌ام دیمه جوزای بیست و نه درجه و بیست دقیقه است. پنجم اسفندارمذ اسد دو درجه و چهل و سه دقیقه است. و اینکه از اسفندارمذ ماه عوام رُقاع^۲ را برای شرّ هوام نوشته بود به عینها نوشتیم.

محل تعجب این است که این حرز یا منتر ملمّع از عربی و فارسی است و در زمان فرس کلمات عرب به این سبک و طرز نبوده یحتمل که این رسم را بعد از ظهور اسلام یکی از مؤبدان مجوس متداول کرده یا یکی از اهل اسلام از مشعبدان^۳ و افسون‌گران دایر نموده به عبارات فارسی و عربی. چه عوام و آنان که در عقلشان غباداتی می‌باشد به این نوع عبارات زودتر می‌گروند مگر ملاحظه نمی‌شود افسون را به زبان هندی و الفاظ مهمل که معلوم نیست کدام یک از السنه هندوستان و افسونگران می‌دهند و غالباً دانستن کیمیا و لیمیا و سیمیا و ریمیا که به قول آنها و غلمای اعداد در لفظ کله سرّ جمع است اهالی هندوستان دانند مشروط به آنکه کج زبان و الکن باشند و از مردم

۱. برای اطلاع بیشتر از اعیاد پارسیان بنگرید به: ترجمهٔ آثارالباقیه ابوریحان بیرونی، صص ۳۰۴ - ۲۸۷

۲. رُقاع: جمع رقع به معنی نامه.

۳. مشعبدان: شعبده‌بازان

شکار پور و دکن چهره‌شان تیره و مایه ملال بود. اکلشان چباتی و دال. مولوی در مشنوی نیکو گفته:

گفت رنج احمقی قهر خداست رنج کوری در نه آن ابتلا است
نرم نرمک آب را دزد هوا همچین دزدت مر احمق از شما

بعضی الفاظ فارسی که اینجا نقل شد اگر به کتب لغات رجوع شود و یافت نشود استبعادی ندارد از آنکه کتبی که از لغات فارسی ضبط شده معتبر آنها فرهنگ جهانگیری و بُرهان قاطع است ولی اهل بصیرت دانند ابدأً اعتمادی بر آنها نیست اگر از گله جناب مخبرالدوله وزیر تلگراف و جعفر قلیخان رئیس مدرسه مبارکه دارالفنون اندیشه نداشتم می‌گفتم مرحوم رضا قلیخان رئیس سابق مدرسه و لله‌باشی نیز لغت خود را خوب ننوخته تصرفات از خود کرده‌اند که گویا درست نباشد ولی زحمت زیاد کشیده رحمه‌الله علیه. چون به تربیت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه هر گونه علم در ایران رو به ترقی است امید هست که به حکم محکم قبله عالم مجلسی آکادمی مرتب شود و کتاب لغتی نوشته تمام این مشکلات حل شود ولی افسوس و دریغ که قدرت و عمر خود را چندان نمی‌دانم که از این نعمت فایده برده و درین خدمت شرکت نمایم. ولن یصلح العطار ما اقدالدهر.

اگر عمر و وقت، مرحمت و توجه خاطر شاهنشاه عالم پناه داشته باشم کجا دماغ و حالت باقی است. دو رباعی از دو شاعر اول تسطراً و ثانی را تفلاً می‌نگارم:

رباعی

گیرم که فلک همدم و هم راز آید نا سازی بخت بر سر ساز آید
یاران موافق از کجا جمع شوند آن عمر گذشته از کجا باز آید

گو زانکه فلک همدم و هم راز آید ناسازی بخت بر سر ساز آید
از زلف بلند تو کمندی فکنم بر گردن عمر رفته تا باز آید

مشاهدات مسیو ریشارد خان از غارهای قریه مون

پنجشنبه بیستم شهر شعبان المعظم موسیو ریشاردخان و ملاابراهیم از اهل کرنا به

سیاحت و تماشای غارهایی که در نزدیکی قریه مون در کنار راه ساخته سلطانی واقع است رفته. قریب دو ساعت سیاحت ایشان طول کشید و حالت غارهای مزبور برطبق تقریر و تعیین مسیوریشاردخان از این قرار است:

این غارها در سمت شمالی قریه مون لاریجان به فاصله دویست ذرع تقریبی از آبادی قریه در شکم کوه واقع است و ارتفاع آنها از زمین کوه از پانزده ذرع الی پنج ذرع به اختلاف است. و به علت زلزله یا حوادث دیگر که کوه شکسته است راه آمد و شد بعضی از غارها ضایع گردیده است که ممکن نیست به آنها داخل شد ولی بعضی دیگر که راه آنها چندان بد نیست ممکن است سیاحت نمود.

فضای داخلی غارها عرضاً سه ذرع و طولاً سه الی چهار ذرع و ارتفاعاً یک ذرع و نیم الی دو ذرع است. سنگ کوه قدری نرم است به این واسطه زوایا و اضلاع غارها نزدیک به استقامت است. اگر چه از خارج دهان غارها که نمودار است از بیست و پنج ذرع نمی‌گذرد لکن چون اطاقهای بالای هم و تو در تو متعدد دارد می‌توان گفت بیوت آن از چهل باب متجاوز است. چنانچه سه باب از غارها هر یک سه مرتبه بالای هم است و دو باب از آنها هر یک دو مرتبه بالای هم و چند باب دیگر هر یک دو سه باب در عقب راه یکدیگر است. داخل یک باب که می‌شود از آن به طرف بالا و پایین و عقب راه دارد از آن راهها به غارهایی دیگر می‌توان رفت که در خارج کوه دیده نمی‌شوند. به یکی از غارهای سه مرتبه که داخل می‌شود راهی به مرتبه تحتانی و راهی به مرتبه فوقانی دارد لیکن سایر چه سه مرتبه باشد چه دو مرتبه کلاً به غار اول که وارد می‌شود راه به مرتبه فوقانی آن دارد و هر یک سه مرتبه است. از مرتبه فوقانی راه به مرتبه فوق آن دارد و این راهها که به مرتبه بالا و پایین می‌رود شکل یک مربعی است یک ذرع در یک ذرع، که در کنار فضای غار نزدیک به دیوار به قطر یک ذرع یا یک ذرع و نیم از سقف یا زمین غار اول خالی کرده‌اند و به اطراف آن جای پا و دست قرار داده‌اند که شخص از میان آن شکل مربع به بالا و پایین برود و به مرتبه دیگر وارد شود و در بعضی اطاقهای مرتبه بالا سوراخی برای روشنایی به طرف خارج گشوده شده است و راه اطاقها و صندوقخانه‌های عقب به شکل دایره غیرمنظم است به ارتفاع یک ذرع قد و یک ذرع و نیم عرض و در بعضی از راههای اطاقهای عقب جای چهارچوب هست.

احتمال می‌رود که وقتی به آنجاها درب هم نصب شده است و در بعضی از غارهای بزرگ جای دو میخ در دو زاویه مقابل هم هست. می‌توان گفت برای ننی اطفال آن میخ‌ها را وقتی کوبیده‌اند. از علت زلزله نصف چند باب از غارها شکسته و افتاده است. نصف دیگر شبیه به ایوانی باقی مانده است و جلو یکی از آن شبه ایوان‌ها را وقتی با سنگ و گچ دیوار کشیده بودند که حالا آثار آن باقی است و سقف دو سه باب از غارها هم از حرکت زمین شکاف برداشته است. یکی از آن شکاف‌ها را وقتی با گل پر کرده‌اند. در بعضی از اطاق‌ها به دیوارها سوراخ‌های کوچک هست و در بعضی اطاق‌ها در زمین یک گودال مربعی است احتمال می‌رود که هر دوی آنچه در دیوار و در زمین است برای گذاشتن اسباب ساخته باشند. در یکی از اطاق‌های بزرگ یک طرف زمین اطاق را سرازیر ساخته‌اند و در انتهای آن سوراخی به خارج گشوده‌اند گویا برای ممر فاضلاب مطبوع ساخته بودند یا مبال بوده است. فضله خفاش در غارها زیاد است.

سیاحت در آبادی‌های اطراف

به فاصله یک میل از آب گرم تپه‌ایست مشرف بر دوه‌ر از بلوک امیری لاریجان و سایر دهات نمایان است. آنجا مقبره بی‌بی هامسی^۱ است. قلعه و آبادی بالای بی‌بی هامسی که حالا خرابه است و آثار آن باقی است میان مازندرانی‌ها معروف بوده است به وهن و ا یعنی بهمن‌آباد که ملک بهمن می‌گویند بانی آن بوده است. بواسطه زلزله شدید یک دفعه آب آن قطع شده و ده خراب شد. جویا شدیم کسی وقت خرابی آن را به خاطر نداشت. ملک بهمن یکی از پسران ملک کیومرث است که به سلطنت نرسیده ولیکن ده چند در اقطاع وی بوده و به عیش و نوش روزگار همی گذارنیده است. در سنه ۸۷۱ ظهیرالدین منصف تاریخ مازندران از جانب ملک اسکندر بن ملک کیومرث که آخر ملوک گاوباره است به رسالت نزد ملک بهمن آمده او را به بیعت با برادر دعوت نموده خاطرش را به وجه کافی مطمئن داشته به نزد ملک اسکندر برده عقد اتحاد را به سوگندهای بزرگ محکم نمودند.

از آب گرم به نوا به قول نوائیها یک فرسخ مسافت است ولی بدی راه و زحمتش زیاده از چند فرسخ بود. از نوا بر سنگ‌هایی که خطوط چند بر آنها نوشته شده بود دو ثلث فرسخ راهی بس مشکل و بی‌راهه طی کرده و قریب به سنگ‌ها مزرعه دیدیم که آثار خرابهای قدیمی در آن بسیار و اثر حمامی بس استوار داشت. از چند نفر زارع که در آنجا بودند تحقیق شد گفته که دهی آباد بوده و آب هم داشته و بواسطه طوفان ساکنانش^۱ هلاک گشته و ده ویران شده است. یک دو نهر آب که هر یک به قدر یک سنگ آب داشته دیده شد که به سردی و گوارائی آنها کمتر آب دیده بودیم.

اقسام نباتات مُعطر از قدومه و فرنجمشک و آبشم^۲ و گلپر و غیره در آنجا بسیار بودند بالجمله به سنگ‌های نوشته رسیده و فرط دقت در وضع و کیفیت آنها نمودیم. اولاً سنگ مدوّرری بریده کنده‌اند بسیار صاف. محیط دایره آن قریب به سه ذرع است ولی خطی که بدان نوشته بودند قریب به خط کوفی است و از خاشاک پر شده و بدین واسطه نمی‌توان خواند. هر چند سنگ دیگر که در اطرافش بودند خطوط نسخ مانند به کوفی است که نام محمد یوسف و محمد جعفر و ابراهیم و علی و غیره بر آنها نقش کرده‌اند اما تاریخ و جهتی برای نوشتن معلوم ننموده. گویا هر یک به نوشتن اسم خود اکتفا کرده باشد و این موضع گذرگاه معروفی بوده است.

روز پنجشنبه ۲۷ شعبان دو مار سیاه و خاکستری کنار چادر به فاصله دو ساعت دیده شد بسیار بلند و قوی سر هر دو را با چوب و سنگ کوفته و این روز ۱۶ اسفندارمذ ماه فرسی بود و فرس را جدولی است در رویت حیّه^۳ که ازو سعد و نحس و متوسط را اختیار کنند و در اعمال شروع نمایند و این جدول در کتاب اختیارات نجوم ضبط است و ابوریحان در آثارالباقیه بعد از ذکر شهر فرس ضبط کرده رجوع کردم به عقیده آنها رؤیت حیّه درین روز سعد است.

۱. اصل: سکانش

۲. آبشم: آویشن.

۳. حیّه: مار.

بازگشت از آبگرم لاریجان به تهران

روز شنبه ۲۹ شعبان نیمه اسد گذشت در توقیعات باد خنک آشکار نوشته شده.

روز یکشنبه غره رمضان المبارک در حالتی که برحسب ظاهر از آب گرم فایده [ای] در بحوحت الصوت پیدا نشده از آب گرم به پل پلور و چمن شیرکش حرکت نمود. امید است که فایده میاه بعد از این معلوم شود. از اینکه حکمای اروپا این مطلب را تصریح کرده‌اند چون کتاب بکسیانر دومستین حاضر بود او در تأخیر تأثیر تفصیلی گوید که محتاج رجوع به اوست و سایر کتب اروپا که در غیر آن تصنیف شده. تا خدا چه خواهد. این رباعی بدیهه به خاطر رسید در این رساله ثبت شد:

اشکسته پرم ز چرخ و پروازم نیست
از جور فلک برگ نه و سازم نیست
آهسته دعای دولت شه گویم
باکی نه اگر بلند آوازم نیست
مسافت را طی کرده در بین راه که دامنه کوه دماوند بود بالای کوه ابر و مه گرفته
صاعقه و رعد شدیدی پیدا شده قریب یک ساعت امتداد داشت. پس از آن ملاحظه شد
برف زیاد به کوه باریده تا نیمه کوه سفید شد.

در روز یکشنبه غره رمضان که از آب گرم حرکت کرده و قدری مسافت طی نموده در دامنه کوه دماوند بالای کوه ابر و مه گرفته صاعقه و رعد شده و برف بارید. چون هرگز برف را با صاعقه ندیده بودم زیاد مستعجب شمرده. موسیو ریشارخان مذکور داشت که گاهی اتفاق می‌افتد. من در فرنگستان دو دفعه این حالت را خود ملاحظه کرده‌ام اگرچه به قاعده طبیعی استیفاء ندارد و از اینکه ارکتریسته هوا در قله بسیار است اسباب صاعقه می‌شود ولی بندرت اتفاق می‌افتد و ازین برف هوای پلور و چمن شیرکش بسیار سرد شده. اهالی آنجا گفتند با شب‌های دیگر فرق کلی کرده. یحتمل هوای دارالخلافه طهران نیز با شب قبل تفاوت کرده باشد. البته آنهایی که مواظبت درجه گرمی را دارند مثل مهندسین مدرسه مبارکه دارالفنون ملتفت این مطلب شده‌اند.

در روز یکشنبه غره رمضان از آب گرم حرکت شد نزدیک به یک فرسنگ مسافت به چمن شیرکش بر سر موضعی است مشهور به بند کیا، راه منحرف از جاده جدید دولتی سنگی بود. به قدر دو ذرع در دو ذرع، به قطر یک ذرع و نیم. و در او خطوط چند حجاری کرده شبیه به همان سنگ آه که مذکور داشتیم. اسم اشخاص نقش بدان

تاریخ ولی از سبک خط کوفی بودن این بر سنگ آه غلبه داشت و اسامی اشخاص مثل محمد محمدصادق و غیره و آن خط را به عینها صورت برداشته ثبت کردیم این است:

ملا محمد
لاریجان
و اله یوم سه شنبه
عمره و شریک
سه شنبه

و آنچه معلوم است قبل از ساختن راه دولتی و ازمنه سابق معبر از این نقطه بوده مثل یادگاری که الآن متعارفست مردم بر دیوار امامزاده‌ها و کاروانسراها می‌نویسند. آنها بر سنگ نقش نموده‌اند. عوام یادگاری می‌گویند.

روز دوشنبه دویم به سمت چمن لار حرکت کرده قریب به یک فرسنگ. در پلور و چمن شیرکش توقف کرده. تمام زراعت بود که اهالی اسک زرع می‌کنند. از آنجا وارد لار شده مرتع اول بندگل زرد بود آن‌هم تازه آباد شده باقلا و غله زرع می‌کنند و از گردنه قره درّه گذشته و در مرتعی که امام مهک^۱ گویند عبور نموده جای وسیعی بود ایلات متفرقه در اطراف افتاده. پس از آن وارد مرتع سیاه پلاس شدیم که درین زمان به لفظ گهربار قبله عالم «شاه یورتی» موسوم فرمودند.

روز سه شنبه در شاه یورتی توقف کرده به جهت تفرج به لب رودخانه چهل چشمه که فرخ بلاغ نیز می‌گویند رفته. در بین راه از امام مهک گذشته بر چشمه فرود آمده. آبی در نهایت سردی و کمال گوارندگی بود. در پنج دقیقه توقف متصل گاز از سرچشمه بالا آمده و شرب این آب برای تحلیل غذا بسیار مفید است. ظاهراً از سایر

۱. امروزه «امام پهنک» گفته می‌شود.

آب‌ها امتیاز داشته باشد. هر چه از اسمش سؤال شد شخص با اطلاعی نبود. یکی از اهل هداوند گفت مشهور به چشمه سرداری است بعد از آن دیگری گفت اسمش تپه روست. اگر بعضی اطباء که در رکاب مبارک غالب سنوات به لار آمده این آب را زمانی معتنابه امتحان کنند تصدیق خواهند نمود که آب بسیار بافایده است. چون برای من زیاده از یک روز توقف ممکن نبود همین مُجمل را نوشته و فی الحقیقه سیاحت مراتع لار زمان ممتد می‌خواهند و اقلاًً چهل روز بیشتر از این وقت در نباتات وی دقت شود و در ابنیه قدیمه که الآن به کلی منهدم است بصیرتی حاصل نموده و میاه او را به تفصیل نوشته.

مثلاً درین اوقات به علت چرانیدن ایلات و احشام حشایش و نباتات را بنیانی نبود. قدری از صمغ باریچه را گرفته که برای او در طب فواید است و علف جاجق که می‌توان از طایفه بیه‌زا شمرد قدری باقی بُود چیدیم. و چند پارچه کاشی در سیاه پلاس پیدا کرده اگر چه شکسته و کوچک بود ولی نزد اهل بصیرت واضح می‌شد که چه قدر لعاب و کاشی به روی او استعمال کرده‌اند که درین سنن متوالیه که اقلاًً به خیال و حدس ششصد سال متجاوز می‌شود نقصی پیدا نکرده و این پارچه‌ها برجسته بود و شکل داشت و در یکی طلا کار کرده. آن شکسته‌ها را برداشته در دارالخلافه بعضی طالبان اهالی اروپا ملاحظه کنند؛ مثل وزیر مختار مقیم حالیه دارالخلافه که زیاده طالب دیدن صنایع قدیم ایران است که اسمش موسیو شریکو است فرستاده شود و آب دیوآسا که کبریت دارد به زودی انجماد پیدا کرده و کار مخصوص زیاد دارد.

به هر حال روز چهارشنبه چهارم از مرتع سیاه پلاس لار به سمت لواسان حرکت کرده از مرتع قوشخانه گذشته دو طرف ایل هداوند خلیج افتاده و از بالای چشمه موسوم به چشمه خونی گذشته که از زیر کوه آب زیادی بیرون می‌آمد. از مرتع قره قره گذشته از گردنه کوهی بالا آمده در اوّل گدوک قبور قدیم چندی محدود است که تاریخ هفتصد و سی و چهار بود و یکی ششصد و پنجاه که دو قبر شخص لواسانی بوده ولی قبور دیگر بود که بدخط و شکسته بود تاریخ هفتصد و سی و چهار و لفظ «ازبک از سمرقند آمده» داشت. و از آن گردنه سخت گذشته با آنکه به حکم قبله عالم مکرر ساخته شده راه چه من خود مکرر این را پیموده‌ام باز به سبب جزئی خرابی و

صعوبت طریق صعب است و مسافر در تعب. وارد قریه لواسان بزرگ شده و مسافت از سیاه پلاس تا لواسان البته سه فرسنگ است ولی پیش رعایای لواسان و ایلات لار دو فرسنگ و نزد مسافری از امثال ما سه فرسنگ و نیم و چهار فرسنگ.

روز پنجشنبه پنجم و جمعه ششم را در لواسان بزرگ توقف کرده قصران خارج که در کتب لغات به لار ضبط است همین لواسان بزرگ و کوچک است. چنانکه در فرامین و احکامی که از قدیم در دست دارند به لفظ قصران خارج نوشته شده و قصران داخل شمیران است. در روز جمعه ششم رمضان چنانکه سابق گذشت در لواسان بزرگ توقف و در آن روز هم به جهت تفرج در زیارت دو امامزاده و مسجد که مشهور به مسجد امام حسن است^۱ رفته و هر دو امامزاده علیهماالسلام را زیارت کرده. هر سه از بناهای قدیم است و آنچه از بعضی مقابر متفرقه و کتیبه ضریح و دروب دیده شده [و] نوشته گشته و ازین نکته غافل نباید بود که اکثر این گونه آثار را فواید کلیه است به خصوص به مرور دهور که آثارها منهدم شود و بناها ویران گردد. برای اولوالابصار تبصره است و نزد مؤرخین تذکره. تاریخ زمان و وقت واضح شود و در حالت مکان و اوان لایح گردد. البته این نصیحت و اندرز دانشمندان را نخواهد بود بلکه برای زمره جاهلان است که نگویند که نگارش تاریخ و اسم فلان لواسانی و یا فلان نجار و حجار و بانی چه سودی داشت و نکته آخر علم هر شیئی بهتر از جهل است. زحمت این مطالعه در اغماض آن سهل خواهد بود.

سنگ قبرها و کتیبه های لواسان

و تفصیل این است سنگهای قبر که در پای گردنه لواسان سمت لار دیده شد:
 هذا القبر المرفق الی رحمت الله حضر لواسانی ابن مغفور اسحاق لواسانی تحریراً فی شهر رمضان سنه اربع و ثلاثین و سبعمائنه
 وفات مرحوم الی رحمت الله محمدابن...^۲ سنه خمسين و ستمائنه

۱. در بررسی نگارنده که در تابستان ۱۳۸۹ شمسی صورت گرفت، یکی از دربهای با ارزش این مسجد هنوز پابرجا است و با نرده آهنی از آن محافظت می شود.
 ۲. کلماتی که در سنگ قبرها و کتیبه ها برای نویسنده سفرنامه ناخوانا بود به صورت نقطه چین آمده است.

قبر المغفور المرحوم شکرالله ابن مرحوم تاج الدین تحریراً شهر رمضان سنه اربعه و ثلاثین و سبعمائنه از تاریخ این قبور معلوم می‌شود در آن وقت هنوز آباد و سکنه داشته. مسجد واقعه در لواسان بزرگ معروف به مسجد حضرت امام حسن سلام الله علیه. در منبر چوبی بزرگ کنده شده است به خط نسخ: فی التاریخ شهر الله الاصم سنه سبع و ثلاثین و ثمان مائه.

در درب شکسته که در طاقچه مسجد گذارده بودند کنده شده است به خط نسخ خوب: فی عصر سلطان الاعظم خاقان المعظم ابوالمظفر شاه طهماسب الصفوی بهادرخان. در درب کوچک مسجد زنانه کنده شده است به خط نسخ: الله مفتاح الابواب و الیه مرجع دما ب.

سنگ‌های قبرستان لواسان بزرگ:

وفات مغفور مرحوم حسین ابن بابو بهار سنه ثمان و سبعمائنه.
وفات المرحوم ملامعین ابن... تحریراً فی شهر شعبان سنه اربعه و تسعین و تسعمائنه.
وفات... ابن... فی ماه ذیحجه سنه ۱۲۹۱
وفات المغفور جمال ابن علی. و از تاریخ این قبور معلوم می‌شود در آن وقت هنوز لار آباد و سکنه داشته. باقی شکسته است.

قریه لواسان بزرگ، امامزاده محله بالا:^۱

در درب امامزاده که منبت است این کلمات کنده شده و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم الله الملک القهار، عمل علی اسمعیل نجار.
در پای آستانه امامزاده در سنگ مرمر این کلمات کنده شده: به او رحمت آنکه بوسد آستان روضه را، یاد آرد شاه غازی ابن سعدالدوله را. سنه ۹۵۱.
دوره صندوق به سمت بالا... آیه الكرسي تماماً کنده شده است.

صندوق امامزاده:

سمت جنوب صندوق که مقابل درب حرم است مضامین ذیل به شکل مسطور در ذیل کنده شده:

یا الله یا محمد یا علی

۱. امامزاده سلطان خواجه احمد در «کلو محله» لواسان بزرگ.

قال النبی صلی الله علیه و سلم: «لو کنت صانعاً لکنت نجاراً»

من غلام علی عمرانم	خاکراه شه خراسانم
پیرو احمدم محمدنام	گر چه نجاری از لواسانم
هر کوبه ره علی عمرانی شد	از وسوسه و غارت شیطانی در است
چون خضر به سرچشمه حیوانی شد	مانند علادوله سمنانی شد
بحق خالق چون خدای سبحانی	که دشمنان علی را نماز نیست درست
بحق جمله گردد بیان روحانی	اگر چه سینه اشتر کنند به پیشانی
هزاران دوزخ اندر پوست داری	اگر بغض علی داری تو در دل
نسوزی گر علی را دوست داری	بسوزی گر هزاران پوست داری

سمت مشرق صندوق مضامین ذیل کنده شده است در دو حاشیه:

قال النبی صلی الله علیه و سلم: «البخیل بعید من الله و بعید من الناس و بعید من الجنة و قریب من النار. جد یاسید العرب و العجم.»
 قال النبی صلی الله علیه و سلم: «السخی قریب من الله و قریب من الناس و قریب من الجنة و بعید من النار.»

سمت شمال صندوق مضامین ذیل در یک متن و دو حاشیه کنده شده:

قال النبی صلی الله علیه و سلم: «الدنیا ساعة فجعلها طاعة.» صدق رسول الله.
 قال النبی صلی الله علیه و سلم: «الدنیا جیفه و طالها کلاب.» صدق رسول الله
 یا الله یا محمد یا علی یا حسن یا حسین. هذا الصندوق حضرت امامزاده احمد ابن موسی کاظم.

بود اندر روزگار خسرو نیکو خصال شاه
 غازی ابن سعدالدوله صاحب کمال
 شد تمام این قبر عالی شهر ذیحجه یقین
 سی و هفت و نهصد از تاریخ هجری بود سال
 سمت مغرب صندوق مضامین ذیل کنده شده است در چهار حاشیه:

خدایا بلندی و پستی توئی
 ندانم چه [ایی] هر چه هستی توئی

پیوسته دلم نادعلی می گوید
 جان در بدنم سی [؟] علی می گوید
 هر موی که اندر سر واند بر ماست
 الله محمد علی می گوید

دل پر درد و درمان می‌توان یافت تو پنداری که آسان می‌توان یافت
مراد هر دو عالم گر بخواهی ز سلطان خراسان می‌توان یافت

بترس از خدا و میازار کس ره رستگاری همین است و بس
فی تاریخ سنه خمس و ثلاثین و تسعمائه
تخته پایه^۱ صندوق شکسته شده است. از تخته منبت شده دیگر که گویا از جای
دیگر آورده‌اند مرمت کرده‌اند بعضی کلمات عربی و فارسی بی‌ربط به خط جلی درین
تخته کنده شده است.

امامزاده محله پائین که در سر راه واقع است.^۲

صندوق امامزاده:

دوره صندوق سمت بالا از سمت جنوب بعد از بسمله شروع به آیه‌الکرسی شده است
و تمام آیه‌الکرسی کنده شده. بعد از آن این مضامین نوکنده‌اند تا دوره تمام شده است به
اسم امامزاده المعصوم الی جوار الله الملك امام عبدالله ابن امام مرحوم محمدباقر
رضوان الله علیهم اجمعین فی جمادی الاخر سنه ... سبعة و ثمانین و ثمانمائه.

سمت جنوب صندوق چیزی کنده نشده است.

سمت مشرق صندوق مضامین ذیل کنده شده است:

واقف هذه القبر المبارك دين المله و الدين مولانا علی ابن المرحوم سعد بن اللاسانی.

عمل استاد حسین ابن استاد حسن النجار اللاسانی.

سمت مغرب صندوق مضامین ذیل کنده شده است:

قال النبی صلی الله علیه و سلم: «الدنيا مزرعة الآخرة». قال النبی علیه السلام: «الدنيا

ساعة فجعلنا طاعة»

به اسم امامزاده یایونس ابن موسی کاظم علیه التحیه و الرضوان.

۱. اصل: پای.

۲. امامزاده موسی در رودبار محله لواسان بزرگ.

در این سمت در پای صندوق این مضامین کنده شده است به خط هدهد:
الحادر المزار المتبرک درویش صالح البارع عیوض شاه شهان.
در درب امامزاده این اشعار و تاریخ کنده شده
یک لنگه در:

دری که خالق جبّار بر تو بگشاید دگر کسی نتواند که بر تو در بندد
چون بر گذر است شادی و عمر شاد آنکه به خوش دلی به سر کرد
فی تاریخ ۱۸۷۰

یک لنگه در دیگر

گر تو خواهی که در وصل گشاید بر تو ناگزیر است ترا بر در دربان بودن
به تو دارم امید در همه باب افتح یا مفتح الابواب
مراد ما ز در خلق بر نمی آید مگر دری نگشاید مفتح الابواب
خاصه هذه الباب استاد اجل محترم تاج الدین ابن رنگرز، سنه سبعین و ثمانمائه.
ولی باید دانست که این مسجد و مسجدی در قصبه دماوند و شهر قم و بلده آمل
هست مشهور به این اسم. بعضی منسوب به امام حسن عسگری علیه السلام می دانند و
چون از علماء و اهل سیر و اخبار سؤال کرده معلوم می شود که آن حضرت به این
حدود تشریف نیاوردند می گویند به طور معجزه به طی الارض تشریف آورده و مسجد
قم را بعضی گفته اند آن حضرت به شیعیان خود نوشتند از وجه مال امام که نزد آنها
جمع شده مسجدی بسازند و این قول به صواب نزدیک است. و اما مسجد دماوند و
لواسان اگر واقعی داشته و تشریف آورده باشند البته امام همام حسن ابن علی
علیهما السلام خواهد بود.

از اینکه یاقوت حموی در معجم البلدان و بیشتر مورخین تصریح کرده اند که در سال
سی ام از هجرت در خلافت عثمان ابن عفان که در جرجان و طبرستان فتنه برپا شد،
عثمان سعید بن عاص والی کوفه را سردار کرده به فتح جرجان فرستاد. عبدالله ابن
عاص و عبدالله ابن زبیر و عبدالله ابن عمرو عاص و حذیفه ابن یمان با او بودند و
امامین همامین حسنین علیهما السلام به جهت جهاد در آن جیش بودند. در صورت

صدق روایات یحتمل در هنگام توقف لشکر در سرحد جرجان و طبرستان که امکنه مذکوره است درین مساجد نمازی کرده یا وجهی مرحمت نموده که بنای مسجد مختصری کنند و این مسجد لواسان را در بیست و سه سال قبل مرحوم میرزا آقاخان نوری صدراعظم مرمت کرده و ازاره^۱ او را کاشی نموده. و در بالای لواسان غار خلقی است که مردم آنجا «بارگاه خدا» می‌گویند. مکان سختی است ولی اگر توقف لواسان امتداد داشت همت موسیو ریشاردخان چنان بود که آنجا رفته و بتفصیل دیده.

روز جمعه ششم از لواسان حرکت کرده از قراء لواسان که ذکر آنها مفصل است و تطویل به لاطائل، عبور نموده. رستان که تیول میرزا حسن احتساب‌الملک است امامزاده بود قدیم. و شرحی که نوشته شده بود ازین قرار است:

قریه رستان یک امامزاده دارد.^۲

صندوق امامزاده: در سه سمت دوازده امام کنده شده است. در یک سمت که مقابل درب حرم است این مضمون کنده شده است: هذا الصندوق الامام المعصوم صاحبه امیر الاعظم تکا تیمور ابن المرحوم امیر حسن تمور. احسن الله عواقبه. فی تاریخ شهرالله ذیقعد سته سبع و اربعین و ثمان مائه.

و در درب حرم این مضمون کنده شده است: فرماینده باب مزار متبرک داود ابن علی کاورسالی تحریراً فی عشرين شهر رمضان المبارک سته سبعین و ثمانمائه. روی دماغه درب کنده شده: عمل استاد محمد ابن استاد حسن نجار.

در درب بیرون به حاشیه هر دو لنگه درب به خط خوب دوازده امام و نادعلی کنده شده است و در چهار تخته بالا و پائین دو لنگه درب این مضامین کنده شده است:

یک لنگه

یک لنگه

فی عصر سلطان الاعظم و خاقان
المعظم شاه عباس بهادرخان
عمل استاد عنایت‌الله ابن هدایت‌الله

امامزاده واجب التعظیم امامزاده
طیب ابن موسی کاظم
وقف هذا الباب رئیس ولی

۱. ازاره: آن قسمت از دیوار اتاق و یا ایوان که از کف طاقچه تا روی زمین بود.

۲. در بررسی نگارنده از امامزاده طیب رستان، در تابستان ۱۳۸۹ شمسی صندوق امامزاده محفوظ مانده است اما درب آن به سرقت رفته است و بنای آن نوسازی شده است.

ابن مرحوم رئیس محمود چهار باغی نجارالاسانی تحریراً فی شهر شعبان ۱۰۲۵^۱ و باید دانست مشاهد مشرفه را که مشاهده کردیم از ذکر نسب و بانی و غیره موافق شروح مسطوره در آنها بود والا اگر خواسته باشیم از روی علم و یقین صدق و کذب را تعیین کنم مراجعه به کتب انساب و تواریخ لازم دارد. در مدت طولانی ازینکه در علم انساب کتابی که مشروحاً احوال هر یک را نوشته، مدفن را مشخص کرده در دست نیست، عوام الناس استدلال به کتاب بحرالانساب می‌کند و ابدأً اعتباری به آن کتاب نیست و یک کلمه او محل اعتبار و اعتماد نمی‌تواند واقع شود.

وقتی در مجلسی مدح ازین کتاب می‌شد یکی از علما فرمودند مؤلف این کتاب درویش سیاحی بوده به هر بلد و قریه رسیده از اهالی آنجا سؤال کرده که این مقبره کیست و سبب رحلش چیست؟ ملامکتبی آمده یا پیر سالخورده عوامی گفته این مزار پسر امام موسی کاظم است و فلان آب یار به قتل آورده. درویش سیاح بدون تحقیق ثبت کرده و از سوق عبارت آن کتاب نیز واضح می‌شود که باید بنای تألیف آن کتاب همین باشد. بعد از طی مسافت وارد کلندوک شد در لب چشمه چنار منزل نموده. مسافت سه فرسنگ بود.

روز شنبه هفتم به طرف سوهانک شمیران رفته در حصار ابوعلی در عمارت کامرانیه خدمت شاهنشاهزاده اعظم نایب‌السلطنه امیرکبیر دام شوکته مشرف گشته. وقت عصر را صحیحاً سالمأ وارد دارالخلافه طهران شده. رضیت من القمه با الایاب.

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان

سفرنامہ

محمد میرزا مهندس

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر فيها
والصبر على ما يلقى من
الشدائد والهمم العالية
والتواضع للرب
والافتقار الى ربه
والاعتماد عليه
والرجاء في رحمته
والخوف من عقابه
والطمع في جنته
والرهبة من النار
والغنى بالله
والعز بدينه
والسكينة في قلبه
والهدى في صراطه
والنور في دينه
والسلامة في امره
والعافية في جسده
والعقل في عقله
والجود في نفسه
والكرم في خلقه
والسخاء في عياله
والرفقة في سفره
واللين في معاشه
والصلابة في ميثاقه
والعدل في حكمه
والرحمة في عذابه
والجلل في شأنه
والعظيم في قدره
والمتعال في مكانه
والغني عن كل شيء
والذي لا يشاء له كيد

www.tabarestan.info

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوات والسلام على محمد و آله اجمعين

مأموریت به میانکاله

(۱) اما بعد، در عهد سلطنت شهنشاه اسلام پناه ارواحنا له الفداء این بنده درگاه حاجی محمد میرزا را روز یکشنبه هفدهم صفرالمظفر هزار و دویست و نود [و] نه هجری مأمور به میانکاله فرمودند. با اینکه چله زمستان بود از دارالخلافه الی میانکاله از راه فیروزکوه عبور کرده نقشه^۱ مفصلی از همه این راه برداشته و روزنامه مبسوطی نگاشته.

سیری در تاریخ قدیم و جغرافیای تاریخی مازندران

(۲) اگرچه یک قرن^۲ است که تقریباً مأمور ثبت مملکت ایران برای اعمال مهندسی بوده روزنامه‌هایی که مرقوم داشته همه مسوده است فرصت اینکه از سواد به بیاض بیاورد

۱. این نقشه در مجموعه کتابخانه ملک ملاحظه نشد.

۲. احتمالاً مقصود نویسنده سی سال است. اگر چه بنا به قول مشهور قرن واحد اندازه‌گیری زمان معادل صد سال است اما معادل سی سال هم مورد استفاده بود. رجوع شود به فرهنگ بزرگ سخن، ذیل: قرن

نکرده.^۱ هم مشغول خدمات مرجوعه و هم در وقت فرصت به کتب تواریخ مازندران نگاه می‌کرده تا روزنامه مفیدی که شامل جغرافیای قدیم و جدید باشد از این مملکت مشهور به یادگار بنگارد.^۲

(۳) مهندسین قدیم، قومس و طبرستان و مازندران را یک مملکت حساب می‌کردند.^۳

(۴) اینکه در مازندران دیو بوده اهل تاریخ به اختلاف نوشته‌اند؛ بعضی را عقیده برآنست که در عهد حضرت سلیمان نبی علیه‌السلام چون آبادی این مملکت از طایفه دیوان و سبب سکونت آنها شد بدین سبب مردم آنجا را دیو و اهلیش به این اسم شهرت کردند.

۱. [حاشیه:] مرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه مسوده همان روزنامه‌هایی که از سرحدات دول عثمانی و روس این بنده کشیده بود همیشه مرور و مأمور از روی آن به اطراف می‌فرستاد و هیچ وقت از خود جدا نمی‌نمود بنده هفت سال در سرحدات آذربایجان عموماً و در سرحد لاهیجان مکرری خصوصاً برای ساختن قلاع سرحدی مأموریت داشته در همه این مدت هفت سال احدی در سرحد از جانب حکومت آذربایجان در مرزی نیامدند [که] ببینند بنده چکار می‌کند، بلکه حکام مکرری که از سرحد تا ساجبلاغ ده فرسخ راه بود نه خودشان نه یک نفر به دیدن بنده نیامدند. به اقبال بی زوال شاهنشاه ولی نعمت اعظم چنان سرحد را نگهداری و قلاع سرحد را ساخته و طوایف بلباس شریر را نگاه داشته؛ یعنی طمع و غرض را کنار گذاشته که در قوه احدی نبود بچند.

چون بر بنده نتوانستند ایرادی در این مأموریت بگیرند مسامحه در دادن مواجب جزئی دیوانی بنده نموده. بدین جهت ملجاء گردیده به دارالخلافه عقب مواجب آمده و هنوز هم در نزد عضدالدوله باقی است. خودشان مأمور دیگری به سرحد فرستاده. آن همه فسادها را بر پا کردند و نیز دو سال مأمور میان کاله گردیده. در این مدت با هشت صد و هفتاد تومان آن هم به توسط بنده نه به تصرف [؟] به عملجات حکام دادند. بیش از هشتاد هزار تومانی که در مدت بیست سال از دولت مأمورین پول گرفته بودند خدمت کرده. دیدند اولاً رسوا می‌شوند دو نفر عمله را به چشمه علی در شعبان برده به خاک پای مبارک عارض شوند که حاجی محمد میرزا اجرت ما را نداده، لهذا مأمور دیگر را برده دو هزار و سیصد تومان ثور [؟] به او داده که هزاری مستدام [؟] می‌شود. ثانیاً می‌دانستند با وجود بودن بنده به هیچ وجه نمی‌توانند در سرحدات بی‌نظمی بنمایند و بنده مانع همه کارهای آنها می‌باشد.

۲. [حاشیه:] با کثرت اشتغال روزنامه [ای] از این مملکت از روی کتب اعراب و عجم و ترک و فرانسه و غیره نوشته کوتاه [؟] مجهولی از این مملکت باقی نمانده که در قوه احدی نباشد با این همه مشغله [چند جمله سیاه شده است] چون تاریخ قدیم مازندران متروک شده بود لهذا به طور مذاکره و اشاره این روزنامه را می‌نویسد تا بعد فرصتی شود به تفصیل مرقوم دارد.

۳. [حاشیه:] [چند کلمه ناخوانا] ... اقلیم سیم مخفی و پوشیده نماند که طبرستان اقلیم چهارم.

مازندران به کسر راء معجمه ولایتی از ایران می باشد که ... آن را طبرستان نیز خوانند. دریای طبرستان به آن منوت [؟] اصل در آن «موز اندران» است و موز کوهی است که مازندران در آن است و از آن است آمل و ساری و فرح آباد و غیره. حکیم فردوسی می فرماید:

که مازندران خرم و ساز باد	همیشه برو بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گل است	به کوه اندرون لاله و سنبل است
نوازنده بلبل به باغ اندرون	برازنده آهو به راغ اندرون
هوا خوشگذار و زمین پرنگار	نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
دی و بهمن و آذر و فروردین	همیشه پر از لاله بینی زمین

(۵) مورخی می نویسد چون ملک کاوس از رستمدار بیرون رفت ملک اسکندر به کجور آمده و قلعه آسی ریز که بانی اش دیو سید نامی که حاکم ولایت رویان بود^۱ و حکیم فردوسی در شاهنامه قتل او را به دست رستم زال شرح و بسطی تمام داده در آن مورد می فرماید:

نیاسود تیره شب پاک روز
همی رانند تا پیش کوه اسفروز

لهذا نسبت به دیو می دهند و ملک اسکندر این قلعه را تعمیر نموده.

(۶) چنانچه در بعضی از جبال مرتفعه هولناکش بود حفار و مگاکی چند ظاهر است که از سنگ خاره بریده اند. گویند در قدیم جایگاه دیوان بوده، هفت خوان مازندران^۲ و تسخیر رستم زال سپه سالار ایران این مملکت را در تاریخ اشتهار دارد.

(۷) به عقیده بعضی چون مردم این ولایت شجاع و دلاور بودند در جرات و جسارت شبیه به اخلاق دیو، مجازاً آنها را دیوسار گویند.

۱. برای آگاهی از درگیری بین ملک کاوس و ملک اسکندر بنگرید به «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» ظهیرالدین مرعشی، تهران: شرق، ۱۳۶۸، صص ۵۴ - ۵۸

۲. [حاشیه]: مازندران مسمی [؟] از آن است که از خارج مطلقاً چیزی داخل آن نشود. یک جهت عمده مقاومت ملوک مازندران در مقابل دشمنان خیلی قوی این بود. چنانچه در مجلسی ملوکی از مازندران شخص جوانی را پر از امتعه و البه و اشربه و سایر اشیاء مازندران کرده در حضور پادشاه یکی یکی از آن جوان خارج کرده ... چنین مملکتی را نباید پای خارج گزارد که در میان آن بگذارد و تو پای [؟] آنها را باز کرده.

بنده درگاه [محمد میرزا] قریب سه سال تمام مازندران را به تفصیل گردیده و نقشه برداشته و تعداد نفوس کرده و قلعه و راه ساختم. به علاوه مشاهدات خودم از روی همه تواریخ صحیحه باری [درباره؟] آن چه سیاحان خارجه و آنچه خود استنباط کرده ام مقدمه تاریخی از مازندران نوشته ام ...

(۸) بعضی از مورخین چون بنای این مملکت را از طهمورث دیوبند^۱ دانند لهذا بدین اسم خوانند گرچه سعید بن مسیب گوید جن مرد و زن دارند و به فارسی مردان ایشان را دیو و زنان را پری گویند و میان ایشان توالد و تناسل بوده و فرق میان جن و شیطان آن است که جن بمیرند و شیاطین نمیرند و عملاً در دنیا باشند.

(۹) پاره [ای] از اهل خبر می گویند اهل طبرستان از نژاد طائفه هیرکانیان آن می باشند که در جرجان^۲ ساکن، در قوت و رشادت مشهور آفاق و فتوحات آنها در آسیا و فرنگستان شهرت تام دارد.

(۱۰) حدود: مشرق آن خوارزم کوه های روبست و بادوسپان و قارن و کرلمان، مشرق و جنوبش خراسان، شمال بحر شروان، غربش دیلم و گیلان است.

(۱۱) وجه تسمیه: کوهی ماز نام در قُرب شهر آمل و فیروزکوه^۳ واقع گردیده از این کوه که می گذرند و اندر آن آیند مازندران نامند و خارج آن کوه را طبرستان گویند.^۴

(۱۲) بعضی گویند چون اکثر این دیار بواسطه کوهستان و بیشه زار بودن در قدیم عسکری برای عبور با تبرا جنگل ها را بریدند و صاف کردند بدین جهت به اسم آلت منسوب، معریش طبرستان است و جای همان اشجاری را که بریدند شهرها بنا کردند.

(۱۳) صاحب کتاب نزهة^۵ و سایر مُهندسین و مورخین معتبر قدیم، مازندران را به هفت تومان تقسیم کرده اند. جرجان دارالملکش^۶ بوده، بردمورستاق^۷، استرآباد، آمل،

۱. [حاشیه:] اما بعضی از مورخین طهمورث را دیباوند یعنی تمام سلاح معنی کرده اند.

۲. جرجان شهری درحوالی شهر گنبد امروزی بود. که امروزه فقط آثار بناهای آن وجود دارد.

۳. روی کلمات «شهر آمل و فیروزکوه» خط خورده است.

۴. نویسنده در حاشیه با خطی تقریباً ناخوانا باب دوم از کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار که راجع به حدود فرشوادگر و طبرستان و وجه تسمیه مازندران تا تولد فریدون در لارجان می باشد را عیناً نقل کرده است. برای اطلاع بنگرید به نسخه چاپی کتاب یاد شده به تصحیح عباس اقبال صص ۵۷ - ۵۶.

۵. [حاشیه:] حمدالله مستوفی می گوید علاوه بر قومس مفازه هم داخل مازندران است و غیر از آن قصبات خوار و گردکوه و فیروزکوه و دماوند و خرقان را نیز در این حد نوشته. [حمدالله مستوفی در کتاب نزهةالقلوب ولایت مازندران را از ولایت طبرستان جدا می انگارد و خوار، دماغان، گردکوه، دماوند و ... را جزء طبرستان ذکر می کند. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: حمدالله مستوفی، نزهةالقلوب، به اهتمام گای لیسترنج، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲، صص ۱۶۲ - ۱۵۹]

۶. اصل: دارملکش

۷. در نزهةالقلوب «موروستاق» آمده است. ص ۱۵۹

رستمدرار، دهستان، روغد،^۱ ساستان که سیاه رستاق هم نامند.^۲

(۱۴) مازندران ولایتی است از ایران میانه، جنوبی بحر خزر و جبال البرز واقع که مرتفع ترین قلّه اش قلّه دماوند برف دایمی دارد. تقریباً نزدیک به ارتفاع کوه آرارات سه هزار و نهصد متر^۳ است.

(۱۵) وقتی کوه دماوند آتش فشان بوده، باز هم از آثاری که دیده می شود، این احتمال می رود آن وقتی که باز آتش فشان شود خطر عظیم از برای اماکن اطرافش دارد.^۴

(۱۶) تبصره: قدیم در طبرستان کتان رنگین می یافتند زبانی دارند نه تازی و نه پارسی و بیشتر مردمان نحیف و سبکسار و ناپاک و آنچه نوشته اند تا در زمان صفویه در مازندران نخلستان فراوان بوده.^۵ در این زمان به ندرت و بلاثرم پیدا می شود. جبال و دمن طبرستان بیشتر از چمن و بیابان آنست جبل عام در وسط مایل به جنوبی این دیار واقع است که بعضی کوه قاف نامند.

۱. اصل: روغد

۲. [حاشیه:] تفصیل ولایاتی که بیرون در بند تمیشه است آنچه معتبر است و به طبرستان منسوب و متصل به گرگان است [که] گرگین میلاد بنیاد نهاد. مساحت دایره آن چهار فرسنگ بوده است. همیشه نشست گاه مرزبانان طبرستان آنجا بوده چون گرگین میلاد آنجا مقام ساخت، خربندگان او به چراخور به استرآباد آمدند و خانه ساختند. به طول مدت عمارت زیاده می شد، استرآباد نام نهادند و از دینار جاری شرقی تا به حد ملاط که طبرستان است. به طول در عرض کوهها کشیده از ری و قومس تا به ساحل دریا جمله دهها به یکدیگر متصل و معمور بوده، چنانکه یک به دست زمین خراب و بی منفعت نیافتند و بیست و هشت شهر بود درون دریند تمیشه که جامع و مصلی و بازارها و قضات و علما و مساجد و منابر بوده اند به هامون: آمل و ساری، مامطیر، روست، اریم، تریچه، مثل، مهران (میروان)، بیجوری، اهلیم، چالوس، میسر، اسک، طیره یعنی فهینه، گرگان، تمیشه. به کوهستان: کلار، رویان، نمارکجویه، ورمه شیه باد، شنه وباد، انجمنه یعنی امیار، کوهسار، مام، فریم (قدیم)، هزار گری (هزار کوی)، دماوند، لارجان،

۳. ارتفاع قلّه دماوند ۵۶۰۹ متر است.

۴. [حاشیه:] فرسخ متداول در مازندران همان یک ساعت به قدم معتدل اسب است که گویا از همان عهد صفویه مقرر شده است.

۵. [حاشیه:] اگر چه حسب الامر شاهنشاه چهار سال قبل از جندق نخلهای بسیار به میانکاله آورده غرس کردند خوب هم گرفته اما توجه نمی نمایند. اهالی مازندران به هیچ چیز بیشتر از زرع شلتوک مقید نیستند.

(۱۷) ابتدا آن از جبل قمر از بلاد حبشه و سودان است که یکی از سرچشمه‌های رود نیل مبارک از این کوه است و انقلاب شتوی در زیرش واقع و در اواسط خط استوا به طرف شمال ممتد گردیده و به غایت صعب و مرتفع معادن طلا و نقره و جواهرات بسیار و انسان بدوی^۱ [؟] در آن ساکن است.^۲

(۱۸) کوه مزبور در قرب قاهره مصر که این بنده به رأی‌العین تا خوزستان و اکثرش را مشاهده نموده و نقشه برداشته. مایل به سمت مشرق گردد. قرب هشت منزل طی کرده بعد به جانب شمال ممتد شود. قرب یک ماه راه نیز طی کرده آنگاه به ارمه کبری و آناتولی آمده، چون به وسط اقلیم رابع رسد به جانب شرق برمی‌گردد، از بلاد داغستان و گرجستان و آذربایجان گذشته و از شمالی دارالملک طهران مرور نموده از دیار طبرستان و خراسان و زابل و کابل و سیاه‌پوشان عبور کرده، جنوبی بلاد بدخشان را قطع نموده از تمام بلاد کشمیر و تبت می‌گذرد، آنگاه از غربی ختن و چین گذشته، از شرقی هندوستان و بنگاله مرور کرده به بحر محیط منتهی می‌شود.^۳

(۱۹) طولش را هزار فرسخ و بعضی هزار و پانصد فرسخ گفته‌اند.

(۲۰) گویند دوازده هزار شهر در قرب و جوار آن آباد است.

(۲۱) به سبب قرب هر ولایت به اسمی علیحده موسوم است.

(۲۲) چنانکه صاحب کتاب ریاض‌السیاحه شیخ زین‌العابدین [شیروانی] می‌گوید نزدیک به هفتاد لغت اسم این کوه را شنیده و زیاده بر دویست طایفه که زبان هر یک علیحده بوده مسموع گردیده و قرب سیصد فرقه که هر یک مذهب دیگر گونه داشته‌اند، دیده است.^۴

(۲۳) بالجمله طبرستان مرطوبی و بد هوا، خاکش حاصل‌خیز اما بد زراعت کنند.

۱. اصل: بتری

۲. یک قصیده ناتمام در حاشیه این صفحه نوشته شده است.

۳. در حواشی این بند نویسنده ماجرای رشد و نمو فریدون و مبارزه او با ضحاک را از تاریخ طبرستان ابن

اسفندیار نقل کرده است. برای اطلاع بنگرید به نسخه چاپی کتاب یاد شده، صص ۵۸ - ۵۷

۴. در حواشی این بند حاجی محمد میرزا بخش «عجایب طبرستان» را از کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار نقل کرده است.

(۲۴) سطح مربعش به استثناء جرجان و استرآباد^۱ نوزده هزار و پانصد و سی و سه کیلومتر مربع و جمعیتش تقریباً هشتصد و پنجاه هزار^۲ نفر است.
(۲۵) هوایش گرم و تر، نیشکر و مرکبات و ابریشم نیکو دهد، اگرچه خلقتش چندان به فکر تجارت و منفعت نیستند.

(۲۶) اکثر معادن را دارا و لنگرگاه‌های خوب در سواحل بحرش هویدا.
(۲۷) مساحت این ولایت مشتمل است بر تلال^۳ و جبال وافره و بیشه و جنگل‌های متکاثره، فضایش سبز و خرم و هوایش مرطوبی و پر نم. در پاره‌ای از کوه و جنگل‌هایش ببر و در تمامی بلادش خوک و شغال و سائر سباع و شکار وحوش و طیور بی‌شمار است.

(۲۸) به طبرستان جبال بغایت صعب احاطه نموده و در وسط هموار است.
(۲۹) در مسالک اکثر خلق طبرستان را پیوسته ابرو و پرمو و سریع الکلام نوشته، غذا و نانسان اکثر برنج و ماهی و سیر و پیاز خورند [و] دوست دارند.

۱. [حاشیه]: که در این زمان موضوع است.

۲. [حاشیه]: امیر مازندرانی [پازواری] از مجاذیب عاشقان، از قدمای صادقان، اعراب وی را شیخ‌العجم نامند. دیوانش همه رباعی و رباعیاتش به لفظ پهلوی است. مزارش در دارالمرز مشهور و این رباعی از آن ... اوست:

کنت کنز نه گره ره من بوشامه	خمیر کرده آب چهل صباومه
واجب الوجود علم الاسماومه	ارزان مفروش دُر گرانبهاومه

(این ابیات در کتاب «صد ترانه امیر» چنین آمده است:

کنت کنز نه گره ره من بوشامه	واجب الوجود عَلم الاسماومه
خمیر شده‌ی آب چهل صباومه	ارژن مفروش، دُر گرونبهاومه

ترجمه:

گره‌ی کنت کنز بگشودم	عَلم اسمای ذات معبودم
طیتم چل صباح گشته خمیر	مده ارزان که دُر پر سودم

راجع به اشاره این دو بیت به احادیث و آیات بنگرید به:

صد ترانه امیر پازواری، مؤلف و مترجم م. م. روجا [محسن مجیدزاده]، [تهران]: مؤلف، [بی‌تا]، صص ۱۲۷، ۱۲۸

۳. تلال: جمع تل به معنی پشته

۴. [حاشیه]: بیشه طبرستان عربین [به معنی جایگاه] شیران با چنگال و مکمن هژبران با گراز و گویال است اگر چه در کتنام سباع به آسانی درآیند اما مخرج به دشواری انجامد.

(۳۰) طبرستان قبل از ظهور اسلام مردمش زردشتی بوده. اسکندر اجداد جشنسف شاه^۱ را که از ملوک عجم ماتقدم بودند طبرستان داد که از ابتداء ایالت جشنسف شاه که معاصر اردشیر بابکان است دویست سال بوده و از جشنسف شاه تا آخر اولاد او که نسب شریفش منقطع گشت دویست و شصت و پنج سال بود که انقراض اولاد او در عصر شاه قباد پدر نوشیروان عادل بود. سه سال قبل از منقضی شدن دولت قباد کیوس را به مملکت طبرستان فرستاد و او اولاد جشنسف شاه را مستأصل کرد. والعلم عندالله. چون کیوس به طبرستان آمد چهل و هشت سال در دست انوشیروان بوده. پادشاهی هرمز بن انوشیروان ۱۲ سال، ایالت کیوس هفت سال، زرمهر بیست و سه سال، داد مهر هفده سال، ولاش بیست و پنج سال، مهرین ولاش بیست و پنج سال، ازرو ولاش بیست و پنج سال و مدت مملکت خسرو پرویز ۳۵ سال بعد از هجرت پیغمبر (ص). پس ابتدای ایالت کیوس تا هجرت پیغمبر ما ۹۲ سال. وفات گاوباره در ربیعین هجریه بوده. از ابتداء ایالت کیوس تا وفات گاوباره ۱۳۲ سال بوده بماکان و بمایکون بدین موجب ایالت کیوس هفت سال، زرمهر ۲۳ سال، داد مهر هفده سال، ولاش ۲۵ سال، مهرین ولاش ۲۵ سال، ازرو ولاش ۲۵ سال. و در روزگار حسن بن زید که قومی علویان در میان ایشان آمدند مسلمان شدند. در خلافت خلیفه ثانی قبول اسلام و در زمان سلاطین صفویه همه شیعه و اثنی عشریه گشتند.

(۳۱) چون عموماً خالی از بلاهت نیستند معمولاً اکثر اهل الجنت البلهاء آنجا را «بهشت نشان» گویند.

(۳۲) اهل طبرستان در سال بیست و دویم از هجرت منشور ایمان قبول کردند. نخستین کسی که در ارتقاع اسلام به سبب غزوه^۲ و جهاد قدم در اراضی این مملکت نهاد، امام ثانی ابومحمد حسن بن سیت علیه السلام در زمان خلیفه ثانی و فثم بن العباس و عبدالله بن عمر و مالک ابن الحارث الاشر رضی اله عنهم الاجمعین. در آن سفر امام عالی گهر همراه حضرت امامت بودند. بعد از چند وقت امام با قباب[؟] متوطنان آن

۱. اصل: جفشاه. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۲. اصل: غزو

مکان صلح نموده و مراجعت فرموده و هنوز اثر معسکر ایشان باقی است که مالکه دشت می‌گویند.

تا حکومت به حسن بن زید معروف به اطروش^۱ بن اسمعیل حسن بن زید بن امام حسین بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام رسید، این ولایت و دیلم را بالکلیه از دزدی شرک صاف گردانید. بعضی از اهل خبر و سیر دخول اطروش را به طبرستان در یوم اول محرم سنه سیصد و یک دانند. و ان فی هذا الیوم دخل صاحب البحرین الی البصره و قتل امیر.

ملک کیومرث که از ملوک گاویاره بوده و ملک رویان و رستم‌دار خود از سنت و جماعت نقل مذهب بر شیعه‌گی کرد و شیعه امامیه شد، اهالی رستم‌دار را نقل مذهب فرموده مگر مردم قریه کدیر که هفت صد سر اسب اخته داده نقل مذهب نکردند.^۲

(۳۳) مازندران چون در بعضی چیزها مشابَهتی به هند دارد هند سفیدش می‌نامند. فردوسی:

دی و بهمن و آذر و فروردین همیشه پر از لاله بینی زمین

(۳۴) من طبرستان قدیم شش صد درم بوده و خراج طبرستان به عهد ایام طاهریه

شش هزار بار هزار و سی درم بود.

(۳۵) قال ابوالعلا السروی یصف طبرستان فیما کتبنا عن ابی منصور النیشابوری قال و

اشجار تفّاح کانّ ثمارها عوارض ابکار یضا حکن مغرما. (ابوالعلا سروی می‌گوید وصف

می‌کند طبرستان را، هر آنچه نوشتیم از ابی منصور نیشابوری گفته درخت سیب‌هایی که

گویا اینکه میوه‌های مثل دختران باکره‌ای است در حالتی که خنده می‌کنند از روی عف.

(۳۶) کان فی طبرستان طائرا یسمونه ککّوا و کان یظهر فی ایّام الربیع فاذا ظهر تبعه

جنس من العصفایر فیخدمه کل یوم واحد نهاره اجمع یحبیه بالغدا فاذا کان فی آخر

النهار و تب علی ذلک العصفور فاکله فاذا اصبح جاء آخر عن ذلک العصفایر فکان معه

علی ما ذکرنا لعله اذا امسی اكله فلا یزاله علی هذا مدّه ایّام الربیع فاذا زال الربیع فقد هو

و سائر اشکاله و کذلک ایضا ذلک الجنس من العصفایر فلایری شیء من الجمع الی

۱. اطروش: کر، ناشنوا.

۲. نقل از «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» در نسخه چاپی ص ۵۱.

قابل فی ذلک الوقت و هو طیر فی قدر الفاخته و ذنبه مثل ذنب البنا و فی مسیرہ تقصّف هكذا وجدته و حقیقه انتهى.^۱

(۳۷) طمیشه^۲ بینها و بین ساریه ست عشر فرسخا و هی آخر حدود طبرستان من باب خراسان و جرجان و علیها درب عظیم لیس به قدر احد من اهل طبرستان یخرج منها الی جرجان الا فی ذلک الدرب لانه محدود من الجبل الی جوف البحر من احصن و کان کسری انوشیروان بناه لیحول بین ترک و بین الغاره علی طبرستان فتحها سعید بن العاص فی سنه ثلثین فی ایام عثمان.^۳

(۳۸) بلی در کلباد بین کوه و مرداب که همان لنگرگاه استرآباد باشد [و] یک فرسخ مسافت است خندقی به عرض چهل ذرع و به عمق بیست ذرع تقریباً حفر کرده‌اند به اصطلاح مازندرانی‌ها خاکریز خیلی عریض و مرتفعی دارد، مشهور به جر کلباد است. چه جر در زبان فرس به معنی خندق است. چنانچه ذکر شد و در جنب کوه دروازه بسیار بزرگ بسیار محکمی ساخته بودند که محل عبور به طرف جرجان و طبرستان از همین دروازه و منحصر به فرد بوده. فی الواقع از بناهای خیلی خوب و به قاعده است. بنده درگاه مخصوصاً از اشرف به تماشا و برداشتن نقشه همین جر کلباد رفته به تفصیل نقشه‌اش را برداشته و شرحش را نگاشته. فی الواقع از آثار بزرگ و معظم است در جایش مذکور می‌شود و این مطلب مهم معلوم الحال مجهول بوده.

۱. [ترجمه در حاشیه:] در طبرستان مرغی است مسمی به ککو که در ایام ربیع ظاهر می‌شود. پس وقتی ظاهر شد متابعت می‌کند او از گنجشک‌ها. اینکه از آن گنجشک‌ها که نزد او آمده بودند در تمام روز خدمتش را می‌کند پس وقتی که آخر روز می‌شود بر همان عصفور می‌جهد و او را می‌خورد پس صبح که می‌شود گنجشک دیگر از همین گنجشک‌ها نزد او آمده پس با او می‌باشد به نحوی که ما ذکر کردیم همین که شب شد او را می‌خورد پس به همین منوال است در این مدت تا اینکه ایام بهار می‌گذرد پس وقتی که بهار گذشت آن ککو و سایر امثالش مفقود می‌شود و همچنین نیز آن قسم از گنجشک‌ها مفقود و دیده نمی‌شود و همچنین دیده نمی‌شود مثل از این جمع ککو و عصفور مگر در بهار دیگر. و آن ککو مرغی است به قدر فاخته که دنبش مثل ذنب مینا است و در حال پریدن پرهایش صدا می‌کند. این چنین یافتیم و تحقیق کردم. تمام شد.

۲. اصل: طمیشه. در مورد بعدی نیز تصحیح شد.

۳. [ترجمه در حاشیه:] طمیشه: بین او و بین ساری شانزده فرسخ است و آخر حدود طبرستان از سمت دروازه خراسان و جرجان و بر این دروازه بزرگی است احدی از اهل طبرستان قادر نیست خارج از طمیشه بشود مگر به طرف جرجان برود از آن دروازه. طمیشه محدود است از کوه تا میان دریا و دیوار و انوشیروان کسری بنا کرده آن حصن را از برای اینکه حایل و مانع باشد بین ترک و بین غارت کنندگان طبرستان. سعید بن العاص در سنه سی در ایام عثمان فتح کرد آن را.

(۳۹) فیروز ساسانی چون با تورانیان بنای نزاع را گذاشت از برای دفع ضرر آنها در آنجا دیواری به طول پنجاه فرسخ کشید و این دیار را سد نمود.
(۴۰) از آثار قدیمه در جرجان سنگ آسیائی بوده حجمش قریب دو ذراع و قطرش بیست ذراع بوده هنوز عقول حیران استحکام و صنایع آنها است.^۱

احوال ملوک طبرستان

(۴۱) احوال ملوک طبرستان: قبل از اسلام این اقلیم در حکومت ملوک فرس بوده، انوشیروان به برادر بزرگترش کیوسنه داده (و کیوس در کوسان مازندران آتشکده ساخته بود). بعد از هفت سال حکومت طغیان نموده به دست برادرش مقتول شده از حفید^۲ مزبور باوند نام بعد از انقراض ملوک فرس در چهل و پنج هجری بواسطه طلب و خواستار خلق مملکت والی شده. اولاد او را سلسله باوندیه گویند الی تاریخ سیصد و نود و هفت چهارده نفر حکم نمودند و ملوک مازندران سه طبقه شد. از سنه چهل و پنج الی هفتصد و پنجاه حکمرانی کردند، لکن در این بین علوی‌ها و خلفاء نوابی خود را داخل کردند. گاه آنها منقرض می‌شدند و باز ظهور می‌نمودند و چون اکثر آنها در جبال طبرستان می‌بودند، ملوک جبال نیز گویند. این طبقه در تاریخ مذکوره به واسطه تسلط قابوس منقرض شد.^۳

(۴۲) طبقه ثانی باوندی در چهار صد و شصت و شش ظهور نمود که از اولاد باوند و اصفهبد حسام‌الدوله شهریار بن قارن بوده خروج نموده ملک موروثی را گرفت و از اولادش تا رستم شمس‌الملوک^۴ هشت نفر حکم نمودند. در ششصد و شش ابوالرضا حسین بن محمد علوی به مزبوره خروج و چون قتلش کرد نوبت این طبقه مزبوره به آخر رسید. در وفات اصفهبد شاه غازی رستم، عبدالله شاعری به مرثیه او گوید:

۱. [حاشیه:] بعد تفصیل سارو تقی را نویس. صفحه ۲۱۵ بعد نوشته شود.

۲. حفید: فرزند، اولاد.

۳. [حاشیه:] منوچهر بن قابوس معاصر القادر بالله او را ملک‌المعالی لقب داد. [نویسنده از جشنف شاه طبرستان مواردی را نقل می‌کند که به دلیل ناخوانا بودن بخش‌های پایانی آن، به نامه تنسر به جشنف شاه در آغاز کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ارجاع داده می‌شود.]

۴. اصل: شمس‌الملوک تا رستم.

دیو سفید سر ز دماوند کن برون کاندر زمانه رستم مازندران نماند
ای پرده دار پرده فرو هل که باد نیست بر تخت رستم بن علی شهریار نیست
(۴۳) طبقه ثالثه باز از اولاد حسام‌الدوله سابق که از اولاد حسام‌الدوله اردشیر بن کیدخوار^۱ است. مزبور در ششصد و سی و پنج ظهور نمود و به طبرستان مستولی شد و تا سنه هفتصد و پنجاه هجری هشت نفر حکم کردند که آخر آنها فخرالدوله حسن است. در تاریخ مزبور کیا حسن چلاوی، مزبور را قتل و به مملکت مستولی شد.
(۴۴) دولت چلاویه ظهور نمود. از این سلسله نیز شش کس تا نهصد و نه حکم کردند. در ظهور قزلباش منقرض شدند.

(۴۵) و در عصر باوندیه دولت علویه در طبرستان در تاریخ دویست و پنجاه ظهور نمود. داعی کبیر حسن بن زید به مازندران مستولی شد. از اولادش چند نفر الی تاریخ سیصد و شانزده حکم کرد منقرض شدند. به عهد ملوک باوند نه بر رعایا و نه بر معارف و ارباب اصلاً خراج نبود.

(۴۶) در سیصد و پانزده دولت زیادیه ظهور نمود. سر عسکر اسفار بن شیرویه که اسمش مرداویج بن زیار بود به طبرستان و جرجان مستولی شد. از اولادش نه نفر تا سنه چهارصد و هفتاد ممالک را ضبط و حکومت کردند. از آنها شمس المعالی قابوس پادشاه مشهور بوده.^۲

۱. مقصود کینخوار است.

۲. [حاشیه:] شمس المعالی قابوس مستغنی از اوصاف، این رباعی ازوست:

شش چیز در آن زلف تو دارد معدن پیچ و گره و بند و خم و تاب و شکن
شش چیز دیگر نگر و طنشان دل من عشق و غم و درد و کرم و تیمار و حزن

القادر بالله معاصر متوجه‌ترین قابوس بوده او را ملک‌المعالی لقب داد. مرداویج بن زیار عم قابوس بن وشمگیر پس از آنکه به جای اسفار جلوس کرد به ملک طبرستان و گیلان قناعت نکرده از ری تا زنجان در ضبط آورد، خواست که بر دیگر بلدان تخصیص همدان دست یابد بنابر آن در آنجا قتلی افراطی نموده چنانچه ده خروار بند ابریشمین از شلوار مقتولان حاصل شده.

حکایت: روزی وشمگیر خواست سوار شود. منجم او گفت امروز منحوس است امیر نباید سوار شود. وشمگیر صبر کرد تا نماز پیشین شد مراکب را حاضر کرد. اسبی در آن میان سپاه بغایت نیکو که از بخارا فرستاده بودند فرمود تا زین کردند و سوار شد. چون پاره [ای] را براند [از] سخن منجم سخت برنجید و بازگردید تا به لشکرگاه باز آید. از قضا گرازی با او مقابل افتاد [و] از میان نزار بیرون آمده به ناگه شکم اسب پاره کرد. وشمگیر از اسب در افتاد و از بینی و چشم و گوش او خون روان شد، تا زمان حق یافت در محرم سبع و خمسين و ثلثمائه وفات کرد.

(۴۷) ملوک دابویه که از اولاد گاوباره بودند. دابویه نام در سنه چهل هجری به رستمدر مسلط شد. پنج نفر احفادش تا سنه صد و چهل حکم کرد منقرض شدند و باز از سلسله گاوباره مزبور بادوسیان در چهل هجری در رویان تمکن کرده، خلق رستمدر تابع او شدند الی تاریخ هشتصد و هفتاد یک از اولاد او سی و پنج نفر حکم نمودند. گاهی شرقاً بدانها شریک شده، بعد از آن از اعقاب گاوباره آل کیومرث ظهور نمود به طالقان و قلعه نور و رستمدر و کجور مستولی شدند که آنها را ملوک کجور نیز گویند چون به مذهب امامی بودند. در ظهور پادشاهان عجم منقرض نشدند.^۱

(۴۸) از علوی‌ها دولت قوامیه^۲ که از اولاد سید قوام‌الدین مرعشی بوده در تاریخ هفتصد و شصت در آمل طبرستان خروج نمود، مملکت را گرفت. از اولاد او بیست و سه نفر تا زمان نهصد و هفتاد و نه حکومت نمودند. بواسطه اینکه به پادشاهان عجم سر فرود می‌آوردند حکومتشان امتدادی بهم رسانید. آنها را شرفاء مازندران گویند و بدان‌ها دولت روز افزونیه زمانی چند شریک شد.^۳

اشاراتی به تاریخ ساری

(۴۹) اطلاعاتی که از بدو اسلام الی یومنا هذا در مازنداران لازم است در هر زمانی اتفاق افتاده اشاره می‌نماید که اهالی این بلد مطلع باشند.

(۵۰) ساری از ولایت کبودجماه و کبودجماه غله و ابریشمش وافر و عریض است.

این شعر از امیر المعظم نقره ابدی کبود جامه است:

کرکس بودی که پیشم چار تایی بزودی این دوتایی در برمن هر زمان یکتایی

(۵۱) مسجد جامع ساری از بنای ابوالخصیب اول عمارتی است که مسلمانان بنا

کردند و اول والی از قبل بنی عباس او بود. در خلافت منصور دوانقی (پاره‌ای) از مورخین گویند روز دوشنبه ماه آبان سال صد و چهل هجری که سال فتح طبرستان و رسیدن او به آمل و دوسال والی بود بنا نمود. بعضی گویند ابتداء عمارت ساری

۱. [حاشیه:] ناخوانا.

۲. مقصود حکومت مرعشیان است.

۳. [حاشیه:] مرعش شهری است به شام نزدیک انطاکیه و به آن منسوب است کبوتر مرعشی.

را طوس نوذر که سپهسالار کیخسرو بود بنا کرد در «پنجا مزار» به موضعی که اکنون کوسان می‌نامند شهری بنیاد کرد و طوسان نام نهاد و توده قصر سعید[؟] و مقر وسیعی که آنجا ساخته بود هنوز باقی می‌باشد و به لونی دون [یا] لومن دون اشتهاار دارد.

(۵۲) و سبب بنیاد آن شهر آن بود که چون طوس با فربرز کاوس درساخته بود و در سلطنت کیخسرو سفرها کرد. بعد از آنکه ملک بر کیخسرو قرار گرفت طوس خوف کرد و با آل نوذر به تمیشه گریخت و به بیشه نارون پناه گرفت و آن موضع شهر ساخت تا رستم زال با لشکر بیامد و او را مقید ساخته نزد کیخسرو برد، عفو فرمود و درفش و زرینه کفش بدو سپرد.

(۵۳) و این موضع که اکنون شهر ساریست از متحدثات فرخان بزرگ پادشاه طبرستان است. باو نامی را که از مشاهیر درگاه او بود مأمور فرمود تا در آنجائی که دیه اومرت^۱ و اکنون به نارنجه کوتی^۲ اشتهاار دارد شهری بنیاد نهد که آن موضع از سایر مواضع ارفع بود و چشمه‌های خوب جاری داشت.^۳

(۵۴) مردم آن بقعه باو را رشوه دادند تا ترک عمارت آن موضع کرده. اینجا که امروز شهر ساریست بنیاد نهاد که به هیچ وجه اقتضاء شهریت ندارد.

(۵۵) چون عمارت تمام شد فرخان بیامد تا شهر را مطالعه کند و ملاحظه نماید. باو را معلوم کرد که خیانت کرده و رشوه گرفته، او را بند بر نهاده به طرف آمل برده به دیه باوایجمان بیاویخت و از آن زر رشوه دیهی بنیاد افکندند و دینار کشین نام نهادند.

(۵۶) فرخان را پسری بود سارویه نام، شهر را بنام او کرد و بدو بخشید.

۱. [حاشیه:] در تاریخ دیگر (تا آنجا که ده اوهرم است شهر بنیاد نهد).

۲. اکنون «نارنج باغ» گویند.

۳. نویسنده در حاشیه با خط ریز و تا حدودی ناخوانا بخش «ذکر ابتدای عمارت رویان» را از کتاب «تاریخ رویان» اولیا اله آملی نقل کرده است. برای اطلاع بنگرید به کتاب یاد شده به تصحیح عباس خلیلی، تهران: آقبال، ۱۳۱۳، صص ۱۶-۲۰؛ همچنین تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، در نسخه چاپی صص ۵۹-۶۲.

(۵۷) و بعضی گویند مسجد جامع ساری به وقت خلافت هارون الرشید بنیاد نهادند، یحیی بن یحیی [و] مازیار بن قارن به اتمام رسانید و سر گنبد آن را شاه منوچهر جهت مدفن سری ایرج و تور و سلم اساس افکند.^۱

(۵۸) و به عهد اصفهبد خورشید گاوباره خلل یافته بود باز مرمت کردند مقدور هیچ بشر نیست که از استواری و محکمیش [از] آن عمارت خشتی جدا کنند.

(۵۹) ابوالقاسم جعفر بن الحسن بن علی الناصر در زمان المقتدر بالله که حاکم ساری بوده هزار مرد داشت، عمارت خندق ساری فرمود.

(۶۰) بقولی حضرت سیادت مآبی سید قوام‌الدین بعد از قتل پسرش سید عبدالله (ولیعهد و به جای پدر که منزوی بوده سلطنت می‌کرد) که چلاویان به عذر در معبدش شهید [و] با همان پیراهن خون آلود دفنش کردند، شرحش بیاید. بعد از این واقعه سید امر فرمود در سنه تسع و سبع مائه خندق ساری را حفر نمودند و در سنه سبع و سبعین و سبع مائه عمارتش به اتمام رسید.

(۶۱) انحراف قبله ساری از نقطه جنوب به مغرب.

(۶۲) در خصایص و عجایب طبرستان در قدیم الایام گویند چون رستم زال را اکوان دیو در دریا افکند به ساحل دریای طبرستان که قلزم می‌خوانند بیرون افتاد. مردم را حال خویش معلوم کرد و او را تربیت کردند و پسر او سهراب به طلب او توران و ایران و هند و روم و جهان می‌پیمود. عاقبت به موضع رویان به زمین لیکش بهم افتادند. میان ایشان به حکم اینکه یکدیگر را شناختند مصاف رفت. سهراب از او زخم یافت به پدر وعید کرد چنانکه در شاهنامه مکتوب است پدر را معلوم شد که پسر او است. تابوتش برگرفت که به زابل برد چون به ساری رسید آنجا که قصر طوس بود فرو نهاد که حرارت هوا کمتر شود برگیرد. خود اتفاق نیفتاد می‌گویند قبر او آنجاست.^۲

۱. بنگرید به تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ص ۵۹ در نسخه چاپی؛ همچنین در حاشیه آمده است: یحیی بن یحیی امیر بنیاد نهاد و آثار عمارت مازیار بیشتر ظاهر است و گنبد چهاردر که در مقابل سرای باوندان نهاد و ملک سعید اردشیر غفرالله ذنوبه آن موضع را باغ خرم ساخته بود و به یک جانب میدان و گنبد در میان، منوچهر شاه اساس افکند.

۲. نقل از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، صص ۸۲-۸۲ چاپی. و نیز در حاشیه این صفحه چگونگی بنای شهر تریچه به نقل از همین کتاب صفحه ۷۳ در نسخه چاپی نقل شده است.

(۶۳) و (۶۴) چون شیرویه شوم که قباد گویند پدر خویش خسرو را بکشت، خانه باو را به مدائن خراب نمود و جمله اموال و آلات او به تاراج داد و او را ذلیل گردانید و به اصطخر فرستاده شهر بند فرمود. هم به مدت نزدیک شیرویه به مکافات خویش رسید و از جهان وفائی ندید. آزر می‌دخت را بر تخت نشاندند.^۱ و این آن دختر است که رسول صلی‌الله‌می‌فرماید ویل لامته ملکته النساء و پیغمبر (ص) در آن وقت به مدینه رسیده بود. بزرگان ایران آزر می‌دخت را فرمودند که باو را به درگاه خواند و سپاه را بدو سپارد. پیش باو حکم مثال نوشتند. گفت به خدمت عورات جز مردم بی‌ثبات راضی و راغب نباشند. به آشکده به عبادت مشغول گشت تا جهان‌داری بر یزدجرد بن شهریار قرار گرفت و او از ملوک عجم بود. عمر سعد [ابی] وقاص را که ارمی من سعد عرب مثل بدو زنند به قادسیه فرستاد با سپاه اسلام. رستم بن فرخ‌زاد (فرخ‌راد) که سپاه‌دار عجم بود پیش باز آمد و در تواریخ و شهنامه^۲ ذکر وقایع و مقارعات ایشان نوشتند. یزدجرد باو را از اصطخر بیاورد و اسباب و املاک و اموال (اقطاع) او رد فرمود. به سبب خصومت عرب از خویشتن دور نتوانست کرد و در جمله مواقف با او بایست بود تا به طبرستان گاو‌باره فراخواست^۳ و جمله ولایات بگرفت.^۴

(۶۵) روایت است گور سندی بن شاهک به ساری نهاده آنجا که بانصری مشهد می‌گویند.^۵

(۶۶) سادات مازندران قجرجی یا غجرجی نامند.

(۶۷) در ایام خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام قومی در طبرستان که بنو ناحیه می‌گفتند به نصرانیان پیوستند و ترسا شدند. حضرت امیرالمؤمنین مصقله بن بنیره (هیره) شیبانی را با لشکر برایشان فرستاد، جمله را تاراج و تالان و به غارت بیاورد و زنان و فرزندان ایشان را به من یزید برداشت و اسیر کردند تا مسلمانان به بندگی بخرند. اما مصقله از لشکر اسلام به صد هزار درهم بخريد و آزاد کرد. سی هزار درهم

۱. [حاشیه:] بعضی توران دخت نویسند در ایران به سلطنت نشست.

۲. [حاشیه:] شاهنامه.

۳. [حاشیه:] فراخواست.

۴. نقل از تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، صص ۱۵۲، ۱۵۳ در نسخه چاپی؛ همچنین در حاشیه راجع به ملوک باوند نقل قول‌هایی از صفحه ۸۱ این کتاب آورده است.

۵. نقل از تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، ص ۲۰۱ در نسخه چاپی.

برسانید و مابقی را وجوه نداشت بگریخت و به معاویه پیوست. حضرت از همشیره او آن وجه را بستاند و از او جواهر و مال طلب فرمود و به لشکر اسلام بخش کرد و به بصره فرستاد خانه و سرای او غارت و خراب کرد. اول سرائی که در اسلام خراب گردید این بوده. حضرت در حق او می‌فرماید قبح‌الله مصقله [لأنه] فعل فعل الساده و فرّ فرار العبيد. (قبح کند خدا مصقله.... سیدها و فرار کرد مثل فرار بندگان). در حق امیرالمؤمنین علی می‌گوید قزی وطر فیها علی فاصبحت عمارته فیها احادیث راکب^۱.

(۶۸) بعد از [اینکه] حضرت وفات فرموده در عهد معاویه داوطلبانه با چهارهزار مرد به طبرستان آمد و به معاویه نوشت و دعوی کرد که با همین لشکر طبرستان را مستخلص کنم. مدت دو سال با فرخان کوشیده و محاربه و مجادله نموده، عاقبت به طریق کجور به راه کندسان او را بکشتند و در قریه چهارسو مدفونست. مردم او را کیامشعله می‌خوانند. و گور او هنوز بر سر راه نهاده است. عوام‌الناس به تقلید و جهل زیارت می‌کنند که صحابه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.^۲

(۶۹) و (۷۰) آمل از بلدان قدیمه مازندران چهل کیلومتر^۳ در طرف شمال و غربی بارفروش واقع و رود هراز از میانه این شهر می‌گذرد. پل بزرگی به رویش با آجر پخته بسته‌اند و یکی از شهرهای معتبر تبرستان بوده. وطن ابوجعفر محمدبن جریر طبری مؤرخ مشهور است.^۴

(۷۱) حمدالله مستوفی گوید از بنای طهمورث، هواش مایل به گرما، میوه‌جات ییلاق و ساحل در اراضیش حاصل شود امثال موز و جوز^۵ و انگور و خرما و تورنج و لیمون

۱. نقل از «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار ص ۱۵۷ و «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» مرعشی، صص ۱۲۵،

۱۲۴ در نسخه چاپی

۲. همانجا

۳. اصل: کیلومتر

۴. [حاشیه:] مؤلف کتاب الذیل و المذیل و کتاب تفسیر قرآن و معاینه و کتاب تاریخ مذهب و طریقت. او معتقد خلایق بود و اتفاق علماست که مثل او قاضی در هیچ طایفه نبود و در بغداد نیز در سرای او چهار صد استر زینی هر روز بر شمردندی از آن ابای ملوک و خلفاء و وزراء و امراء. از جمله سی استر هر یکی با خادم حبشی بودندی که به اقتباس علوم پیش او شدند.

۵. جوز: گردو

[فراوان باشد]. و شمو ماتش^۱ به غایت خوب و مرتعش برای گوسفند به غایت مرغویست.^۲
 (۷۲) در جمیع کتب معتبره تاریخ و جغرافیا تا هزار [و] صد سال هجری را در مازندران نخلستان وافر می‌نویسد که بوده حالا به ندرت بلاثر پیدا می‌شود.
 (۷۳) اگرچه در ۱۲۹۷ حسب الامر اعلیحضرت [ناصرالدین شاه] از جندق نخل‌های بسیاری به میانکاله آوردند و غرس کردند، خوب هم گرفته اما چون طریق توجه و تربیتش را مازندرانی‌ها نمی‌دانند خاصه در سرحد کسی مواظبت نکرده لهذا ترقی نکرده و الا قطعاً بارور می‌گردد.

بنیان شهر آمل

(۷۴) اصل بنای آمل را می‌گویند از دو برادری گردید که از زمین دیلم یکی اشتاد نام و دیگری یزدان نام داشت شده.
 (۷۵) شخصی را از کبار دیالم و معارف آن ناحیت به گلوله تفنگ بکشتند و هر دو برادر شب را استر خویش ساخته با عیال و اقرباء از آنجا گریخته به ضرورت مفارقت اجلاء وطن اختیار کرده به نواحی آمل فرود آمدند. ده یزدان آباد که معروف و معمور است آن برادر بنیاد نهاد.
 (۷۶) رستاق اشتاد که هم باقی است برادر دیگر بنا افکند و این اشتاد را دختری بود که رویش محراب عاشقان و مویش پای‌بند بیدلان.
 مرا عشق است چون این مردمان را ازین انواع بسیار اوفتاد است
 ملامت چون کنم خود را نه ز اول زمن آئین این کار اوفتاد است.
 (۷۷) در آن زمان فیروز نام پادشاه جهان دارالملک او در بلخ قضا را شبی نقش‌بند خیال صورت آن دختر بدان تاجور نمودند. به نوعی شیفته جمال او شد که عنان صبر از دست داد، تا وقت صبح به طنازی به خیال بازی مشغول می‌بود. چون روز شد شاه از عشق آن ماه رو مست خراب با خود گفت صبح آمد و خورشید من از من بر بود.

۱. شمو مات: جمع شوم به معنی آنچه بوییدنی است.

۲. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: نزهة القلوب، ص ۱۶۰

(۷۸) هر چند خواست که به عنان کمال از تتبع آن خیال برگرداند و هیئت آن پیکره را که ید قدرت تراشیده بدو نمود بترکاند و دل رمیده را آرمیده گرداند مگر اشتغال آن آتش زبانه زن را به اشتغال امور جهاننداری آبی بر سر زند، مقدور نشد. قضی الله مالا استطیع دفاعه فما کان لی ممّا قضی الله عاصم. فضول آن فکرت بدق و نحول انجامید. شاه با خود اندیشید که کتمان این راز نهان مرا به جان زیان خواهد داشت بنابراین خانه خالی ساخت موبد موبدان را بخواند و آن حکایت با او در میان نهاد. موبد موبدان چون سخن شاه شنید دعا و ثنا گفت و گفت شما را دیو وارونه بدین واداشته است. عاقلترین پادشاهان آنست که جد او بر هزل غالب و مالک باشد و رأی روشن او قهرکننده هوا و مراد نفس او و افعال محکم و متقن او تعبیرکننده و عقل و بصیرت باشد. حاشا الله که شهریار به چنین بلا مبتلا شود جهان دیدگان گفتند عشق کار دل بیکارانست و گفت هر چند می‌خواهم که دل را از جولان این خیال بیرون کنم به قدرت بشری میسر نمی‌شود.

حدیث عشق و فسق لایق رند و اوباش است نه مناسب حال پادشاه و سلطان و ازین مقوله مواعظه و نصایح بسیار بگفت.

(۷۹) شهنشاه چون این بشنید بر خود بیپچید و روزی چند صبر فرمود عاقبت همچنان که حال دل شدگانست که از سخن عدول جویند و به سمع قبول نشنوند از جنون جوانی و غرور سلطانی بلکه طبیعت انسانی «ابن آدم حریص علی ما منع» شاهنشاه گفت:

مراعشق است و جز من مردمان را ازین انواع بسیار اوفتادست
ملاست چون کنم خدا را نه ز اول زمن آیین این کار اوفتادست
وزراء را بخواند و به جمله مرزبانان اطراف مثال فرمود تا طلب آن خیال بکنند و به حکم فرمان مجمران روانه شدند و عالمی در این تکاپوی و جستجوی افتادند و به رنگ و بوی نرسیدند و به هر خبر یأس انطفاء طراوت بشره و انسکاب عبره شهنشاه زیاده شد. امتثال نمودند و نامه به جمله مرزبانان فرستادند.

(۸۰) چون هیچ جا اثر آن نیافتند شاه را روز بروز اضطراب و قلق زیاده می‌شد.

(۸۱) خویشی داشت مهر فیروز نام که به قربت و قرابت بخصوص بود. شبی نزد خود^۱ خواند گفت ز رسم عشق من آورده‌ام در این دنیا دل ریشی، تو به سبب خویشی همانا باید که از رنجوری من زیاده باشد به طلب شفا و داوری دوا من تو را کمر باید بست که اگر به دست آوری و من زنده مانم از مکافات و قضای حاجت تو هیچ فرو نگذارم. احوال با او بگفت و فرمود اگر چنین صورتی به جد و جهد به دست‌آوری مکافات آن آنچه ممکن و مقدور باشد بجای آورده می‌شود.

مهر فیروز به پاسخ گفت اوتاد طناب عمر پادشاه از کوه دماوند راسخ‌تر باشد. هر موی که بر منابت اعضای بنده رسته است اگر جانی شود و برای تحصیل رضای تو فدا کنم هم اندکی باشد، از قضای حقوق نعم بسیار شهنشاه که بر بنده واجب است چون از حضرت برخیزم نشینم تا هر بدست.

(۸۲) مهر فیروز بعد از ثنا و دعای شاه گفت که بر بنده واجب است که چون از خدمت برخیزم نشینم هر بدست بدست زمین دنیا به پای باز نکنم و بدست نیاورم و به فضل معبود با مقصود به خدمت برسم. اگر در دهن مار و دیده مور باشد و زمین بوسیده در حال بیرون آمد و با تنی چند از مردان روز نبرد بگزید و همه را بفرمود تا کمر وفا بر میان بندند و سپر حیا از روی کشند و روان شد.

(۸۳) و از آن جماعت عالم پیمودگان پرسید که کدام طرف از شما فرو افتاده و پای سپر نشد؟ گفتند که شرق و غرب عالم عجم و عرب را گرد برآمده‌ایم و گردیدیم جز طبرستان نرفته‌ایم و در آن جنگل تفحص نکرده‌ایم.

(۸۴) مهر فیروز هم در آن روز از بلخ رخت بریست و عنان را به طبرستان گشاد. شهنشاه ذخایر خزاین به دنبال او می‌فرستاد. راه طبرستان در پیش گرفته تا به شهر و شهرستان طوسان که اکنون آن ده در مازندران به کوسان مشهور است و موطن و مسکن سادات بابلگان می‌باشد آمد و به والی آن ولایت که از گماشتگان شاه بود آمد و پیوست و به جمله نواحی آن ولایت مال بی‌نهایت صرف می‌کرد تا یک سال و اند برآمد اثر ابری از آسمان امید پیدا نشد از حیل و چاره فروماند. تا یک سال به تفحص آن تک و پوی بزد اثری از او نمی‌یافت.

۱. در بالای جمله «نزد خود خواند» جمله «پیش خویش خواند» نوشته شده است.

(۸۵) از غایت ملال بفرمود تا رخت و بنه آنجا گذارند و تنی چند یک تنه با او برنشینند با تنی چند سوار شد و روی به کنار دریا نهاده به هر جوئی که عبره می‌کرد مراکب و یاران آنجا می‌ماندند. و چون ممر خلاق از آن راه که کمتر می‌بود به هرجا که می‌خواستند عبور کرد. مراکب نوکران اکثر در آن آب و لای فرو می‌رفت و می‌ماند.

(۸۶) القصه او با اسب خویش تنها به حد اهلیم رسید و اسب در جوی راند پای گیر آمد اسب رها کرد.^۱ اسب او نیز بماند، خود پیاده کنار افتاد نه روی مراجعت نه جای مقاومت. در آن بیشه بی‌اندیشه می‌گردید تا جوی آبی یافت بر اثر آن می‌رفت تا به سرحد چشمه رسید و دختری را دید به همان صفت که شاه گفته بود. ریس کتان از آب می‌کشید و با سنگ می‌زد با خود گفت اگر جنیّه است از من پنهان خواهد شد و اگر آدمی است مطلوب من همین خواهد بود.

(۸۷) چون دختر را چشم بر منظر جوان افتاد گفت ای جوان تو چه کسی که مثل تو اینجا عجب است. مهرفیروز گفت من آدمیم، تو نژاد خویشان برگو. گفت من آدمیم و مرا دو پدر است یکی پدر و یکی عم و مادری دارم و برادران هم هستند. مهرفیروز گفت کرم فرما و مرا به وطن خود رسان. دختر او را به در سرای خود برد و مادر را حال بگفت، مادر ترحیب و تعظیم فرمود و انواع تکلف کرد تا پدر و برادران درآمدند و جمله بر مقدم مهرفیروز بشاشت نمودند و ضیافت کردند و انواع تکلف در ضیافت و کرامت او تقدیم داشتند.

۱. [حاشیه:] در مشقت بسیار شنا کتان به کنار جوی افتادند. نه روی مراجعت بود و نه جای مقاومت. در آن بیشه‌ها آمد و شد می‌کرد تا آبی یافت پاکیزه و روشن. اندیشه کرد که لابد این آب از عمارتی سایل شده باشد. بر روی آب دویدن گرفت به سر چشمه افتاد. چنانکه در ابتداء ذکر رفت دختری دید بر همان صفت. با خود گفت اگر جنیّه باشد بکشم و اگر آدمی است مطلوب من است. شمشیر برکشید و به سر چشمه شد. دختر نظر بر او افکند. مرد خوب دید نیام شمشیر به زره در گرفته. گفت ای جوان تو کیستی و تو را چه نام است و اینجا چه می‌کنی که به مثل تو بدین جایگاه عجب است. مهرفیروز گفت من آدمیم و مسکن من همین جاست و مرا دو پدر است یکی پدر و برادر پدر و مادر دارم و برادران بسیار. مهرفیروز گفت اگر بر تو گران نیاید مرا به کران مقامی شما توانید برد. دختر به سبکی از آب برون آمد و او را به سرسرای خود برد و درون رفت. مهرفیروز ساحتی با راحت دید. مادر از دختر سبب آمدن پرسید. دختر حال مهرفیروز شرح داد. فرمود که برون شود و او را درون آورد. دختر چنان کرد. چون مادر او را بدید ترحیب و بشاشت بی‌نهایت نموده کهنه پسر را پیش شوهر و برادران فرستاده بازخواند. چون رسیدند بر مهرفیروز سلام کردند.

(۸۸) و به رسم دیلم ازو تا سه روز هیچ نپرسیدند. مهرفیروز از مردمی و دلجوئی ایشان عجب می‌داشت. چون سه روز بگذشت گفتند با چندین بهاء و زیب و فر و کمال و جمال به مثل این جایگاه چگونه افتادی که نه سلطانی و نه لشکری و نه جنسی مانند تو. گفت که درین مقام چون تشریف فرموده و مطلوب شاه‌یست. مهرفیروز گفت بدانید که من از خواص پادشاهم و از خویشان اویم. برای ریاضت نفس و تماشا به شهرستان طوسان آمدم که شنیده بودم در دنیا برای شکار موضعی از آن بهتر نیست و با بعضی از خدم روزی بر نشستم و شکارکنان بدین مقام رسیدم، دختر شما را دیدم به عزم شکار سوار شدم و یاران من به هر جای در آب و گل بماندند و اسب من نیز در آن جوی غرق شد و به ضرورت بدین‌جا رسیدم اکنون شما دانید که من کسی نباشم که شما را از من عار آید یا به مال و عدد شما احتیاجی باشد. اگر لایق دانید این دختر را به من سپارید. پدر و مادر و برادران دختر گفتند هر آینه منظر تو دلیل بر کرم تو و مخبر توسست و ادب تو مبنی بر فضل تو. ما را به مثل تو چگونه رغبت امید نباشد حال ما و فتادن به این طرف آن بود که در مقدمه ذکر رفت اما ما را برادر بزرگتر است که بی‌اشارت و مشاورت او هیچ مهم روا نداریم و نزدیک ما نشسته است اگر تشریف موافقت ارزانی داری آنجا شویم و عرض داریم. مهرفیروز بر رغبت صادق سپاس داری نمود با همدیگر نزدیک یزدان رفتند. اگر تشریف فرمای آنجا رویم و شرط خدمت بجای آریم.

(۸۹) مهرفیروز سخن قبول کرد و برخاستند و با هم نزد یزدان رفتند او نیز شرایط تعظیم و تکریم بجای آورد، در اکرام و اجلال احوال ننموده پرسید که موجب انعام نقل اقدام این مهتر چیست که :

بی هیچ بهانه و بی هیچ دلیل ناگاه به خان عنکبوت آمد پیل
اگر مهمی بود اعلام بایست فرمود تا من به خدمت شتافتمی و شرف دیدار یافتمی.
برادر ماجرای حال حادثه و حدیث رغبت خطبت مهرفیروز معلوم او گردانید گفت من
در این مرد خصال جمال می‌بینم [و] خصایل حمیده را مشاهده می‌کنم مگر خیر و
فراغ ما را سببی خواهد. به اتفاق قبول کردند.

(۹۰) مهرفیروز یکی از برادران دختر را به شهر طوسان به طلب احوال و اقبال خود فرستاد و نوشته به والی طوسان ارسال فرمود که به دولت شهنشاه به مقصود رسیدیم.

(۹۱) والی طوسان چون از آن حال واقف گشت فی الحال به رسم مژده با نوشته یکی را نزد شهنشاه عالم فرستاد. شاه چون نوشته را برخواند^۱ و معلوم کرد گفت المته الله که به مقصود رسیدیم. فرمود تا به خروارها زر و جواهر و جام های لایق با مهد و عماری پیش مهرفیروز فرستند و به جمله ممالک آذین ها بندند و در تعظیم [و] اجلال دختر اخلال جایز نشمرند. چون این جماعت به خدمت حضرت مهرفیروز رسیدند یزدان و اشتاد و متعلقان او از مرام و از عظمت و حشمت مهرفیروز والله متحیر شده به زانوی عذر درآمدند و زبان عذر برگشادند. تا این غایت مهرفیروز بر زبان نرانده بود که دختر برای حضرت شهنشاه خواستم.

(۹۲) مهرفیروز گفت شما را مژده باد که من رغبت به شما برای وصلت شهنشاه کردم و مرا فراغت است و قصه خواب همچو آب بر ایشان خواند، مسرت و بهجت ایشان زیاده شد. دختر را به تعجیل گسیل روانه کردند. چون شهنشاه معاینه به مقارنه دریافت و مشافهه به مفاکهه رسید فرمود که او است آنکه خیالش به من نمودند. و برتراید اعوام و تعاقب ایام و توالی لیالی معاشقه و مصادفه به زیادت و مستحکم تر می بود.

عشق صورت شاه گردد این چنین پس چه گردد زعشق صورت آفرین
(۹۳) شهنشاه روزی در اثنای محاوره از دختر پرسید که زنان ولایت شما را چشم ها خوبتر و دهن خوشبو تر و بشره نرم تر است، موجب و سبب این چیست؟ دختر به زبان خود^۲ دعا و ثنا گفت و گفت آنچه شهنشاه گفت که چشم شما چرا سیاه است، آنکه هر صبح که برخیزیم چشم بر سبزه ها افتد و نرمی بدن از آن است که در زمستان ابریشمین می پوشیم و در تابستان کتان و خوشبوی دهن از آنست علفی هست (الف) که باد رنجویه می گویند، طعام ما از آنست. به این عبارت جواب داد: جاوید فرخ خسرو خدای انوشه ورجاوید اچ بامدادان سفر دین چشم افروج^۳ آج تاوستان کتان و زمستان پرنیان پوشین تن افروج، آج سیر و انکسم خوردن دمش افروج.

۱. اصل: خوند.

۲. بالای عبارت «به زبان خود» آمده است: به لغت خویش جواب داد.

۳. نویسنده در شماره گذاری سهواً دچار اشتباه شده است و بعد از بند (۹۳) بند (۹۸) نوشته است.

(۹۸) شهنشاه گفت شاد باش ای حکیمه اکنون مراد خویش خواه. دختر گفت شاه شهرستانی فرماید آنجا که محل ما می‌باشد و پای دشت است و نام بر نهد به آب هراز و آن شهر را بنام من موسوم گرداند.

(۹۹) شهنشاه مثال فرمود تا چنانکه مراد او است به آب هراز شهری بنیاد نهند. بدان مکان قیاسان و مهندسان برفتند برای آنکه آن جایگاه مرتفع و آب هراز برتوانست افکند و بدانجا رسد بنیاد نهاند. چون دختر گفت پای دشت نام آن پای دشت بماند. الحال خراب است جایگاهی را که دختر اختیار کرده بود شارستانه هراز می‌گویند.

(۱۰۰) بعد از آن از آنجا به این موضع که شهریست فرمود نقل کنند چون آب هرهر بدانجا نمی‌رسید و جایی که نزدیک آب بود مهندسان بیامدند بنیاد شهر بدین موضع که آستانه سرای می‌گویند فرو نهادند. اول آن جایگاه را که ماته گفتندی بنا نهادند که بعد مسجد جامع ساختند و چشمه آبی در آن مسجد بود که مستنبط او به کوه وندا امید بود. در عهد یزدادی اندکی از آن ظاهر بود، پس مقصوره آب خنک و خوش و صافی جاری شد چنانچه به چلابه‌سر چهارپایان را آب ازین جوی دادندی.

(۱۰۱) و چون شهر را بنیاد نهادند باروی حصار را از خشت پخته کردند، چنانکه سه سوار، همبر برفتندی و خندقی ژرف گرداگرد شهر بزدند. عمق آن سی و سه ارش، به ارش مساحان و عرض آن یک تیر پرتاب و و قعرش یک بدست.

(۱۰۲) و چهار در برین حصار نهادند؛ باب جرجان، باب گیلان، باب الجبل [و] باب البحر خواندندی.^۱ و مساحت شهر چهارصد جریب زمین بود. چون آن دختر آمله نام داشت شهر را آمل نام کرد. معنی آمل به لغت ایشان آهوش است و مل و هوش مرگ را گویند. بدین کنایت است از این که هرگز تو را مرگ مباد.

(۱۰۳) قضا را هم در آن سال آن عورت را پسری در وجود آمد خسرو نام نهادند. شهنشاه را تمنا کرد که مرا به همان موضع فرست که آورده‌اند چه آب و هوای بلخ مرا سازگار نیست باز نمودند که این موضع را که او فرموده آب هراز نمی‌توانند برد. دختر گفت پس پای دشت [و] تا امروز پای دشت نام آن بماند.

(۱۰۴) قصر آمله که زن فیروز شاه بود اینجا که حالا کوچه گازران می‌گویند پس رسته بزازان بود و دخمه آن عورت نیز در آن موضع بوده است.

(۱۰۵) به عهد ملک سعید اردشیر طایفه خاک شویان دو نیزه بالا در آن زمین چون خاک برداشتند و فرو رفتند، عمارت بسیار ظاهر شد و دخمه و گور پدید آمد. فی‌الجمله عمارت شهر در مدت حیات فیروز شاه بدین قرار بماند. چون او درگذشت، پسرش خسرو برنشست در تحصین و عمارات مبالغه نموده بیرون از خندق قصرها ساخت و دارالملک خود گردانید تا از اطراف عالم مردم رغبت بدو کردند اکابر و ملوک برای جوار پادشاه کامکار باغ و سرای و بازار و مستقلى بنیاد نهادند و حصار دیگر از گل بفرمود گرداگرد این عمارت نو کردند و مابین سورین را ربض گفتندی و هر چه بیرون سور گل بود زهی. در قباله های کهن این ذکر، بسیار نوشته یافتیم.

(۱۰۶) حکایت آورده‌اند که چون اصفهید مازیار بن قارن سورهای شهر آمل را خراب می‌کرد بر سر دروازه گرگان بستوقه یافتند سبز سر او به قلعی محکم کرده. متولی آن خرابی بفرمود تا بشکستند لوحی از مس زرد کوچک یافتند برو سطرها به خط نسخ نوشته کسی را که بدان ترجمه واقف بود بیاوردند بخواند هر چند استفسار کردند نگفت تا به تهدید و وعید انجامید، گفت براین لوح نوشته است که نیکان کنند و بدان کنند و هر که این کند سال بسر نبرد همچنان آمد. همچنانکه سال تمام نشده بود که مازیار را گرفته به «أسر من رء آه» بردند و هلاک کردند.

(۱۰۷) گویند که مازیار به دست مأمون قبول اسلام کرد اما قارن قبول اسلام نکرد و در عهد مازیار شهر آمل را دو حصار بود و دو خندق.

(۱۰۸) ابراهیم معتصم برادر مأمون خلیفه، مازیار را حد زد چندانکه جاناش برآمد. بعد از آن جثه او را به خطیره بابل بر دار کردند. پادشاهی مازیار به دشت و کوه طبرستان هفت سال بود.

(۱۰۹) در عهد هارون رشید^۱، عثمان بن نهیک را به طبرستان فرستاد. بانی مسجد جامع آمل بود و در زمان هارون رشید مثنی بن الحجاج را در سنه تسع و سبعین و مائه

فرستادند، یک سال بماند و عمارت جدار آمل و ساری را مرمت کرد و سور پدید آورد تا آنکه مازیار خراب کرد.

(۱۱۰) به وقت فیروز شاه که بانی اصلی مسجد آمل بود از حد گرگان تا به حد گیلان و مغان (موقان) بر ساحل دریا خندقی کشیده بود و هنوز اثر آن خندق به بسیاری از مواضع طبرستان ظاهر است.

(۱۱۱) ابوصادق هارون بن علی الامل در راه مکه هر روز به بادیه منادی فرمودندی که حی علی غذاء الامیر، معروف و مجهول به خوان او نشستندی. مأمون بفرمود تا به بغداد او را تره و هیزم نفروشند. کاغذ می خریدند و به عوض هیزم می سوختند و حریر سبز پاره کرده به جای تره بر خوان می نهادند!

خروج و نداد هرمز

(۱۱۲) ذکر خروج و نداد هرمز: در زمان اصفهید شروین ملک الجبال و مصمغان که در میان درود (تجنه رود باشد) بود، اهل ولایت طبرستان را تحریرص کردند و عهد و میثاق به وفا و معونت مطابقه رفت. بالجمله اهل ولایت وعده نهادند که در فلان روز فلان ساعت هر طبرستانی را که چشم بر کسان خلیفه افتد به شهر و رستاق و بازار و گرمابه و راهگذر، بگیرند و در حال بکشند. به میعادی که رفت او از هرمزآباد با جوقی از حشم برنشست و آنجا که سواد اعظم جمعیت اهل خلیفه (مهدی پسر منصور) بود دوانید و همه را قهر کرد و به جایی رسید که زنان شوهران را ریش گرفته بیرون می آوردند و به کسان و نداد هرمزد می سپردند تا گردن می زدند. به یک روز طبرستان را از اصحاب خلیفه خالی ساختند.

(۱۱۳) خلیفه سالم [فرغانی] را با لشکر به طبرستان فرستاد. به صحرای اسرم فرود آمد. و نداد هرمزد با حشم بسیار پیش باز شد. سالم اسب ابلق داشت که به عراق و عرب مشهور بود، برآن اسب نشسته سلاح^۲ پوشیده مانند کوهی روان نعره زنان حمله

۱. اطلاعات مربوط به آمل در این رساله (بند ۷۴ تا ۱۱۱) با اندکی دخل و تصرف عمدتاً از بخش مربوط به «آمل» در کتاب «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار اخذ شده است.
۲. اصل: صلاح.

آورده، به ونداد هرمزد رسیده تبریزی داشت بیست من، برآورد تا بر ونداد هرمزد زند، بر سپرش زد اثری به او نکرد. آخر الامر سالم را جوان طبری کشت. مقتل او به «هر سه مال» به سه فرسنگی آمل [بود].

(۱۱۴) ذکر حرب فراشه: چون خبر قتل سالم به خلیفه رسید تافته شد، امیری از امراء درگاه، فراشه نام با ده هزار مرد به طبرستان فرستاد و به حاکم ری مثال داد که اگر به مدد احتیاج افتد دریغ ندارند. فراشه را نیز با لشکر قتل کردند. چون خبر قتل فراشه به مهدی رسید، روح بن حاتم را بفرستاد، بد سیرت بود به کوهستان‌ها فرستاده سبی حرائر کردی بعد از او خالد بن برمک را فرستادند. فی مجله گویند در عهد مأمون شروین ونداد و هرمزد هر دو وفات یافتند.^۱

فخر الاسلام رویانی

(۱۱۵) امام شهید فخر الاسلام عبدالواحد بن اسمعیل ابوالمحاسن^۲: که شافعی دوم خوانند خواجه نظام الملک به آمل به جهت او مدرسه بنا فرمود که هنوز باقی است و معموره. (۱۱۶) و امام ابوالمعالی جوینی او را می‌گوید ابوالمحاسن کله محاسن (پدر نیکی‌ها، همه او نیکی است) در فقه و دیانت و صیانت (محافظت) چون عجایب روزگار، به شمار چهل مجلد کتاب از تصنیفات او شایع است و امالی (اسم کتاب) اخبار او خروارها برآید. (۱۱۷) کیاست (فراست) او تا به غایتی بود که به عهد او ملاحظه ملاعین فتوی طلبیدند و بر کاغذ نوشته که چه گویند ائمه دین در آنکه مدعی و مدعی علیه برحق و راستی راضی شوند گواهی بباید و به خلاف دعوی مدعی و اقرار مدعی علیه گواهی دهد، چنین شهادت به شرع مسموع باشد یا نه.

(۱۱۸) و این کاغذ پاره (پارچه) به حرمین فرستادند. امامان حرمین محمد جوینی و محمد غزالی (صاحب احیاء العلوم) و ائمه بغداد و شام جمله جواب نوشتند که چنین گواهی مسموع نیست، تا پیش او آورند در کاغذ نگرید و روی به مرد کرده گفت ای بدبخت چندین سعی نامشکور (بی اجر) بر تو وبال (عقاب) باشد. بفرمود که او را باز

۱. نقل از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، در نسخه چاپی، صص ۱۸۹ - ۱۸۳.

۲. ابوالمحاسن عبدالواحد فخر الاسلام رویانی طبرستانی از مشایخ سید ضیاء الدین فضل‌اله راوندی و قطب راوندی بود. نظام الملک وزیر او را بسیار احترام می‌کرد. چون به الحاد اسماعیلیه فتوی داده بود به دست آنها در ۵۰۵

قمری کشته شد. (نقل از سایت راسخون به آدرس www.rasekhoon.net)

دارند و قضات و ائمه جمع آمدند، گفت این فتوی ملاحظه نوشتند و این مدعی و مدعی علیه جهود و ترسانند و این گونه رسول الله صلوات الله علیه و آله را می خواهند که قرآن مجید شاهد است «و ما قَتَلُوهُ و ما صَلَّبُوهُ وَلَكِنْ شَبَّهَ لَهُمْ» (سوره نساء آیه صد و پنجاه و ششم) ملحد را باز پرسیدند، اقرار کرد که یک سال است تا مرا به جهان به طلب جواب این استفسار می دوانند. عوام آمل او را سنگسار کردند.

(۱۱۹) در هر زمان شیطان که القای شبه میان مردم بنماید بوده اما «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مَتَمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۱ (المشركون).

(۱۲۰) و فخر الاسلام به سبی ذراری ایشان فتوی فرمود تا ملاحظه بفرستادند به غدر (مکر) بر در مقصوره (از قصر) مسجد آمل بدین حد که مناره است، به زخم کارد آن امام سعید را شهید گردانیدند. هنوز آن کارد به مدرسه به خانه ایشان نهاده.^۲

ابن فورک

(۱۲۱) ابن فورک: که مسجد سالار آمل اوست و آن منبر که هنوز بر کرانه محراب نهاده به جهت او نصب کردند.

(۱۲۲) از استاد خویش ابراهیم بن محمد ناصحی شنیدم که صاحب عباد او را به تعصب بگرفته بود و به حبس داشت به ری به خانه تاریک.

(۱۲۳) چون ابواسحق اسفراینی متکلم پیش صاحب شد هر روز میان ایشان مباحثات بود. روزی به باغی مباحثه می کردند در خلق الافعال. مناظره بالا گرفت تا صاحب دست یازیده (دراز کرده) از درخت سیبی باز کرد و گفت این نه فعل من است ابواسحق گفت اگر فعل تست باز همانجا رسان. صاحب خاموش شد و به ابواسحق گفت مراد خواه، گفت مراد من فورک است. فی الحال خلاص فرمود.

(۱۲۴) به آمل آمد. دو جلد کتاب در کلام به حبس تصنیف کرده بود به جهت او سالار آن مسجد بنا کرد تا آخر عمر به آمل بماند.

۱. [ترجمه:] می خواهند نور الهی را با سخنان خویش خاموش کنند، حال آنکه خداوند کمال بخش نور خویش است، ولو آنکه کافران ناخوش داشته باشند. (سوره صف، آیه ۸، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی)

۲. بند ۱۱۵ تا ۱۲۰ نقل قول از کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار است، ص ۱۲۳ در نسخه چاپی.

(۱۲۵) خاک او به محله علی کلا ده سربالا گنبد چهار راه نهاده است.^۱

بعضی از علمای طبرستان

(۱۲۶) چون ذکری از علماء رفت لازم شد که از فحول علماء هر سلسله و طبقه طبرستان اشاره نموده و اطلاعی بدهد.

(۱۲۷) ائمه کرام طبرستان از جمله مفاخر شمرند: امام تاریخ^۲ ابن مهدی مامطیری بود و تربت او به مامطیر.

(۱۲۸) قاضی القضاات ابوالعباس الرویانی: به عهد شمس المعالی قابوس به جمله ولایت حاکم شریعت او بود و صاحب تصانیف و حکایات قضای او بسیار است؛ از آن جمله حکایت و دعوی آن مرد که صد دینار زر به یکی دعوی نمود و انکار مدعی علیه و عاجز شدن مدعی از اقامه تنبیه در غیبت خصم بر تمنای سوگند و تظلم نمودن مدعی و فرستادن قاضی مدعی را در طلب درخت که گواهی دهد و در حال غیبت از مدعی علیه احوال پرسیدن که مدعی بر درخت رسیده باشد و بدین کیاست اثبات صد دینار کردن و ستاندن و به خداوند مال دادن این جمله او کرد و یکی از احکام و قضای متبیین او است.

(۱۲۹) شیخ ابوالعباس قصاب: تغمده الله برحمته در زمین و آسمان ذکر او معروف و اجتهاد و عبادت و سیرمرضیه او ظاهر و هنوز خاتقاه و تربت او معمور و سر خاک او مصحفی به خط ابن امیرالمؤمنین علی علیه السلام محمد الملقب بالحنفیه نهاده، هر که بر آن مصحف دست بر نهد و سوگند به دروغ خورد سالی برنمی گذرد که به علامات فضایح از دنیا می گذرد و آزموده اند و همه اهل ولایت را حقیقت شده.

(۱۳۰) قاضی هجیم: زاهد و عالم و فاضل بود و تربت او بر در مشهد شمس آل محمد به محله عواله کبری (عوامه کوی) واقع است و شاهد بر فضل او این قصیده است که برای یکی از علماء می گوید:

ای به فرهنگ و علم دریاء لیس ما را به جز تو همتاء
منم و تو که لایحیاء لنا هزل را کرده ایم احیاء

۱. بند ۱۲۱ تا ۱۲۵ نقل قول از کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار است. (ص ۱۲۵ نسخه چاپی)

۲. در نسخه چاپی تاریخ طبرستان ابن اسفندیار «امام بارع» آمده است. ص ۱۲۵

هر یک از ما شده مشارالیه در جهان همچو ید بیضاء
 قصه ایست خیلی طولانی والحق از هر بابت خوب ساخته
 ابوالفرج علی بن الحسین ابن الهندو: اگر چه پدران او قمی بودند اما منشاء مولد او طبرستان
 بود و مضجع و مرقد او به استرآباد به سرائی که ملک او بود اتفاق افتاد. تصنیف بسیار دارد.
 محمد بن جریر بن رستم ...^۱ زرین و در مذهب ...^۲ نیست. مدت‌ها در خدمت علی
 بن موسی الرضا (علیه السلام) به افاده مشغول بود.

حکمای مازندران

(۱۳۱) حکمای طبرستان^۳ از قدماء بوذرجمهر حکیم عجم آثار ذکاء و دانش او چون
 ذکای آفتاب اقالیم گرفت.
 (۱۳۲) به شاهنامه فردوسی حکایت او و شاه انوشیروان و خواندن نوشته بعد از آنکه
 چشم نداشت یاد کرده است.
 (۱۳۳) بعد از ذهاب دولت اکاسره او به طبرستان آمد ازو پرسیدند: لَمَ فَسَدَ الْمُلْکُ آلِ
 سَاسَانَ وَ فِیْهِمْ مِثْلُکَ، قَالَ لِأَنَّهُمْ اسْتَعَانُوا بِأَصَاغِرِ الرِّجَالِ عَلَى أَكَابِرِ الْأَعْمَالِ قَالَ الْأَمْرُ هُمْ
 الی ما آل. (برگشت چیزی که برگشت).
 (۱۳۴) روزی گفتند بیائید تا مناظره کنیم در قضاء و قدر. گفت ما أَصْنَعُ بِالْمُنَاطَرَةِ
 رَأِیْتُ ظَاهِرًا اسْتَدَلَّتْ بِهِ عَلَى الْبَاطِنِ رَأِیْتُ أَحْمَقًا مَرَزُوقًا وَ عَاقِلًا مَحْرُومًا فَعَلِمْتُ أَنَّ
 التَّدْبِيرَ لَیْسَ عَلَى الْعِبَادِ
 (۱۳۵) ازو پرسیدند اولی تر^۴ به حرمان (محروم شدن) کیست، گفت مَنْ تَرَكَ الْأَمْرَ
 مُقْبِلًا وَ طَلَبَهُ مُؤَلِّيًا.
 (۱۳۶) او را گفتند تواضع اولی تر یا تکبر. جواب داد که: التَّوَاضُّعُ نِعْمَتُهُ لَا یُحْصَدُ
 عَلَیْهَا وَالْعَجَبُ بَلَاءٌ وَ لَا یُرْجَمُ عَلَیْهَا.

۱. در متن ناخوانا.

۲. در متن ناخوانا.

۳. [حاشیه:] بوذرجمهر را انوشیروان از طبرستان می‌پرسد فرموده اسم‌ها طبرستان و عبدالله بن فتنه گفت تبرستانی
 می‌باید گفت که هم چنانست که به تبر پیراسته‌اند.

۴. اصل: اولیتر

(۱۳۷) هم او گفت یَجِبُ لِلْعَاقِلِ أَنْ لَا يَجْزَعَ مِنْ جَفَاءِ الْوَلَاتِ وَ تَقْدِيمِهِمُ الْجَاهِلَ عَلَيْهِ إِذَا كَانَتْ الْأَقْسَامُ لَمْ تَوْضِعْ عَلَى قَدَرِ الْإِخْطَارِ وَ أَنْ مِنْ حُكْمِ الدُّنْيَا أَنْ لَا تُعْطَى أَحَدًا مَا يَسْتَحِقُّهُ وَلَكِنْ أَمَّا أَنْ تَزِيدَ أَوْ تَنْقُصَهُ أَقْرَبَ الْأَشْيَاءِ فِي ذِكْرِ الْأُمُورِ انْتِظَارُ الْفَرَجِ.

(۱۳۸) ازو پرسیدند کار تو در نکبتی که ترا افتاد چگونه بود. گفت آنی لَمَّا دُفِعْتُ إِلَى الْمَحَنَةِ بِالْأَقْدَارِ السَّابِقَةِ فَرَعْتُ إِلَى الْعَقْلِ الَّذِي بِهِ يَعْلَمُ كُلُّ مَزَاجٍ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ فِي كُلِّ عِلَاجٍ فَرَكِبْتُ لِي شَرِبَةَ التَّحْسَاها فَقِيلَ لَهُ عَرَفْنَا هَا قَالَ هِيَ مَرْكَبَةٌ مِنْ أَشْيَاءٍ أَوَّلَهَا أَنِّي قُلْتُ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ أَشَدَّ مِنْ هَذَا الثَّانِي أَنِّي قُلْتُ الْقَضَاءُ وَالْقَدَرُ لَا يَبْدُ مِنْ جَرَيَانِهِمَا وَ الثَّالِثُ قُلْتُ أَنْ لَمْ أَصْبِرْ فَمَا أَصْنَعُ الرَّابِعُ أَنِّي قُلْتُ لَعَلَّ الْفَرَجَ قَرِيبٌ وَ أَنْتَ لَا تَدْرِي فَأَوْرَثَنِي هَذَا سَكُونًا وَ عَلَى اللَّهِ اعْتِمَدُ فِي أَتِمَامِ الْمَامُولِ.

(۱۳۹) او را گفتند چه گویی در روزی خلائق گفت: أَنْ قُسِّمَ فَلَا تَعْجَلْ وَ إِنْ لَا يُقَسِّمَ فَلَا تَتَّعِبْ.

(۱۴۰) ازو پرسیدند بهترین هنرها چیست. گفت: لَيْتَ شَعْرِي أَيْ شَيْءٍ أَدْرَكَ مِنْ فَائَةِ الْأَدَبِ.

(۱۴۱) هم بوذرجمهر فرماید: يَنْقُصُ مَالُ الْإِنْسَانِ فَيَقْلُقُ وَ يَنْقُصُ عَمْرُهُ فَلَا يَقْلُقُ.

(۱۴۲) مرزبان رستم بن شروین که کتاب مرزبان نامه از زبان وحوش و طیور و انس و جن و شیاطین فراهم آورده است بهتر از کلیله دمنه و به نظم طبری او را دیوانی است که نیکی نامه می گویند.

اطباء، منجمان و شاعران مازندران

(۱۴۳) اطباء: ابوالفرج رشید بن عبدالله الطیب الاسترآبادی در عهد قابوس شمس المعالی نظیر نداشت با کثرت طبای عصر او در بلاغت و نظم و نثر ذکر او در کتاب دمیة القصر امام باخزری گفته است.

(۱۴۴) سید ابوالفضل اسمعیل بن محمدالموسی الجرجانی که از تصانیف اوست کتاب ذخیره خوارزمشاهی، کتاب یادگار، کتاب اغراض، کتاب حفی علائی [و] کتاب ترجمه قانون ابوعلی سینا.

(۱۴۵) منجمان طبرستان: کوشیار بن لبان الجیلی.

(۱۴۶) اوحدالدهر الدرانشی که زیج کامل او ساخت.

(۱۴۷) بزلیست بن فیروزان که مأمون نام او معرب فرمود یحیی بن منصور خواند. زیج مأمونی او ساخت.

(۱۴۸) استاد علی پیروزه که مداح عضدالدوله شهنشاه فناخسرو بود. همدان گویند اقطاع او بود. در دولت اسلام هیچ پادشاهی بشرف ذات و بسطت ملک و نفاذ حکم و قهر و استیلاء و رأی و دها و فر و بها چون عضدالدوله نبود چه روز بازار اهل فضل و بلاغت عهد او بود، گویی جهانی به جمله علوم آستن ماند تا به عهد او رسید طلق وضع گرفت و بزاد. از فقه و کلام و حکمت و بلاغت و طب و نجوم و شعر و سایر علوم که بازجویی بیشتر زآن همه در روزگار او بودند. به تصدیق منجمان گفتند چون اول دور عطارد دولت او بود.^۱

سادات علوی در طبرستان

(۱۴۹) ذکر تغلب سادات طالبیه به ایالت طبرستان: درین تاریخ خلافت بغداد به جعفر بن المتوکل بن المعتصم که برادر مأمون و ابراهیم معتصم بود. وزیری داشت عبیدالله بن یحیی بن خاقان مذهب بود ناصبی. همیشه بر سفک دماء آل رسول (ص) او را تحریص کردی تا به حدی که مقابر شهدا کربلا را خراب کرده آب فرمود بستند و کشتزار کرد و جهودان را بر آنجا فرستاد و برگماشت تا اگر مسلمانی به زیارت شود بگیرند و هلاک کنند. چون متوکل مشاهد ائمه خراب کرد تا به عهد داعی محمد زید مشهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام و مشهد حسین (ع) و مشاهد طالبیه خراب بود. چون او پادشاهی طبرستان گرفت و متصر به خلافت نشست و مذهب تشیع دعوی کرد و حرمت ال ابوطالب به غایت داشتی، محمد زید مشاهد را عمارت مختصر فرمود و به تخمین مقبره پدید آورد تا عضدالدوله فنا خسرو بن رکن الدوله حسن بویه مشهد مبارک حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در نجف و مشهد حسین را در کربلا و مشهد مقدس جواد را در بغداد و مشهد عسکری را در سرمن رای عمارت بسیار فرمود و بر در مشهد علی بن ابی طالب نام خود نوشت، در آنجا ثبت کرد: و کلبهم باسط

۱. از بند ۱۳۰ تا ۱۴۸ که به معرفی رجال مازندران اختصاص دارد نقل قول از کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار می باشد. بنگرید به: صفحات ۱۲۲ تا ۱۳۸ نسخه چاپی.

ذراعیه بالوصید (و سگ ایشان پهن کننده بود دستهای خود را به در غار). حصار و خانه‌ها و بازار ساخت و به مواسم (وقت) عاشورا و غدیر و مواقف دیگر (محل موقوف دیگر) و آنکه رسم طایفه شیعه باشد قیام نمودی، به زیارت رفتی و یک دو روز در آنجا مقام ساختی و خاک عضدالدوله به مشهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام هنوز باقی است زیر صفه، به طاق ساخته.^۱

تنبیه: در طرف ساری متصل به خندق، مقبره و مضجعی است معروف به ملامجدالدین که حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق (ع) او را به طبرستان فرستاده. شرحی که در ایوان او نوشته اند بعینها مسطور می گردد؛ بسم الله الرحمن الرحيم ابو عبدالله الصادق محل مهر مبارک. یا معاشر المسلمین و یا زمرة المؤمنین کثر الله امثالکم اعملوا ان الله تعالى امرکم بالصلوة و الزکوة و القیوم و الحج و الجهاد و به ارتکاب الحلال و باجتناب الحرام و ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله بامر الله تعالى و تقدس فتمسکو بامر الله تعالى لنجات الآخرة لتکونوا من المؤمنین و وجب علينا اعلامکم بهذه الاوامر و النواهی مولى الموالى مفخر الصلحاء و العوالى مولانا مجدالدین مکی و ارسلنا الى مدینه الامل و الساری و نواحیهما فاسمعوا منه ما یقول لکم من جمیع الاوامر و النواهی. عاشر شوال سنه ست و ثمانین و مائه.

(۱۵۰) ابوالفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن حسن بن علی بن الاشراف بن علی زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم صلوات رب العالمین و او را ابیض می خوانند و او برادر ناصر کبیر علیهم^۲ است، زیرا که حضرت ناصر کبیر پسر سید علی است و سید مذکور را فرزند دیگر بود: سید حسین محدث نام و ابوالفضل جعفر الثایر بالله پسر سید حسین محدث است.

غرض که درین خروج الثایر بالله، میان ملک الجبال اصفهید شهریار و سید ثایری مخالفت واقع شد. اصفهید بدو پیوست و به طبرستان مستولی گشت و استیلای تام یافت. علی کامه را در طبرستان نائب خود گردانید و خود به عراق رفت. علی کامه در

۱. نقل از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار. بنگرید به: صفحه ۲۲۴ نسخه چاپی.

۲. ظاهراً «علیهم» اضافه است.

قصران در کنار جاجه رود قصر بنیاد کرد و آنجا می‌بود و اکنون آن وادی را کوشک دشت می‌خوانند و تلی که آنجاست قصر علی کامه بوده است.

ناصر کبیر ترک ملک کرده با خلیق به شریعت زندگانی پیش و از اطراف جهان برای استفاده پیش او می‌آمدند و اقتباس فنون علوم کردند. از فقه و احادیث و علم قیاس و حکمت و نظر و شعر و ادب سید را بسیار افاده بود. بیست و پنجم شوال سنه اربع و ثلثمائه به جوار رحمت ایزدی پیوست. و فرزند او احمد به گیلان فرستاد و حسن بن قاسم را که داماد او بود بیاورد و به ایالت بنشاند و هو ابو محمد الحسن بن قاسم بن الحسن بن علی بن عبدالرحمن المعروف به شجری بن القاسم بن الحسن الامیر زید بن الحسن البسط امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام و لقب او الداعی الی الحق بود در کتاب الانساب الداعی الصغیر نوشته. دوازدهم رمضان سنه اربع و ثلثمائه به آمل رسید.^۱

(۱۵۱) سادات و مردم گیلان چون سید عصیان کرده بود از تایلر بالله علیهم السلام برگشتند و بر عمیر که غلام سید بود جمع شدند و خان و مان اولاد تایلر را تالان و تاراج کردند^۲ و شاعری در آن باب گفته است؛

یا ال یاسین لعمرکم عجب بین الوری قد جرت مقادیره
لم یلکم فی حجازکم عمر حتی بجیلان جاء تصغیره.
چون سادات بر وجه صلاح نمی‌رفتند اعتقاد مردم در حق ایشان فاسد گشت.

قوام‌الدین مرعشی بنیان‌گذار سلسله مرعشیان مازندران

(۱۵۲) ذکر احوال قوام‌الدین (مشهور به میربزرگ) بن عبدالله بن صادق بن عبدالله بن حسین بن علی بن عبدالله بن محمد بن حسن المرعشی بن حسین الاصغر بن المهدی زین‌العابدین علی بن حسین بن علی المرتضی ابن ابی طالب علیهم التحیه و السلام: و او

۱. [حاشیه:] داعیان صغیر و کبیر سید حسینی‌اند. هر چه داعی‌الکبیر است از فرزندان اسمعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی ابن ابی‌طالب علیه السلام است و هر چه داعی صغیر است از فرزندان قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب و قاسم و اسمعیل برادر همدیگرند.

۲. بند ۱۵۰ و ۱۵۱ عمدتاً نقل از کتاب «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» ظهیرالدین مرعشی است. بنگرید به صفحات ۱۴۸-۱۵۴ در نسخه چاپی.

سید زاهد عابد متورع عالم بود و در ولایت آمل مسکنش در ناحیه [ای] که مشهور است به «دابو» بوده است و پدر و جد بزرگوارش بطناً بعد بطن مردم متورع و متدین و صالح بودند و از مناهمی و معاصی مجتنب و متحرز و خاک آستانها مشاهد انبیاء و اولیاء و ائمه دین و اشباه آن و مقبل و ملتزم گردانیده، زائر^۱ بیت الحرام بوده‌اند. سید مذکور نیز بعد از تحصیل علوم دینی متوجه مشهد مبارک حضرت خیرالائمه الهادی علی بن موسی رضا علیه صلوات رب العالمین گشت و آن عتبه علیا را به لب ادب بوسید، معاودت فرمود و در آن زمان شیخ بزرگ مقدار شیخ حسن جویری و سید اعظم سید عزالدین سوغندی و درویش مبارک قدم بابا هلال که شیخ حسن و بابای مذکورین بی واسطه مرید حضرت قطب العارفین شیخ خلیفه بودند. و سید عرفان مسلک^۲ صاحب طریق عوالم سبحانی، سید عزالدین سوغندی بواسطه شیخ حسن جویری لباس فقر که نساخان کارخانه عنایت الهی بافیده بودند و بسوزن معرفت یزدانی برهم دوخته در برداشت به ارشاد اهل هدایت در خراسان مشغول بودند و در آن وقت شیخی و مریدی در آن دیار شهرت تمام داشت و زمام اختیار آن ولایت در اکثر امور بدست شیوخ بود. چنانچه شمه [ای] از آن مکتوب که حضرت شیخ حسن قدس سره نزد امیرمحمدبیک نامی نوشته است معلوم توان کرد و آن مکتوب این است که: بسم الله الرحمن الرحیم بعد از حمد خالق و ثنای آفریدگار عز شأنه و صلوات بر زبده بنی هاشم و آل و اصحاب و عترت او به حضرت امیرزاده اعظم خلف امرای العجم ذوالمجاهد و المفاجر امیر محمد بیک و فقه الله تعالی ما یجب و یرضی و الهمة متابعته قوانین الرشد و التقی داعی مخلص حسن جویری و دعوات به اخلاص مرفوع می گرداند و از حضرت جلت لطفه که متضمن احوال همگنان باشد مسألت می نماید از علی مایشاء قدیر این دعا پانزدهم ماه ذی الحجه از حدود نیشابور محرر گشته از حال خیری نماید از روی افتخار بل به طریق شکر از حضرت آفریدگار عز شأنه که این ضعیف از عهد صبی^۳ و عنفوان شباب همیشه مرید و معتقد اهل حق بود، دوستار علماء و ائمه دین و تابع ارباب و تقوی و طالب راه نجات آخرت و برین

۱. اصل: ظاهر

۲. [حاشیه: شاعری = ملک

۳. صبی: پسر بچه، کودک

موجب مدت هفت هشت سال به مدارس تردد می‌نمود و به قیل و قال مشغول بود؛ سخن ائمه طوایف استماع می‌نمود و بر اخلاقات و اقوال و افعال و اعتقادات ایشان به قدر وسع وقوف یافته تا عاقبت در شهر سبزوار در خدمت شیخ بزرگوار صاحب‌الاسرار والافتخار ظل‌الله فی الارضین شیخ‌خلیفه قدس‌الله سره العزیز رسید و بعضی از سخنان ایشان شنیده، به تدریج معلوم کرد که آن بزرگوار مرشد راه حق است و از سر صدق و ارادت و صفای نیت مدد تمسک نمود و به یمن همت بزرگوارش بدانچه مقصود این ضعیف بود رسید و الحمدلله علی ذلک و بعد از آنکه این بزرگوار [را] در سبزوار به درجه شهادت رسانیدند این ضعیف در همان شب به طرف نیشابور سفر کرده در بیست و سیم ربیع‌الاول سنه ثلاث و ثلثین و سبعمائه^۱ و دو ماه در ولایت نیشابور در گوشه های منزوی همی‌بود و چون بعضی مردم به احوال این فقیر وقوف یافتند و آغاز تردد نمودند، از آنجا به مشهد مقدس رضوی شعاری سفر کرده و از آنجا به ابیورد و خبوشان و پنج ماهی دیگر همچنین از مقامی به مقامی می‌گریخت و با هیچکس در نمی‌آمیخت و مع هذا به هرجا که هفته [ای] می‌بود مردم تردد آغاز می‌کردند و به حد ازدحام^۲ می‌رسیدند.

تا در اوّل شوال این سال سفر عراق اختیار کرده، یک سال هم در آن سفر بوده و از آنجا نیز به هرجا که مقام افتادی همین نوع تشویش پیدا شدی و جمعی از خراسان در عقب آمدند و باز بدین طرف اتفاق افتاد و قرب دو ماه دیگر در خراسان [و] درین دو سه ولایت به سبب ازدحام خلق از خاص و عام هیچ جا ساکن نمی‌توانست بود.

در محرم سنه تسع و ثلثین و سبعمائه^۳ عزیمت ترکستان نمود و مدتی در بلخ و ترمذ بود. به سبب همین نوع رنجت باز به طرف هرات اتفاق افتاد و از آنجا به جوف و قهستان و هر چند روزی در موضعی دیگر می‌بود و از آنجا عزیمت گرگان کرد، اما راه در بند بود و ضعف بر مزاج غالب آمد. دیگر بار به مشهد مقدس رفت و از آنجا به نیشابور. قرب دو ماه در غار ابراهیم و در آن کوه‌ها می‌بود و هر چند نهادند اکثر به طلب نجات راه آخرت می‌آمدند و از همه طایفه مردم پیش این ضعیف می‌رسیدند تا بجایی رسید که بعضی از

۱. هفتصد و سی و نه هجری قمری

۲. اصل: ازدحام

۳. هفتصد و سی و نه هجری قمری

مشایخ متفقه نیشابور و اصحاب اغراض حیل‌ها انگیختند و افترا کردند و حکام را در وهم انداختند و بر قصد این ضعیف اتفاق نمودند که او سر خروج دارد.

روزی امیر محمد اسحق نزد این ضعیف رسید و سوال‌ها کرد و جواب‌ها شنود و بر بعضی احوال وقوف یافت و مانع و معارض ایشان شد. از آن سبب بود که این فقیر از راه قهستان عزیمت سفر عراق کرده بود و به دست‌جردان افتاد و راه بیابان را مخوف نشان دادند و طایفه انبوه با این ضعیف مصاحب بودند، از آن سبب به راه بیابان سفر میسر نشد وقوف تدبیر فایده تقدیر، دیگر باره به مشهد مقدس رفت و چند روز مقام کرد و دیگر باره مشایخ و سادات به قصد این ضعیف برخاستند^۱ و به حکام نامه‌ها روان کردند و بعضی را درهم انداختند که این مرد البته خروج می‌کند و ملک خواهد گرفت و تبع و مریدان او بسیار شدند و ساز حرب و سلاح درست کرده‌اند و با بعضی گفته‌اند که اظهار مذهب روافض خواهند کرد.

القصه از خدمت میربزرگ ارغون‌شاه هده الله ایلچی به مشهد مقدس رسید و حکم آورد به گرفتن و بردن این ضعیف. ایلچی چون مرد عاقلی بود این ضعیف را دید و احتیاط کرد و او را معلوم شد که سخنان آن جماعت دروغ و بهتان است. این معنی را باز نمود و از آنجا حکم فرستادند و او را باز خواندند و این ضعیف را عذرخواهی نمود و چند کت جمع از درویشان پیش ایشان آمد و شد کردن و محضر بردند و مدت دو ماه درین گفت و گوی کردند و اصحاب قصد و غرض به هیچ وجه آرام نمی‌گرفتند. تا بجائی رسید که این ضعیف در جمعی انبوه از درویشان بر عزیمت حجاز به راه قهستان توجه نمودند و در آن وقت خدمت امیر ارغون‌شاه در نیشابور بود، از عزیمت این فقیر خبردار گشت و به عذرخواهی مانع سفر شد. عاقبت آن بود که بسر این ضعیف آمد و نواب خدمتش شفقت آغاز کردند و این ضعیف را رنجانیدند و گرفتند و به طرف بارز^۲ فرستادند و قرب هفتاد تن از درویشان سر پا درهم شکستند و به ولایت طوس فرستادند و در دیه‌ها سپردند و آن بود که اصحاب سبزوار و نیشابور رفتند و از آنجا به ولایت بارز آمدند. چون بدانجا رسیدند این ضعیف با ایشان عتاب

۱. اصل: برخواستند

۲. در نسخه چاپی «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» ظهیرالدین مرعشی «باز» آمده است. ص ۱۶۸.

کرد که سبب آمدن شما و شورش انگيختن چیست؟ گفتند: که چون ما را معلوم شد که شما را گرفتند و بدین جا آوردند و قصد هلاکت شما دارند به جهت استخلاص شما برخاستیم.^۱ این ضعیف از ایشان سئول کرد که شما را طمع آنست که به مقام شما آیم و عمل شما را بر دست گیرم؟ گفتند: نعوذ بالله که اعتقاد ما چنین باشد. پرسید^۲ که شما را آن نیت آن باشد که به طریق [و] روش فقیر درآئید. گفتند که ما را نگذارند که ایمن باشیم و همیشه^۳ نمی شود والا منت داریم. گفتم پس فایده آمدن شما چه باشد، گفتند: که طمع ما آنست که شما به خراسان مراجعت نمائید و به هر جا که میسر شود به عبادت مشغول شوید و ما شرط می کنیم که هیچ نوع مزاحم [و] مشوش شما نباشیم.

القصة فقیر را عزیمت خراسان نبود اما دانست که دست باز نخواهند داشت. بالضرورت بدین طرف مراجعت اقتاد. اکنون غرض از این تصدیقات این که تا رأی انور ایشان را معلوم گردد که احوال این فقیر تا امروز بر چه گونه گذشت و امروز مدت دو ماه باشد که فقیر در سبزوار مقام دارد و اکثر مردم ولایت خراسان پیش فقیر آمدند و نمودند که خرابی و نهب و غارت و قتل به جائی رسید که به دفع آن به سعی هر چه تمام تر می باید و نوعی می باید کردن که ظلم مرتفع گردد و این فتنه و آشوب فرو نشیند، که جان و مال و اهل و عیال جمله مسلمانان در معرض تلف و رسوائی است.

این ضعیف جواب همه جماعت چنین گفت که من هرگز با پیشوایی و مقتدایی اهل دنیا نکردم و نخواهم کرد این معنی با بینوایان دین و دنیا می باید گفت، اگر ایشان به سعی و جهد خیزند این ضعیف نیز در سعی مددکاری یکی باشد از جمله مسلمانان. اکنون امیروجه الدین مسعود سربدار^۴ و اتباع او می گویند که هر چه بهبود مسلمانان و مسلمانی باشد بدان قیام خواهم کرد. هر طایفه مردم که با ما سخن حق گویند خواهم شنید، در بند صلاح مسلمانانم و تمامت ائمه و مشایخ و سادات و بینوایان بیبهق بدین مهم اتفاق کردند که این ظلم فرونشیند و طلب صلح و استخلاص مسلمانان واجب است که اگر چه معلوم است که درین نزدیک چه مقدار خلق به قتل آمدند و به اتفاق

۱. اصل: برخواستیم

۲. اصل: پرسیدم

۳. در نسخه چاپی «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» ظهیرالدین مرعشی «میسر» آمده است.

۴. اصل: سربدار

بدین مهم قیام نمودند به مقتضی نص «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ» و این ضعیف بر سبیل اتفاق با سایر مسلمانان در مصاحبت ائمه و سادات و مشایخ پیشوایان بیهق التماس امیر وجیه‌الدین مسعود بر عزیمت نیشابور به جهت این مهم تا بدین مقام آمد.

مکتوبی به حضرت امیربزرگ ارغونشاه مشتمل بدین معنی که آنجا تقدیم افتاد ارسال کرده، اگر سخن این ضعیف اتفاق نمایند و دست از فتنه و آشوب انگیزختن و خون ریختن باز دارند که الصلح خیر انشاء الله تعالی که وجهی قرار گیرد که بعدالیه همه جماعت مسلمانان در مقام‌های خود ایمن و ساکن گردند و اگر از آن طرف به وجهی دیگر خواهد بود لاشک محاربه عظیم متوقع است که تمامی خلق در شور آمده‌اند و بی طاقت شده، صورت حال این است که باز نموده شد. باقی شک نیست که از آن امیرزاده در غایت کیاست و فراست است و هرگز این فقیر به امر و نهی دنیاوی هیچ آفریده مشغول نبوده و نخواهد بود. اکنون به اتفاق پیشوایان دین و سایر مسلمانان بر قانون حق و راستی به قولی که نزدیک همه طایفه اصلح واضح باشد یکی خواهد بود و هرگز این فقیر با هیچ کس طریق خیانت نسپرده است که «المُستشار مُؤْتَمَنٌ» تعین ایشان نیز به عقل شریف خود رجوع کنند، چنانکه بر قانون شریعت به صلاح اولویت آن پیش گیرند زیادت تصدیقی نداد و ایزدش یار و توفیق رفیق، والسلام علی من اتبع الهدی.

غرض که چون حضرت سید را با جمعی که همراه بودند گذر بر خانقاه ایشان افتاد و جمعی درویشان که حاضر بودند سید را احترام نموده، به جای لایق فرود آوردند و از طعام و شراب درویشانه ما حضری رسانیدند و به انواع احترام محترم خواستند و چون درویشان به صحبت اشتغال نموده، از هر نوع حکایات نصیحت‌آمیز در میان آوردند و مفتاح فتوح معانی را نزد حضرت گذرانیده دُری دُرج گهر ربانی را برگشادند و در لالی حقایق را به الماس شریعت سفته گردانیده، به مضمون ابیات سید عرفان شعار مغفرت آثار سیدحسینی نور مرقدہ را به نزدش تکرار می‌نمودند. مثنوی:

این مفرح بهر هر مهجور نیست	لایق آن جز دلی پر نور نیست
این طریق پساک مردان خداست	نه محل رزق و مثنی بی‌حیا است
عالمی آشفته از سودای او	پاک از این بدگوهران دریای او

این گدایانی که بینی بی خبر
مرد معنی را طلب کن زینهار
این همه حیران این همه ویرانه اند
با تکلف خویشتن درباختند
حرف‌ها را دام نغمه ساختند
از برای نام رفته ننگشان
رسم و عادت را روش پنداشتند
دور ازین صورت نمایان گدا
دامن یک بنده آزادگیر
جهد می‌کن تا به راه معنوی
بر در دل معتكف باش ای پسر
قیل و قال ما ندارد رونقی
گر همه دریا درین زورق خوری
چون نه دریا ماند و نه زورقت
عالمی بینی ز دل بیدل همه
ساقیا می ده که این افسانه بود
چون شراب بیخودی را باز داد
در خراباتی که این می‌خورند

خود پرستانند از اینها درگذر
اهل صورت را نباشد اعتبار
از نوای بلبلان بیگانه اند
بهر نانی دین و دنیا باختند
حاشا الله که نشانی یافتند
خصمشان روز قیامت رنگشان
مذهب مردان دین بگذاشتند
گرز معنی بایدت راه خدا
از حسینی این نصیحت یادگیر
هرچه من هم گفتم از خود بشنوی
بیاد دارم من همین سیر از پدر
بحر دیدی می درافکن زورقی
باشد این کشتی به پایانی بری
گوهری بخشد محیط مطلق
طالب دریا و بر ساحل همه
هر چه گفتم وصف آن خمخانه بود
پس سَقِیْهِمْ رَبُّهُمْ آواز داد
قیمت صد جان به یک جو می‌دهند

چون حضرت سید را توفیق الهی رفیق گشته بود نصایح درویشان را به سمع رضا و صفا فرمودند و خاطر دریا مقاطر معرفت و ترک دنیا نایل گشت و دست ارادت به دامن سعادت حضرت سیادت قبایی، عرفان آثاری، هدایت شعاری سید عزالدین سوغندی لازاله مرقده زده، به ریاضت نفسانی، ترک شهوت شهواتی، رجای ثواب‌اله و طلب لمرضاته مشغول گشت و اربعینی از خدمت سید مذکور بوده برآورده و اجازت حاصل کرده، متوجه وطن گشتند و چون مدتی آنجا بسر برد باز خاطر مبارک بدان صوب جهت تزکیه نفس به نشستن اربعین نایل گشت. عزم جزم نموده متوجه شد و

بعد از زیارت دریافتن مشهد امام هدی علی بن موسی رضا علیه السلام نزد شیخ خود رفته، منزوی گشت و اربعینی دیگر برآورد و معاودت نمود.

گل در میان کوزه بسی دردمسر کشید تا بهر دفع درد سر آخر گلاب شد و خرقه حضرت سید توفیق آثاری سید عزالدین مرید حضرت شیخ با حلم و حیا شیخ حسن جویری است و او مرید حضرت قطب العارفین شیخ خلیفه و او مرید بالوزاهد و او مرید آن فرد موحد شیخ شمس الدین محمد مجرّد و او مرید شیخ فضل الله و او مرید شیخ تاج الدین علی و او مرید شیخ شمس الدین کافی، و او مرید شیخ عارف سبحانی، شیخ عیسی ثانی و او مرید سید پر علم و تحقیق و غوّاص در بحر عمیق شیخ شمس الدین محمد صدیق و او مرید شیخ عارف عامل شیخ عیسی کامل و او مرید آن قطب اوتاد، شیخ محمدعباد و او مرید شیخ اعظم، شیخ آدم [قدسی] و او بنده ملک غفور شیخ جمال الدین طیفور و او مرید شیخ العارفین شیخ بایزید بسطامی علیه و علیهم الرحمة والغفران و دریای معرفتش شبنمی از قلزم زخار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود.

چون اکثر مردم مازندران در آن زمان به لباس عصیان و فسق و فجور ملبس بودند و شیطان رجیم به حکم «فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِينَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» ایشان را در تیه ظلمت نفسانی و به پیدای هوای شهوانی سرگردان کرده بود و کیا افراسیاب چلابی که در آن وقت از جمله بزرگان و شجاعان مازندران بود به سپه سالاری ملک فخرالدوله حسن اشغال داشت و خواهرش^۱ در حباله زوجیه ملک مرحوم بود، با ملک و پادشاه خود غدر کرد. چنانکه قبل از این ذکر رفت به قتل آورد خود به مسند ایالت حکومت آمل بنشست.

(۱۵۳) و هنوز اوایل حکومت او بود قلعه فیروزکوه را [و] کیاجلال را منهزم ساخت و کیای مذکور به قلعه مستحصن گشت. درباره انهزام او افراسیاب شعری به طبری گفته:

اویمه بویمه لشکرگاه بدیمه لیرن اژدها ره به دمها کشیمه
شی دشمن ره وابسته بیان بدیمه او محاسن شمایه بوزین به ویمه

و این ویمه موضعی است قریب به قلعه فیروزکوه که موضع حرب او و کیا جلال متمیر بود و مردم مازندران بسیار به او بگرویدند و تخم معرفت در دل بکاشتند و به دراویش انعام و احسان می‌فرمود.

همه عالم عطای حضرت اوست هرچه آید زدوست باشد دوست
بهشت از حضرتش میعادگاهی ز شاخ دولتش طوبی گیاهی
(۱۵۴) فقها با سید در آمل مجلس کردند شاید ایرادی بگیرند نتوانستند، مگر آنکه گفتند ذکر جلی گفتن نامشروعست و بدین سخن افراسیاب برگشته بخت سید را حبس فرمود. سید را از میان بازار آمل دستار از سر برداشته، ایذاها کردند و زولانه برنهادند در زندان محبوس ساختند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمد و جامه عصیان دربر کرده، به شرب خمر مشغول گشت و از شهر و بازار منادی فرمود که هر که راسته پشتک بپوشند بگیرند و ایذا کنند. از تقدیر ربّانی همان شب که سید را در زندان کردند [و] بنشانند یک نفر پسر افراسیاب را که ولیعهد او بود قولنج بگیرفت و بمرد و چون مردم آنچنان دیدند آنرا خاص از ولایت و کرامات ولایت شعاری دانسته به زندان در رفتند و بند از سید برداشتند و به غلوی تمام به وطن مبارکش رسانیدند و افراسیاب به کشتن سید کمر بسته دیگر ندانست. بیت:

بیچاره ندانست که بازیگر تقدیر تغییر کند بر همه کس صورت تدبیر
افراسیاب لشکر جمع کرد و با فرزندان و کسان خود که باقی بودند، مگر اسکندر نام فرزند صغیرش، به دفع سید و درویشان او به ولایت دابو رجوع نمود و چون سید را از آن حال خبر دادند فرمود که: قوله تعالی کم من فئته قلیته غلبت فئه کثیره باذن الله واله مع الصابرين. نزدیک به دابو دراویش یورش آورده خود و سه نفر از اولاد و جمعی از لشکرش را کشته، بقیت السیف به آمل فرار کردند. «با آل علی هر که درافتاد بر افتاد» و سید را با عزاز به آمل آوردند. بمضمون: الا ان حزب الله هم المفلحون و بکلی اولاد و احفاد افراسیاب از مازندران هم آواره شدند و سید در آمل پادشاه شد و به اولاد و کسان خود گفت مخبر صادق (ع) فرموده الملك والذین توأمان. موافق شرع با مردم راه روید و سید رضی‌الدین را بر تخت نشانیده سید قناعت شعاری زهادت آثاری

سیدعبدالله به ممکن خود به رضای الهی باز منزوی و به طاعت سبحانی مشغول گشت. در مدح وی گفته اند:

بهشت از حضرتش میعادگاهی ز شاخ دولتش طوبی گیاهی
(۱۵۵) سادات ساروی لشکر جمع کرده از مامطیران که اکنون به بارفروش ده مشهور است گذشته و به کنار باولرود (بابل رود) در اوّل وحله چلاویان شکست فاحش خوردند و بعد در بارفروش ده نشستند ترویج شرع و عرفان نمودند، بعضی در لباس فقر و بعضی در لباس سلاح^۱ و به غدر در معبد سیدعبدالله را چلاویان شهید کردند. بیت:

نعمت دنیا و نعمت خواره‌بین اینست نعمت اینست نعمت خوارگان
(۱۵۶) سیدقوام‌الدین بعد از شنیدن این واقعه هایکه [؟] را با سائر فرزندان با همان پیراهن خون‌آلود او را دفن کردند و برادرها را امر به صبر فرمودند و بعد کیا فخرالدین با اولادش را مقتول و منهزم ساختند. سیادت مآبی سیدقوام‌الدین بعد خندق ساری را بفرمود حفر کردند در سنه تسع و سبعمائه ابتدا و در سنه سبع و سبعین و سبعمائه به اتمام رسید.^۲

(۱۵۷) وفات حضرت سید قوام‌الدین علیه الرحمه در محرم سنه احدی ثمانین و سبعمائه^۳ در بارفروش ده از آنجا نقل به آمل کردند.

(۱۵۸) نعش مبارکش را هر جا که بر زمین نهادند همان موضع را در حیظه محافظت درآوردند و مردم مازندران نذر و نیت که هست به اعتقاد درست آنجا می‌برند و آن مقام را زیارت می‌کنند و «زیارت سره‌ازان»^۴ می‌نامند.^۵

۱. اصل: صلاح.

۲. در نسخه چاپی «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» آمده است: «در سنه هفتصد و شصت و نه ابتدای این عمارت بود و در سنه هفت صد و هفتاد به اتمام پیوست.» ص ۱۹۵

۳. سال هفتصد و هشتاد و یک هجری قمری.

۴. در نسخه چاپی «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» «زیارت میروزان» آمده است. ص ۲۱۶.

۵. بند ۱۵۲ تا ۱۵۹ که به روزگار قوام‌الدین مرعشی اختصاص دارد با کمی دخل و تصرف از کتاب «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» ظهیرالدین مرعشی خلاصه شده است. بنگرید به صفحات ۱۶۶ تا ۱۹۰ نسخه چاپی.

(۱۵۹) در عهد امیر تیمور گورکان سادات که از اولاد میر بزرگ بودند از قلعه ماهانه سر روز پنجشنبه دویم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمائه^۱ ملجا بیرون می آمدند که خدمت امیر برسند سلاحی^۲ که داشتند از خود جدا کرده می انداختند متابعین آنها نیز به یکدیگر می گفتند: بالو بنگین که میر بنگو یعنی رفیق میندار که میر سلاح^۳ خود را انداخت. امیر تیمور به آنها خطاب کرد شما لامذهبید. سید کمال الدین جواب داد: انی امرت ان اقابل الناس حتی ان تقولوا لا اله الا الله و ان محمد الرسول الله فاذا قالوهم عصموا حتی اموالهم و دمائهم. هر آینه من مأمور شدم اینکه بایستم مقابل ناس و وادارم ناس را تا اینکه بگوئید شماها: لا اله الا الله و اینکه محمد فرستاده خداوند است. پس هر گاه گفتند ایشان محفوظ می ماند جمیع چیزهای آنها حتی مالها و خونهای ایشان.

(۱۶۰) سادات را بخشید و رشقی های مازندران را به قتل درآورد و مجموع سادات را از بحر از فرضه ساری به ماوراء نهر فرستاد، مگر دو نفر سید یکی سید عبدالمطلب از فرزندان سید رضی الدین و یکی سید عبدالعظیم نام از فرزندان سید زین العابدین. دیگر از سادات حسنی رکابی سید قوام الدین نام که همشیره سید کمال الدین در حباله و زوجیه او بود گریختند و خود را به گیلان انداختند. در مازندران دیاری باقی نماند. در تمامی مازندران خروسی و ماکبانی نماند که بانک کند که و ...^۴ گذارد. چندی که در گیلان ماندند اوباش گیلان به آن سادات بی احترامی می گفتند: «بالو بنگین که میر بنگو» سید عزالدین با فرزندان گفت مرا طاقت بیش از این تمسخر نیست.

(۱۶۱) و گنبد مبارک سید قوام الدین را هم در آمل اسکندر شیخی که از جانب امیر تیمور گورکان بود امر به تخریب نمود. کسی این بی احترامی را سبقت نکرد مگر فقیهی بود مولانا خطیب الدین^۵ نام از علمای شهر آمل بوده که جد مولانا قطب الدین که لاهیجان بود. او درآمد و کلنگی در دست گرفته به شکافتن آن گنبد مشغول شد و مردم را گفت: مردم گنبد مبارک و مرقد انبیاء و اولیاء و شهداء علیهم السلام را شکافته اند و

۱. سال مفتصد و نود و پنج هجری قمری.

۲. اصل: صلاحی.

۳. اصل: سلاح.

۴. یک کلمه ناخوانا.

۵. در نسخه چاپی تاریخ طبرستان و رویان و مازندران «قطب الدین» آمده است. ص ۲۳۷.

در دنیا زحمتی بریشان عاید نشد به شکافتن سیدی چرا خوف می‌کنید. این است که من مبادرت نموده، رخنه کرده‌ام و هیچ زحمتی به من نرسیده است. شما نیز جهت خاطر حاکم اگر این خشت و گل را از هم جدا کنید چه می‌شود.

(۱۶۲) در تاریخ سنه اربع عشر و ثمانمائه گنبد مخروبه میربزرگ سید قوام‌الدین را باز مجدداً اولادانش ساختند.^۱

قتل ملک فخرالدوله

تنبيه: روز شنبه بیست و هفتم ماه محرم سنه خمسین و سبعمائه^۲ ملک فخرالدوله به حمام رفته بود و بیرون آمده و کیا افراسیاب چلابی را دو پسر بود، یکی را علی‌کیا نام و دیگری را محمدکیا نام و هر دو جوان خوش‌آواز بودند و ملک بنفشه ایشان را شاهنامه تعلیم می‌فرمود تا به مسلخ حمام ایشان را درآوردند و شاهنامه به پیش ایشان نهاد و ایشان را بیت بیت مصراع مصراع تعلیم می‌داد و از خبث طبیعت غدار ایشان باخبر نبود، که یکی آن خنجر را برداشت و بر سینه ملک زد و ملک را به قتل آورد. مؤلف تاریخ مازندران که ظهیر نامش می‌باشد در تاریخ خود نوشته که من آن شاهنامه را دیدم چهار ورق بدان خون آلوده بود و آن خانواده^۳ بزرگ از شومی جلائیان بدکردار غذاره برافتاد و از شومی آن حرکت بد و افترا که بر ملک سعید شهید بر فسق بسته بودند که مایل به ریبیه^۴ خود شده است. از آن سبب افراسیاب چلابی از علماء و فقهاء آمل فتوی بر قتل ملک حاصل کرد و به نشان حضرت سید قوام‌الدین علیه‌الرحمه موشح گردانید به این بهانه او را کشتند.

مدت سیزده سال مازندران یک ساعت و یک زمان از قتل و نهب و غارت تاخت و تاراج خالی نبود و چند هزار خون ناحق ریخته شد و چندین خانواده قدیم خراب گشت و اکثر مردم به اطراف و جوانب افتادند. غرض که چون ملک مرحوم را شهید کردند فرزندان و اعزه او طفل بودند در مازندران ملجاء نداشتند، بکلی رجوع به ملک

۱. بند ۱۵۹ تا ۱۶۲ که مربوط به جنگ مرعشیان و امیر تیمور گورکانی است از کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ظهیرالدین مرعشی نقل شده است. بنگرید به صفحات ۲۳۱ تا ۲۳۸ نسخه چاپی.

۲. سال هفتصد و پنجاه هجری قمری.

۳. اصل: خانه واده. در مورد بعدی نیز تصحیح شد.

۴. ریبیه: دختر همسر مرد از شوهر قبلی.

معظم جلال الدوله اسکندر کردند و کمال تربیت و رعایت از آنها فرمود. والحق هیچ آفریده را روزی از آن سختی و عجزی از آن ظاهر نشد که فرزندان ملک سعید را شد، زیرا که تمامی اهل ولایت طوعا و کرها از ایشان برگشته بودند و قصد ملک و مال [و] عز و عرض ایشان کرده، بلکه دل بر هلاک ایشان.

و آنها چهار برادر بودند یکی شرف الملوک و دیگری شاه‌غازی و دیگری شمس الملوک و بزرگتر از همه ملک کاوس که به سن ده ساله بود، به عجزی تمام رو به ملک اعظم جلال الدوله مرحوم نهادند. ملک اعظم ایشان را مرحمت و عنایت فرمود و به ملک و مال و دیه مضایقه فرموده تا به تربیت و رعایت او از ضعف ایام صبر به قوت عنفوان شباب رسیدند و با ایشان نسبت قرابت بهم رسانید. چون به یمن عاطفت او مستعد ملک گشت و چلابی در آمل به استقلال در این ملت حاکم گشته بودند ملک رستمدر به جهت اولاد ملک مازندران اهتمام فرموده لشکر جرار تا به مدتی تمام جمع کرده و به آمل و موکب همایونش در قریه میرنا نزول فرموده، همان روز خواست که متوجه آمل گردند.

چون مردم مازندران از حد رستمدر تا نهایت تمیشه یک جهت گشته بودند و افراسیاب چلابی علیه بالحق و حضرت سید قوام‌الدین را همراه آورده بودند و کیابان جلال هم موافقت نموده و ایشان نیز با لشکر خود از شهر بیرون آمده، مقابله نمودند و در میرناده مصاف. در اول حال از جنگ مردم مازندران فرزند افراسیاب چلابی محمدکیا نام که قاتل ملک مرحوم بود به قتل آورده و چند نفر دیگر به موافقت کشته گشتند، اما در آخر هزیمت به لشکر رستمدر افتاد و سیصد و سی نفر از مردم رستمدر به قتل آمدند. اما در حشمت و شوکت ملک اعظم هیچ اثر نکرد و دست از مقاومت و مخاصمت باز نداشتند و افراسیاب چلابی در آن زمان گفته است (طبری):^۱

ملک رستمدر پسر شاه غازی آملی بنه تونی کیتن وازی
مردان جنگی وارمد اسبان تازی بیره و حومه عن باین درازی

۱. بند ۱۶۲ که راجع به قتل ملک فخرالدوله می‌باشد با اندکی اضافات از کتاب «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» ظهیرالدین مرعشی اخذ شده است. بنگرید به صفحات ۱۲۱ و ۱۲۲ نسخه چاپی؛ لازم به ذکر است صفحات اخیر حواشی بسیار دارد که اغلب قابل خواندن نبودند.

بارفروش ده

(۱۶۳) مامطیر که بارفروش ده و اکنون بارفروش نامند اسم قدیم بلده ایست که در ناحیه آمل به بُعد پنج فرسخ واقع و از آنجا تا ساری نیز پنج فرسخ است و در کنار دریای خزر که این بابل رود که این زمان بابل رود گویند از کنارش جاریست.

(۱۶۴) معدن ارباب حرفت و صنعت و محل دادوستد و مکمن اصحاب کسب و تجارت، بازاری واسع دارد. مکان بزرگ تجارت با روسیه است.

وجه تسمیه: چون امام حسن بن علی صلوات الله علیها به مامطیر رسید و مالک اشتر نخعی و سپاه عرب با او بودند به عهد خلافت عمر آن موضع که مامطیر است به چشم امام علیه السلام دلگشای و نزه آمد، آبگیرها و مرغان و شکوفه ها و ارتفاع بقعه و نزدیک به ساحل دریا دید، گفت: بقعه طیه ماء و طیر. از آن تاریخ مختصر عمارتی پدید آمد تا به عهد محمد بن خالد که والی ولایت بود بازار و عمارت بنا فرمود. در سنه ستین و مائه مازیار بن قارن مسجد جامع بنیاد نهاده شهر گردانید.

از ساری تا بارفروش

(۱۶۵) بنده درگاه حاجی محمد میرزا مهندس از ساری تا بارفروش سیاحت و اجمالی از اطلاع خود را می نگارد.

روز پنجشنبه چهاردهم شهر رجب المرجب هزار و دویست و نود و نه از ساری به طرف غرب تقریباً حرکت کرده، بعد از چهار ساعت و نیم به قریه امری^۱ که در کنار غربی رودخانه تالار واقع و از بلوک کیاکلا محسوب است وارد گردیده و این مسافت مصب رود مزبور [به] بحر خزر است؛ جنگل و اراضیش سبز و خرم و در زمستان باتلاق عظیم می شود.

(۱۶۶) دهات بسیار در این امتداد راه واقع گردیده. منظور نوشتن اسامی دهات نیست مگر دهات بین راه و ابنیه قدیمه. از ساری که بیرون می آیند متصل به شهر ساری قریه اصطخسر (اصطخرسر) امامزاده [ای] دارد معروف به شاهزاده حسین.

(۱۶۷) در بین راه دهی مسمی به عیسی خندق دارد، امامزاده [ای] در آنجا مدفونست مشهور به امامزاده قاسم. مسجد کوچکی هم در جنب آن امامزاده واقعست که هر دو تعمیر می خواهد.

۱. امروزه «امیرکلا» نام دارد.

(۱۶۸) از عیسی‌خندق قدری که می‌گذرند از پل چوبی طولانی که بالای نه‌ری بسته‌اند باید عبور نمایند.

تنبیه: قبل از رسیدن به قریه امری باید از میان جنگل خیلی معظم مهیبی که اکثر اوقات خالی از سباع از قبیل پلنگ و ببر و گراز و خوک و غیره نیست عبور نمود.

(۱۶۹) بلده بارفروش در مغرب بیست درجه تقریباً به جنوب قریه امری به بعد یک ساعت و نیم واقع است و بین راه متصلاً آبادی و دهات کائن^۱ است: نیم‌ساعت قبل از وصول به بارفروش امامزاده در میان راه معروف به سلطان محمدطاهر مدفون است. گنبد مخروطی مضلع و صحن و مسجد و باغچه بسیار باصفائی دارد.

(۱۷۰) چنانچه سابق ذکر شد بارفروش دارای حمامات و مساجد و امامزاده‌ها و غیره است و در میان جنگل اتفاق افتاده. کوه نزدیکش همان کوه‌های بلوک بندبی که در طرف جنوب شهر به فاصله هفت هشت فرسخ کائن و ییلاق است.

(۱۷۱) در سمت جنوب بیست [و] پنج درجه به طرف غربی بارفروش به مسافت دو ساعت در میان جنگل در بالای بلندی از آثار قدیم شهری مشهور به بحیر بوده که حال خرابست. از آجرهای آن برای ابنیه بارفروش می‌آورند. مدفن ملامحمد شهرآشوب مشهور به ابن شهرآشوب که از روات و صاحب تصنیف و تألیف از متوطنین قراء همین شهر بحیر است. بالفعل قبرش نیز تقریباً به بُعد نیم ساعت در شمالی شهر بحیر واقعست.

(۱۷۲) ملاحظه: طرف جنوبی متصل به شهر بارفروش رود مشهور به بابل که اسم قدیمش باول است می‌گذرد. مرحوم محمد حسن شاه قاجار^۲ طاب‌ثراه پلی از آجر که محتوی بر نه چشمه که دویست و پنجاه قدم طول و هشت قدم عرض دارد در کمال استحکام با آجر ساخته‌اند. در این مدت اصلاً تعمیر بهم نرسانیده. ماده تاریخش این است: خم شد پلی الحال به آب بابل. که سته هزار و یک صد و شصت و هشت هجری است. بلوک لالاباد متصل به این پل است و سنگ‌های سنگ‌فرش بارفروش را از سنگ‌های میان همین رود می‌آورند.

۱. کائن: به معنی بودن و هست شدن می‌باشد.

۲. مقصود محمد حسن خان قاجار است.

بحرالارم بارفروش

(۱۷۳) در جنب این شهر میدانی است سبز و خرم و در میان آن میدان اصطخری است عمیق که از آب بابل پر می‌شود. نیلوفر خودرو در میانش بسیار است که دور آن تقریباً یک میدان و در قدیم میان این اصطخر وسط آب از سلاطین صفویه عمارت بوده، خراب گردیده. اکنون در میان این اصطخر که زمین است باغ و عمارت دولتی بسیار عالی باشکوه و حمام و غیره مشهور به بحرالارم که حسب الامر قدر قدرت اعلیحضرت شاهنشاهی ولی نعمت کل ممالک ایران در این نقطه بنا گردیده که بسیار باصفا و مشرف بر این اصطخر. و مرکبات و سایر اشجار در باغش مغروس و به اسلوب خوب و مرغوب [است]. اطراف عمارت خیابان‌ها که مستغنی از توصیف و تعریف است واقع شده. از سبز میدان مذکور که داخل بحرالارم می‌شوند باید از روی پل چوبی عبور نمود داخل عمارت دولتی شد که دویست و پنجاه قدم طول و شش قدم عرض و پایه‌هایش از آجر است. در زمستان میان این اصطخر مرغابی و سایر طیور بسیار است که شکار می‌نمایند. چون این بنده درگاه مکرراً این عمارت را دیده و نقشه برداشته، شرحش در روزنامه علیحده مرقوم گردیده.

ملاحظه: در جلوس سلطنت ابد مدت در جنب شمالی بحرالارم کارخانه قندریزی بنا گردیده و اسباب این کارخانه را از خارج آورده و از شکر مازندران قند بسیار اعلا هم ریختند ولی حالا از این صرافت دولت افتاده است.

اطراف بارفروش

(۱۷۴) علی‌آباد در جنوب سی درجه تقریباً به طرف مشرق بارفروش به مسافت سه ساعت و نیم واقع و از علی‌آباد هم تقریباً تا ساری همین قدرها مسافت دارد که از خیابان شاه عباسی می‌روند.

(۱۷۵) طرق اطراف بارفروش: راه ساری همانست که ذکر شد. از طرف جنوب بارفروش تقریباً به مسافت پنج ساعت که جنگل و باتلاق است تا شهر آمل فاصله دارد و از آمل از راه هراز که جاده دولتی ساخته‌اند به دارالخلافه طهران می‌روند.

(۱۷۶) از طرف شمال راهی از میان جنگل به طرف بندر مشهدی سر دارد که به مسافت سه ساعت می‌روند که از این بندر که در ساحل بحر خزر است به فرنگستان و

ولایات دیگر سفر کنند. همه جا باتلاق و جنگل و رود بابل در طرف چپ جاده به اتصال و انفعال واقع و ماهی این رود آلد (لذیذتر) ماهی رودهای این اطراف است. از بندر مشهدی سر داخل بحر خزر می‌گردد و بزرگترین ده این امتداد قریه پازوار و کتان آن [را] اعلا می‌یابند. رود هراز از غربی، رود تالار از شرقی این بندر به فاصله سه ساعت و یک ساعت به بحر خزر می‌ریزند.

(۱۷۷) قلّه دماوند در طرف جنوب سی درجه به طرف مغرب بارفروش واقع است، چون انحراف قبله بارفروش از نقطه جنوب به سمت مغرب تقریباً و نزدیک به امتداد همین قلّه دماوند است.

دقیقه: اراضی لم یزرع در جنگل‌های اطراف مشهدی سر و غیره بسیار است که علف سرخس که به اصطلاح مازندرانی چماز نامند بسیار بلند روئیده و مأمن ببر و پلنگ در میان این علف‌ها می‌باشد.

(۱۷۸) در بندر مشهدی سر مرحوم پاشاخان امین‌الملک^۱ کاروانسرای خوبی ساخته اما ناتمام است.

(۱۷۹) چراغ برای هدایت کشتی‌ها شب‌ها در این بندر بالای برج روشن می‌نمایند.

(۱۸۰) در جنوب شرق مشهدی سر به بعد ربع ساعت امامزاده ابراهیم ابوجواب مدفون، صحن و سرا و باغ بسیار مصفاً در مکان بسیار باشکوهی اتفاق افتاده گنبدش مخروط مصلع، اطرافش باغ. در این سنوات الله‌قلی‌خان تعمیر بسیار خوبی از این امامزاده کرده است.

(۱۸۱) در جنوبی این امامزاده خواهرش^۲ سکینه خاتون به بعد دویست قدم مدفون، روضه دارد.

از تهران تا فیروزکوه

(۱۸۲) بیان سیاحت از دارالخلافه این بنده به نحو اختصار از راه فیروزکوه تا ساری.^۳

۱. پاشاخان امین‌الملک ابتدا از پیشخدمت‌های خاصه ناصرالدین شاه محبوب می‌شد. در سال ۱۲۸۸ پیشکار کامران میرزا نایب‌السلطنه وزیر تهران شد. وی از این سال تا پایان عمر وزیر عدلیه بود.

۲. اصل: خواهرش.

۳. [حاشیه:] همه جا که فرسخ می‌نویسم یک ساعت و نیم تقریباً یک فرسخ است.

(۱۸۳) از طهران به قدم کاروان دو ساعت و نیم به طرف شمال و مشرق که حرکت می‌کنند به سر دو راهی می‌رسند؛ دست چپ به لواسان و دست راست به جاجرود می‌رود. از این دو راه یک ساعت هم که بگذرند وارد کاروانسرای سرخه‌حصار می‌شوند که به تازگی عمارت عالی دولتی ساخته‌اند. از سرخه‌حصار دو ساعت از میان دره که عبور نمایند وارد رباط متصل به رود جاجرود می‌شوند که پل آجری و چند باب خانه رعیتی دارد و این راه آب و آبادی بجز سرخه‌حصار از دارالخلافه دیگر ندارد. میان جاده اطراف سرخه‌حصار برای عبور کالسکه ریگ ریخته‌اند و سمت راست جاده کاروانسرای استلک است. استلجک که فارسی استخرک باشد یعنی استخر و برکه کوچک آب و ...^۱ و در استلک استخر کوچک آبی موجود است. کوهستان اطراف این راه چون قرق^۲ دولتی است شکار کوهی بسیار دارد.

تبصره: چون بنده به تفصیل مجری جاجرود را دیده و نقشه^۳ کشیده‌ام جاری ساختن آب جاجرود به دارالخلافه چندان اشکال و خرج ندارد.

(۱۸۴) جیلارد معرب گیلارد: در سمت مشرق سی درجه به طرف شمالی رباط جاجرود به مسافت هشت ساعت و نیم تقریباً واقع گردیده که چهار ساعت الا ربع که می‌گذرند به قریه بومهند (بومهن) می‌رسند. قدیم بامهن می‌نامیدند. قریه رودهند در مشرق بیست درجه به سمت شمال بومهند به فاصله سه ربع ساعت کنار جاده مشاء کائن است، که از این قریه راه هراز و فیروزکوه از هم جدا می‌شود. بقعه در بومهن از فرزندان امام موسی کاظم بوده است. می‌گویند ارتفاع بومهن از سطح تهران چهارصد ذرع است.

(۱۸۵) و در بین این راه آب و آبادی بسیار دارد که در روزنامه مبسوط به عرض رسانیده.

(۱۸۶) دماوند در شمال قلعه میرزاجعفر معروف به جعفرآباد به بعد سه ربع ساعت واقعست. در جنوب بیست درجه به سمت مغرب عینه‌ورزان به مسافت دو فرسخ کیلان

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. اصل: قورق.

۳. در این نسخه خطی نقشه‌ای ملاحظه نشد.

و از کیلان یک فرسخ که می‌گذرند به ده ساران (سارون) می‌رسند که قیصی خوب معروف به وفور دارد. دماوند به سرداری سعید بن عاص در سال ۲۹...^۱ در خلافت عثمان فتح کردند.

(۱۸۷) در شرق قلعه میرزاجعفر به مسافت چهار ساعت قریه عین‌ورزان (عینه‌ورزان) مشهور به آینه‌ورزان واقعست. این راه آب ندارد، مسطح است. امامزاده عبدالله برادر حضرت امام ثامن در این قریه مدفون [و] بارگاه دارد.

(۱۸۸) در جنوب قلعه میرزاجعفر به فاصله ربع فرسخ قلعه علی‌آباد قاسم‌خان وراء کوه واقع شده است و در این کوهستان شکار فراوان است.

(۱۸۹) قریه سیدآباد در مشرق عینه‌ورزان به فاصله سه ساعت و نیم موضوع و راهش هموار است. در بین راه دهات جابون (جابان) و سریندان و غیره واقع گردیده...^۲ و در سمت چپ جاده منفصلاً و متصلاً کوه واقع است. در مشرق بیست درجه به طرف جنوبی سیدآباد قریه کلاک به بُعد یک فرسخ در میان تنگه واقع گردیده، از آب دلی‌چای مشروب و این دو قریه متعلق به سادات ذوالعز و الاحترام است.

(۱۹۰) ده امین‌آباد در مشرق سیدآباد به بُعد سه ساعت و نیم کاروان موضوع است که دو فرسخ از سیدآباد می‌گذرند به دلی‌چای (رود دیوانه) که از مومج از شمال جنوب تقریباً جاریست می‌رسند. رباطی گلی کوچکی هم دارد. امروز که چهارشنبه سیم شهر صفرالمظفر ۱۲۹۹ است این رود قریب دو سنگ آب دارد.

(۱۹۱) مومج: در راست شمالی سیدآباد به بُعد یک فرسخ به خط مستقیم و دو فرسخ به راه منحرفی که دارد واقع است. پنج قریه متعلق دارد: قریه کهنک در مغرب بیست درجه به شمال کاروانسرا دلی‌چای به بعد نیم فرسخ واقع، یک فرسخ هم که از این قریه بگذرند به مومج می‌رسند.

(۱۹۲) جبال این حول و حوش تک تک از اشجار کاج جنگلی دارد.

(۱۹۳) از دلی‌چای تا قریه امین‌آباد دو ساعت راه است که فراز و نشیب بسیار دارد. در امین‌آباد بسیار لازم است که رباطی ساخته شود.

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. چند کلمه محو است.

(۱۹۴) فیروزکوه: راست مشرق امین‌آباد تقریباً به مسافت پنج ساعت کائن است و از امین‌آباد تا رود نمرود سه ساعت و راهش سراسیب است، اما از این رود الی فیروزکوه راهش هموار است. طرف راست جاده متصلاً کوه است.

(۱۹۵) در جنوب ده درجه به مشرق امین‌آباد به بُعد دو فرسخ در پشت کوه بلوک هبلرود^۱ واقع شده. که میوه‌جات بیلاقی از هر قبیل دارد.

(۱۹۶) در جنوب بیست درجه به مغرب امین‌آباد به بُعد چهار فرسخ تقریباً حسن‌آباد که معدن نمک و گچ است واقع شده. دو رود دلی‌چای و نمرود در حسن‌آباد مخلوط گردیده به خوار می‌رود.

(۱۹۷) راست شمالی امین‌آباد به بُعد یک فرسخ به خط مستقیم قریه ورس‌خواران که جزء بلوک قرن‌چای است واقع و چشمه بزرگی که چشمه «فخرزنده» نامند آب گوارای خوبی دارد در این قریه است. به قرن‌چای تابستان از امین‌آباد از این ورس‌خواران می‌توان رفت ولی در زمستان به واسطه برف و بوران امکان ندارد. در مشرق بیست درجه شمالی امین‌آباد به بُعد سه فرسخ قریه طارس که از توابع فیروزکوه است واقع شده.

(۱۹۸) ما بین مغرب و شمال امین‌آباد به بُعد سه فرسخ قریه ارجمند که قدیم پای‌تخت حکام فیروزکوه بوده و در جزء بلوک قرن‌چای است واقع گردیده. کوهستان اطراف فیروزکوه شکار کوهی بسیار دارد.

(۱۹۹) قصبه فیروزکوه در میان کوه واقع، محتمل است که این قصبه از بنای فیروز ساسانی باشد چنانچه قلعه در بالای کوه میان قصبه^۲ بالفعل موجود و پیداست و ارتفاع این کوه بیش از پنجاه شصت ذرع به نظر نیامد.

(۲۰۰) این قصبه بازار و دکاکین و حمام و خانه بسیار دارد اما کاروانسرائی که منزلگاه مسافرین باشد به هیچ‌وجه ندارد لهذا به مسافرین بسیار بد می‌گذرد. امامزاده [ای] دارد مشهور به امامزاده اسمعیل از اولاد امام هفتم علیه‌السلام و معصوم‌زاده

۱. امروزه به صورت «حبل‌رود» نوشته می‌شود.

۲. [حاشیه:] جنوب و شرقی فیروزکوه [قریه‌ای که] سمت شرقی چمن واقع است از بلاد قدیمه و الحنیفه یکی از مستحکمات محسوب نمود که اغلب در شدايد حکمرانان آن نواحی به این شهر پناه آورده و چون داخل در تنگه فیروزکوه می‌شده‌اند خود را محروس و در حصن حصین می‌شدند.

دیگر[ی] در این قصبه مدفون است مشهور به خاتون قیامت خواهر حضرت امام ثامن علیه السلام و نیز بقعه دارد که می گویند دو امامزاده شبی و شب^۱ مدفونند.

(۲۰۱) در این قصبه رودی جاریست که از سه رودخانه است که دو فرسخ و ربع می رود که به رود نمرد مخلوط گردیده مخلوطاً به ده انزها که از دهات هبلرود است گذشته و از این ده سه فرسخ تقریباً که می گذرد به حسن آباد و بعد به خوار می رود و یک سرچشمه رود فیروزکوه از ییلاق ساواشی که شکارگاه دولتی است می باشد. وجه تسمیه رود فیروزکوه ...^۲ است و سرچشمه دیگری از ییلاق گورسفید دارد. راه حسن آباد و خوار از کنار همین رود است.

در راه سوادکوه

(۲۰۲) بین شمال و مشرق فیروزکوه قریه سرخه رباط که از قراء سوادکوه است به مسافت هفت ساعت واقع. اجمالی از تفصیل این راه از این قرار است که یک ساعت از این قصبه دور می شوند به چمن فیروزکوه می رسند، دو ساعت هم از میان چمن می گذرند دیگر چمن تمام، رباط مخروبه دارد که از این رباط خرابه به بعد در طرفین جاده کوه های کوتاه واقع گردیده. از این رباط مخروبه تا سر گدوک فیروزکوه یک ساعت و بیست دقیقه فاصله دارد اما چون بین این دو رباط که یک ساعت و بیست دقیقه است ماهر است، در زمستان اکثر اوقات کولاک مهلک دارد. بعضی از جاهایش هم پرتگاه است. بلکه فیروزکوه میاه گوارا دارد اما در خاک مازندران که این میاه می گذرد به واسطه جریان از زیر شلتوک، بسیار بد بوده و گوارا نیست. رباط سر گدوک شاه عباسی فی الجمله تعمیر لازم دارد. این گدوک حد وسط^۳ بین فیروزکوه و سوادکوه می باشد و از این گدوک پنج ساعت که می روند به قریه دو آب رسند و از دهنه همین گدوک رود تالار کم کم احداث می شود و رودهای بسیار از اطراف داخلش می شود که ذکرش مورث اطناب است و از این گدوک که سرازیر می شوند جنگل و قشلاق [یعنی]

۱. اصل: شبیر و شبیر

۲. گوشه برگ کاغذ برش خورده و چند کلمه محو شده است.

۳. اصل: وسد. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

رحلت الشتاء و الصيف متحقق است. آن طرف گدوک در کمال سختی سرما و برف و بدون اشجار، این طرف گدوک جنگل و در کمال اعتدال است هوا، که در روزنامه مبسوطه خود تفصیل اشجار و اثمار جنگلی و غیره که در تصور منافع دولت از هر بابت شده عرض گردیده است.^۱

از سوادکوه تا ساری

(۲۰۳) از رباط شاه عباسی بالای گردنه فیروزکوه سرازیر می‌شوند، در اول راه طرف دست چپ قطعه سنگ بلندی از کوه پیش آمده به عابری سبیل صدمه می‌زند که بریدن و شکستنش لازم است.

(۲۰۴) دقیقه: از دامنه همین گدوک بعضی چشمه‌های کوچک به هم مخلوط شده، احداث رود کوچکی می‌شود. یک ساعت سه ربع که از رباط گدوک می‌گذرند رود عباس آباد از غرب داخل این رود تالار شده، از عباس آباد هم که یک ساعت می‌گذرند باز از اطراف غرب رود سرخه رباط داخل تالار شده و از سرخه رباط تا قریه دواب بالا نیم فرسخ است. نهر ده دواب بالا از نیم فرسخی در «میان‌ده» مخلوط به تالار شده و نهر شه‌میرزاد سمنان از نیم فرسخی شرقی ده «دواب» از بیلاقات سوادکوه و شه‌میرزاد است. بین شمال و مغرب ده «دواب» به فاصله هشت فرسخ قریه جیرات^۲ سوادکوه که از معتبرترین دهات این بلوک است واقع شده.

(۲۰۵) ده زیراب تقریباً در شمال ده درجه به سمت مغرب دواب به بُعد هفت ساعت در کنار رود تالار واقع گردیده که عبور از میان دره ماهر است و بعضی جاهایش نیز پرتگاه است.

(۲۰۶) از دواب دو فرسخ که می‌گذرند به قریه زانده (اذان‌ده) که در شرقی تالار واقع است می‌رسند که در مقابل این قریه در طرف غربی ده شور مست است.

۱. [حاشیه:] ریاست فیروزکوه قبل از سلطنت شاه شهید تاکنون همه وقت با خانه‌زاده از جندی‌ها بوده که میرزا کریم‌خان سرتپ و رئیس فوج [۹] مبارکه ناصری از این سادات است که می‌گویند اجداد آنها امامزاده یحیی است که در «هرآنده» که یکی از دهات فیروزکوه است مدفون است.

۲. مقصود قریه «چرات» است.

(۲۰۷) ... 'ساعت الاربع از دوآب که از خیابان شاه‌عباسی از میان جنگل و دهات که می‌گذرند در طرف چپ جاده متصلاً امامزاده شورکو^۲ مدفون و بارگاه دارد. ده زیراب خیلی آباد و مثل سایر دهات مازندران عبارت از خانه‌ها و زراعاتی است که در میان جنگل فاصله به فاصله واقع گردیده.

(۲۰۸) از زیراب تا هفت تن تقریباً به مسافت از دوآب تا زیراب است و از هفت تن تا قریه بشل یک ساعت راه است و رود تالار در چپ خیابان به اتصال و انفصال همه جا واقع شده. به این تفصیل نیم‌ساعت که می‌گذرند طرف چپ رود تالار که چپ خیابان است امامزاده عبدالحق مدفون، گنبد و بارگاه و باغ باصفا و دستگاه خیلی عالی دارد. دو ساعت و نیم از زیراب که دور می‌شوند به بالای کوهی می‌رسند که خیابان شاه‌عباسی مشهور به سرکلا و بن‌کلا است که باتلاق عظیم و پرتگاه مهیبی است به مسافت دو ساعت الی پل خارخن. اگرچه این خیابان را با سنگ‌های بزرگ فرش کرده‌اند اما عبور از روی این سنگ‌های صاف لغزنده بسیار صعب و صاف و باخطر است، زیرا طرف چپ خیابان به ارتفاع زیاد رود تالار واقع است که پرتگاه عظیمی است و طرف راستش کوه بسیار بلند جنگلی واقع و از اطراف از کوهسار آب به میان خیابان جاری. وای در هنگام بارندگی و زمستان عبورش از جان‌گذشتن است، چنانچه ذکرش بیاید. قدیم جمع این آب‌ها که از کوه به میان خیابان الان جاری است از همان بالای کوه سوراخ کرده بودند که از آن سوراخ‌ها از زیر خیابان تا رود تالار که سوراخ بوده و داخل رود تالار می‌گردیده. و ساختن این دو ساعت راه از کارهای فوری است. دقیقه: چنین نیست که این راه از قدیم به این طور صعب‌العبور بوده بلکه در کمال استراحت بعکس حالا ساخته بودند؛ یعنی این احجار بزرگی که الآن باید از بالایش عبور نمود برای استحکام خیابان فرش کرده بودند و بالای آن را شن ریخته و شوسه^۳ کرده بودند چنانچه تفصیلش را بعد عرض می‌نماید، که الآن هم راه شوسه خوب فرنگستان بهتر از این خیابان نیست.

۱. یک کلمه ناخوانا

۲. مقصود «امامزاده شورمست» است.

۳. اصل: شسه. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

(۲۰۹) خیلی تعجب است در این دو ساعت راه میان جاده آن قدر که از سنگ‌های صاف کوچک که ریخته عابری سبیل اذیت می‌کشند از چیز دیگر نمی‌کشند. برچیدن آنها کار صد نفر عمله در ده روز است. بعد از آنکه به این زحمت این دو ساعت خیابان طی می‌شود باید از رود تالار که عرضش بسیار قلیل و سرعت آبش بسیار جریان دارد باید در کمال خوف و خطر که تا کفل^۱ اسب میان آب است عبور نمود. با اینکه خیابان خشکی واسعی دارد که خر و بنده و مخارجش ده تومان نمی‌شود ترک کرده‌اند ناچار از همچو راه سختی می‌روند. در بهار قطعاً مال و بار را آب می‌برد.

(۲۱۰) پل خارخن را حسب الامر اعلیحضرت قدر قدرت سنه هزار و [دویست و] نود [و] شش نواب نور دهر میرزا پسر مرحوم ملک‌آرا قدیم که حاکم مازندران بوده به استاد آقابرار نوائی مقاطعه داده و ساخته که یک چشمه بزرگ در وسط و دو چشمه کوچک در طرفین آن دارد و همین پل حد وسط میانه سوادکوه و مازندران است و از پل خارخن تا بشل یک ساعت و نیم تقریباً راه است و رود اوتی جن یک ساعت فاصله از پل خارخن از دست راست داخل تالار می‌شود و بشل از دهات شیرگاه و در جنب تالار است. از این پل به بعد خیابان خشک و بسیار باصفا و حضرت و صفا و خوش منظر است. رودی که از زیر این پل جاریست از بلوک کسلون هزارجریب جاری و مخلوط به تالار می‌گردد.

(۲۱۱) از پل خارخن به بعد چون کوه‌ها از خیابان خیلی فاصله بهم می‌رساند و زمین پهن است، و رود تالار از میان آن جاری و جنگل‌ها با هر قسم از اشجار در اطراف بسیار با حضرت و صفا و منظر اعلا دارد چشم از مشاهده‌اش سیر نمی‌شود. سمت راست پل خارخن به بعد یک میدان امامزاده مدفونست.

دقیقه: دولت باید قدغن فرماید که صاحبان املاک خیابان قدیم را بسازند که همه خرابی خیابان به واسطه زراعت وارد آمده.

(۲۱۲) شهر ساری در شمال بشل تقریباً به بُعد شش ساعت واقع گردیده و مطلقاً در مازندران فرسخ که می‌گویند منظور حرکت یک ساعت کاروان است که گویا از عهد

شاه عباس صفوی معین شده است و یک ساعت [و] نیم یک فرسخ شش هزار ذرعی شاهی است یعنی به قدم معتدل کاروان.

(۲۱۳) در شمال سی درجه به طرف مغرب بشل تقریباً علی آباد به فاصله دو ساعت و نیم کائن است.

(۲۱۴) بلده بارفروش در غربی شمالی بشل به بُعد شش فرسخ که هشت ساعت است واقع است.

(۲۱۵) بلوک هزار جریب که هزاره جریب هم قدیم می نوشتند به طرف مشرق بشل کائن است.

ملاحظه: از پل خارخن تا پل شهرود^۱ که تا قریه بشل دو میدانست محلات شیرگاه محسوب می شود و از پل شهرود به بعد داخل هفت تن تا ده ارته که تا پل شهرود سه ساعت است به حساب می آید و از ارته به بعد خاک ساری است.

تبصره: خیابان ساری و بارفروش و فرح آباد و اشرف و استرآباد و غیره کلاً شاه عباس به اسلوب هندسه در کمال خوبی بنا فرموده که اربابان املاک به سبب زراعت خراب کرده اند. حسب الامر دولت باید کمافی السابق بسازند که مسافری آن قدر به هلاکت نیفتد.

از بومهن تا آمل

(۲۱۶) سیاحت این بنده از دارالخلافه تا آمل: از راه هراز به آمل چون نسبت به دارالخلافه در سمت شمال و مشرق اتفاق افتاده لهذا بیان انحراف هر منزل را نمی کنیم و چون بیان تا بومهند را هم کرده ایم تکرار نمی کنیم. بومهند رودی دارد از شمال به جنوب جاری و داخل جاجرود می گردد.

(۲۱۷) از بومهند نیم فرسخ که می گذرند جاده دو شعبه می شود؛ جاده طرف راست به دماوند و فیروزکوه و از دست چپ نیم فرسخ که بگذرند به ده رودهند می رسند. از رودهند یک میدانی که می گذرند داخل دره قریه آه می شوند که بسیار باصفا و باغات متصله به هم و آب جاری و چمن در آنجا موجود است و در یک امتداد چهار قریه به

۱. مقصود پل «شاهپور» امروزی است.

همین اسم موسوم و در طرف یمین جاده موضوع است. از این قراء که بگذرند به اول گدوک مشهور به اوزنه می‌رسند که رودخانه آن از سمت یسار از ییلاق لار جاری و از ده مبارک‌آباد که در یسار گدوک متصلاً واقع شده عبور نموده داخل ده آه گردیده، پس از مشروب نمودن آن دهات به بومهند جاری و به جاجرود می‌ریزد.

(۲۱۸) از گدوک اوزنه که می‌گذرند به کاروانسرا مشاء می‌رسند که مسافت رودهند تا این کاروانسرا یک فرسخ و ربع و ساختن گدوک اوزنه چندان مخارج ندارد.

(۲۱۹) کاروانسرا مشاء پای کتل امامزاده‌هاشم واقع گردیده، از این کاروانسرا به قدر ربع فرسخ که به کوه صعود نمایند به بالای کتل می‌رسند که حضرت امامزاده هاشم در این قله مدفون و اطاق و گنبدی دارد. بسیار لازم است اقلأ شب‌های جمعه در بالای گنبد این امامزاده عظیم‌الشان چراغی روشن نمایند که مردم دماوند و اطراف از مسافت خیلی بعیده که ببینند توجه خاصی به این حضرت نموده، از صمیم قلب به دین و دولت اسلام دعا و ذکر خیر نمایند و یک شکوه بسیار بزرگی دارد.

(۲۲۰) ژنرال کاستیگر مهندس از امامزاده مشاء که پای کتل است تا این امامزاده سه هزار ذرع است به اسلوب هندسه ساخته است اما خیلی با پیچ و خم و بی‌قاعد.

(۲۲۱) از امامزاده‌هاشم ربع فرسخ که می‌گذرند به تنگه نعل‌شکن و بعد به تنگه سعیدک که متصل به او است می‌رسند. از سعیدک که سه ربع فرسخ بگذرند به رباط شاه‌عباسی پلور که قدیم پلور می‌نامیدند وارد می‌شوند. از رباط پلور تقریباً هزار قدم که می‌گذرند به پل پلور می‌رسند که بر روی رودخانه که از چهل چشمه لار جاریست ساخته‌اند. این رود به قریه اسک و از آنجا منتهی به هراز می‌شود. از رباط پلور تا قریه اسک یک فرسخ و نیم و مابین این دو نقطه گدوک کیاراه واقع شده که قله‌اش بسیار بلند و مشرف بر رودخانه هراز و تقریباً نزدیک به عمودی است. عبور از این گدوک و از این راه مطلقاً بسیار سخت بوده بلکه از دارالخلافه الی آمل از این نقطه صعبتر نبوده و از قریه اسک تا قریه رینه نیم فرسخ است.

تنییه: این بنده درگاه سده هزار و دویست و نود هجری با فوج دماوندی در خدمت جناب حسنعلی خان امیرنظام گروسی این دو فرسخ راه را با دو هزار تومان مخارج در

دو ماه چنان ساخته که در قوه‌ی احدی تا حال که در ایران بلکه در فرنگستان هم نبوده که با این وجه قلیل بهتر از این راه به این ارتفاع را انحطاط معتدل و ترازو کرده بسازد. (۲۲۲) از رینه که در دامنه کوه دماوند است تا شنگولده^۱ یک فرسخ و نیم و از شنگولده تا رباط کهرود دو فرسخ و نیم و از رباط کهرود تا پل لاش^۲ که آخر خاک لاریجان و اوّل جنگل و ابتداء خاک آمل است سه فرسخ، از پل لاش تا پرسپ یک فرسخ و از پرسپ تا اوّل بند چاقانی تقریباً یک فرسخ، از بند چاقانی (چاه خانی) تا قریه هلامه‌سر قریب دو فرسخ و از هلامه‌سر تا بلده آمل قریب یک فرسخ باتلاق بوده، از کیاره به بعد را ژنرال کاستیگر مهندس و ذوالفقارخان و میرزا نظام مهندس ساخته‌اند.

پس از این بیان معلوم شد از دارالخلافه الی بلده آمل بیست و چهار فرسخ و نیم؛ نه فرسخ از دارالخلافه تا پای کتل امامزاده‌هاشم، پانزده فرسخ و نیم دیگر از پای کتل الی آمل است که تفصیلش در روزنامه مبسوطه عرض شده. در این کتابچه منظور بسط نیست اما از قراری که معلوم شد این پانزده فرسخ و نیم راه را مأمورین بیش از هفتاد هزار تومان از دولت تنخواه برای ساختن آن گرفته‌اند. چنانچه عرض شد دو فرسخ از این پانزده فرسخ و نیم را که از همه این راه سخت‌تر می‌شود و تصور ساختنش از برای آن مأمورین محال، این بنده در کمال سهولت در دو ماه به دو هزار تومان در نهایت خوبی ساخت، با اینکه به همه مزدورین هم زیاده از قرار معمول اجرت می‌داد. چنانچه الآن هم که مأمور ساختن قلعه‌جات میانکاله مازندران می‌باشد مخارجی که سایر مأمورین تا حال از دولت برای ساختن دو قلعه پلنگان و سرّک گرفته‌اند بیش از هشتاد هزار تومان در مدت بیست سال بوده و دو سال است که این بنده با هشتصد تومان بهتر و بافایده‌تر از آن هشتاد هزار تومان خدمت کرده است.

از جلوس سلطنت تا حال فدوی مشغول خدمت بوده و اصلاً به خیال مداخل و خرج دولت و گرفتن منصب بعکس همقطاران نبوده که بجز تن‌پروری و خرج دولت اصلاً کار دیگر نداشته، بلکه فدوی به همان مواجب طفولیت که در مدرسه مبارکه داشته باقی مانده، یعنی استدعای اضافه آن را نکرده بلکه بر خود حرام می‌دانسته که در

۱. امروزه به صورت «شنگلده» هم نوشته می‌شود.

۲. لپاش امروزی.

ازاء کدام خدمت بیش از این مواجب بگیرد. کمال فخر را هم می‌نماید که این مدت به دولت و ولی نعمت خود خدمت کرده.

از ساری تا اشرف

(۲۲۳) اجمالی از سیاحت بنده درگاه از ساری از طرف نکاء به سرحد میانکاله: قریه سورک در بین شمال و مشرق ساری به بعد دو ساعت و ربع واقع است. چنانچه ذکر شد از ساری تا اشرف و استرآباد و فرح‌آباد و غیره خیابان شاه‌عباسی است که به واسطه عدم مراقبت و زراعت خرابی به هم رسانیده حسب‌الامر باید بسازند.

(۲۲۴) از بلده ساری یک میدان که دور می‌شوند به پل تجن می‌رسند که چشمه دارد، یکی از آن چشمه‌ها خراب. این بنده درگاه برآورد مخارجش را نموده و به دارالخلافه فرستاده.

(۲۲۵) از پل که می‌گذرند ابتداء در سمت راست خیابان قریه آزادگله امامزاده دارد مشهور به امامزاده عباس. بعد از امامزاده قریه ذغال‌چال و بعد ده هیولا، بعد قریه سمسکنده که بزرگترین قراء این حدود است و بعد قریه بادل، بعد ده انجیلی نسوم^۱، بعد قریه سورک است. سوای سورک باقی دهات مذکوره در طرف چپ خیابان واقع است.

دقیقه: انجیلی^۲ به زبان مازندرانی عبارت از درخت جنگلی است که هیزم و ذغالش دوام نموده ثمری شبیه به قهوه دارد. نسوم جایی را گویند که آفتاب نگیرد.

(۲۲۶) سورک نهري دارد که بالایش پل کوچکی بسته‌اند. مصب^۳ این آب و همه میاه این حدود بحر خزر[است] و بیان می‌شود.

(۲۲۷) از ساری تا اشرف و میانکاله همه جا مرغزار و جنگل و در راست خیابان کوه مشجری واقع گردیده که این کوه تا کوهستان شاهرود دارد چنانچه ذکرش شد. و منظور از عرض این کتابچه فقط اشاره از اماکن سیاحت خود می‌باشد نه اطاله والا از روی روزنامه خودم باید دفترها نوشته شود.

۱. امروزه «انجیل نسام» گفته می‌شود.

۲. انجیلی: نام درخت جنگلی با نام علمی Persica - Parrotia

(۲۲۸) بین شمال و مشرق سورک پل نکاء واقع شده و تقریباً از پل تجن پهلوی ساری تا ده سورک مساوی از سورک است تا پل نکاء. به این تفصیل از سورک ربع فرسخ که می‌گذرند به قریه اسرم که در سمت راست خیابان متصلاً واقعست می‌رسند. از اسرم نیم ساعت که تقریباً می‌روند طرف دست چپ در جنب جاده قریه نودهک واقع گردیده، از نودهک نیم‌ساعت که می‌گذرند به امامزاده نکاء که طرف راست خیابان متصلاً در دامنه کوه مشجری کائن و اطرافش قبرستان است می‌رسند. این امامزاده مشهور به امامزاده حمزه از اولاد امام هفتم علیه السلام. ده بزرگی هم مشهور به نکاء که خالصة است دارد.

(۲۲۹) از پل نکاء تا قریه چاله‌پل^۱ یک ساعت مسافت دارد و این قریه ملکی میرزامحمدخان سرتیپ کلبادی است.

توضیح: پل نکاء دو چشمه که تقریباً پنجاه قدم طول و هفت قدم عرض در سته هزار و دویست و هفتاد و هفت گویا مرحوم رضاقلی‌خان کلبادی از مال‌الوصایه برادرش مرتضی‌قلی‌خان کلبادی ساخته‌است و منبع آب نکاء از غرب کوه شمشیر بُر که سه منزل تا پل بعد دارد جاریست و از پل نکاء تا بحر خزر که تقریباً چهار ساعت راه است، از نزدیکی قریه نوذرآباد که تا دریا نیم ساعت مسافت دارد به دریا ریزد و آب دهات قره‌طغان و غیره از همین رود هر کدام بندی علیحده از این رود دارند.

(۲۳۰) بلده اشرف تقریباً در مشرق چاله‌پل به بعد سه ساعت و نیم واقع و از پل تجن تا پل نکاء به قدر مسافت از پل نکاء است تا بلده اشرف و همه‌جا در طرف راست خیابان کوه مشجر و جنگل و مرغزار و اراضی باشکوه و حضرت که توصیفش به وصف نباید واقع گردیده به این تفصیل؛ از ده چاله‌پل یک ساعت می‌گذرند به چشمه [ای] می‌رسند که به قدر ربع سنگ در غیر بهار و نیم سنگ در بهار آب شوری دارد. در سمت راست در دامنه کوه متصل به خیابان است. از این آب زراعت و برای بعضی امراض استحمام نمایند و کوه مجاور این چشمه از سنگ سفید. می‌گویند شاید در این کوه معدن کبریت و نمک باشد.

(۲۳۱) انشاءالله به فرصت از روی تحقیق معادن و سایر اطلاعات لازمه که در مازندران به هم رسانیده، بعد از دیدن عرض خواهد شد.

(۲۳۲) از این چشمه به قدر یک میدان که می‌گذرند طرف چپ خیابان متصلاً قریه کلت واقع که از پل نکاء تا این قریه کلت را قراطغان نامند. امتدادش تا کنار مرداب میانکاله که بندر استرآباد است واقع گردیده.

(۲۳۳) از کلت پس از یک میدان که دور شوند طرف راست خیابان متصلاً در دامنه کوه قریه رستم‌کلاء که از دهات معتبر اشرف است واقع شده و از رستم‌کلاء کمتر از یک میدان که دور شوند، طرف راست خیابان بلافاصله نصف میدان ده گرجی محله است که با رستم‌کلاء وصل است. و متصل به گرجی محله سمت راست خیابان به اتصال قریه کوهستان است و از ده کوهستان تقریباً نیم‌ساعت که می‌روند طرف راست خیابان به بعد نصف میدان قریه تورجن در دامنه کوه واقع و از ده تورجن نیم ساعت که می‌گذرند در چپ خیابان متصلاً قریه زیروان واقع شده و از زیروان یک میدان که عبور کردند به قریه گرائیلی محله (گرائیلی اسم طائفه [ای] است که در ده چاله پل و اطرافش تا پل نکاء سکنی دارند نوکر ترک و کرد از همین طایفه‌اند) که در دو طرف خیابان متصلاً واقع است می‌رسند و از گرائیلی محله یک میدان که حرکت می‌کنند در سمت راست جاده تپه بسیار مرتفعی است، بالایش عمارت و باغ بسیار عالی که صفی‌آباد نامند از صفویه الآن موجود است که شرحش بیاید، ربع ساعت که از محاذی عمارت صفی‌آباد می‌گذرند از نهر آب برزو گذشته وارد بلده اشرف می‌شوند.

(۲۳۴) به غیر از رود نکاء در اطراف اشرف رود معتبر دیگر ندارد مگر آب قنات و نهر که ذکرش بیاید. مجرای جمیع میاه اشرف و منبعش از کوه جنوبی است که به طرف شمال جاری و [فاضلشان] به مرداب ریزد. از ساری تا پل نکاء را توابع ساری و از پل نکاء تا اشرف را توابع اشرف نامند.

(۲۳۵) می‌گویند طائفه گرائیلی را شاه شهید قاجار طاب‌شاه از شکی و شروان^۱ و کوکلان و غیره کوچانیده و بدین جا آورده است. فی‌الواقع هرگاه غیر از این باشد هیچ ملکی آباد نمی‌شود چنانچه بیست سال است دولت هفتاد هزار تومان برای سرحد میانکاله تنخواه داده، چون به اهل مازندران مرحمت گردیده به هیچ وجه کاری نکرده‌اند. هرگاه این تنخواه به این بنده درگاه داده می‌شد در میانکاله شهری بنا می‌کردم

که بهترین شهرهای مازندران باشد. حالا هم اگر این سرحد به ایل خارجی مثل عبدالملکی و غیره سپرده نشود امکان عقلی ندارد آباد شود زیرا سه سال است که بنده مأمور این خدمت شده، یک ساعت میرزا عموخان سرحددار قلعه سرئک در سر خدمت حاضر نبوده و در خانه‌اش خوابیده که نزدیک به سرحد است و عباسقلی‌خان سرحددار قلعه پلنگان نیز در قلعه حاضر نمی‌شود مگر وقتی مأموری به آن جا بیاید. و این قلعه را اسباب مداخله خود قرار داده‌اند، چنانچه هرگاه نوکر افغان در قره‌تپه ساکن نمی‌بود حالت قره‌تپه هم مثل میانکاله می‌بود. حالا افغان لابد است که از مکانی که نمی‌تواند برود آبادی نماید.

(۲۳۶) در اشرف [و] توابع شکارکوهی و دشتی از قبیل بز و گاو و شوکاء و خوک و خرس و ببر و پلنگ و قرقاول و مرغ‌آبی که پرلا نامند و طیور برّی و بحری بسیار است که منظور شرح اینگونه مطالب نیست. از ساری تا به اشرف خیابان شاه عباسی بوده تعمیر به هم رسانیده باید ساخته شود.

(۲۳۷) کوهی که در طرف جنوبی از ساری الی اشرف کشیده پشت آن کوه بلوک هزار جریب است.

(۲۳۸) در همه این دهات همه قسم از مرکبات و سایر ارتفاعات و میوه‌جات و هر قبیل زراعات عمل آید، اما اهالی مازندران غیر از زرع شلتوک اصلاً به خیال هیچ قسم از زراعت و فلاحت نمی‌باشند حتی صابون مازندران را از استرآباد و غیره می‌آورند.

ابنیه تاریخی اشرف

(۲۳۹) از شاه‌عباس جنت مکان در ممالک ایران ابنیه و عمارات عالیه و رباط و خیابان و غیره فراوان است من‌جمله در مشرق و جنوب بلده اشرف چشمه آبی به قدر یک سنگ از میان عمارت مسقفی می‌جوشد بدین جهت چشمه عمارت گویند و اطراف این عمارت باغ طرف جنوبش متصلاً کوه و فاضل این آب از طرف بندر شاه‌کله که تا بلده اشرف یک ساعت است به مرداب می‌ریزد و هرگاه این عمارت که زیاده از هزار تومان حالا مخارج ندارد تعمیر نشود مثل سایر عمارات منهدم می‌شود و بسیار افسوس دارد زیرا الان چنین عمارتی با صد هزار تومان در مدت ده سال امکان ندارد که ساخته شود.

(۲۴۰) از غرایب آنست که منبع این چشمه را از زمان شاه عباس جنت مکان الی الآن احدی از مهندسین و مأمورین و سیاحان ندانسته اند از کجا جاری است. می گویند هنگامی که سیل در اطراف اشرف جاری می شود آب این چشمه هم گل آلود می گردد زمان دیگر آب بسیار صافی دارد.

(۲۴۱) در غربی این عمارت باغ چشمه متصلاً بالای تلی عمارت عالی و باغ و حمام ساخته اند که تپه عمارت نامند و قدیم آب برزو که نهری است در جنوب میان اشرف بدین باغ می آمده و این عمارت باغ تپه سمت مغربش به باغ شاه که متصل به او است نگاه می کند و سمت شرقش که به قدر سه ذرع و نیم مشرف به باغشاه است به باغشاه ناظر است و به همین ارتفاع آبشار سنگی یکپارچه ضخیم دارد که آب از این آبشار به میان باغ شاه می ریخته و جدول دارد که بعد از بیست و پنج قدم از میان این جدول که می گذرد به حوض مثنی که در میان باغ شاه و هر ضلعش پنج قدم است جاری بوده. که از این حوض سرازیر به میان جدول گردیده به اطراف باغ و دریاچه جلو عمارت چهل ستون می رفته.

(۲۴۲) باغشاه عبارت از باغی است [که] از شمال به جنوب باغشاه چهارصد و پنجاه قدم و از شرق به مغرب دویست و بیست قدم که در میانش عمارتی دارد مشهور به چهل ستون که در این سنوات حسب الامر اعلیحضرت قدر قدرت بعد از سوختن تعمیر کرده اند. در این باغ همه جور مرکبات و سروهای عهد شاه عباس و غیره بسیار دارد و مستغنی از توصیف است و این عمارت چهل ستون باغشاه که رو به طرف شمال عمارت باغ^۱ و دریاچه بسیار بزرگ و فضای طرف جنوبی عمارت نیز باغ و جدول آب که منتهی به کوه کوتاهی مشجری خوش منظری می شود و در این کوه دره دارد که در فصل تابستان نسیم فرح آمیز می وزد چنانچه هوای بیلاق را دارد و از هر چهار طرف این عمارت که باغ است از آبشارها آب به ارتفاع پستی و بلندی زمین ها جاری و از فوارها آب ساریست و در هر مرتبه از مراتب این باغ در خیابان ها سنگ های بسیار بزرگ تراشیده از همان عهد

۱. [حاشیه:] این باغ که پنج ذرع گودتر از این عمارت است چهار خیابان وسیع تا به درب بزرگ باغ دارد که همه این خیابان آب نما و حوض های کوچک از سنگ خیلی اعلا فاصله به فاصله و مرتبه به مرتبه ساخته اند. چون عمارت در مرتبه بالا واقع شده که از چندین مرتبه از در باغ که داخل می شوند باید بالا بیایند تا به عمارت برسند. فی الواقع بسیار خوب طرح و مخارج کرده اند.

شاه‌عباس در سطح زمین نصب و از وسط دیوارهای این باغ کنک‌ها^۱ برای فوارهای آب میان حوض‌ها و جدول‌ها از کوه تراز و جاری کرده‌اند که هر ذی‌شعوری که داخل این عمارت می‌گردد و ملتفت بشود مات می‌ماند. می‌توان ادعا کرد که در دنیا بهتر از این بنا نبوده که هرگاه شرح بنویسم خیلی طولانی می‌شود.

(۲۴۳) طرف مغرب و جنوب باغشاه به اتصال عمارت سه مرتبه در کمال استحکام مشهور به عمارت صاحب‌الزمان بوده که نزدیک است به کلی منهدم گردد.

(۲۴۴) متصل به عمارت صاحب‌الزمان عمارت باغ خلوت سه مرتبه بوده. این هم خراب فقط حمام دائری باقی مانده است. آب برزو که بهترین آب اشرف و سبکترین آب این بلده است از میان این باغ جاریست. دیوارهای این باغ به قطر یک ذرع و نیم و در نهایت استحکام ساخته‌اند که اصلاً امکان ندارد به سهولت با کلنگ‌های فولاد خراب کرد. (۲۴۵) در سمت شمال باغ خلوت عمارت مشهور به باغ شمال سه مرتبه داشته که بالفعل رو به انهدام است.

تبصره: در بلده اشرف یک مسجد جامع قدیم و دو امامزاده دارد؛ یکی اسمش شاهزاده حسین و دیگری مسمی به امامزاده علی اصغر. این شهر محتوی حمام‌ها و عمارات و بازار است.

(۲۴۶) بیان عمارات اطراف اشرف: در مشرق بیست درجه به جنوبی اشرف تقریباً به بعد اشرف تا قریه زیروان ده، علی‌تپه^۲ واقع گردیده که نزدیک به سد عباس‌آباد است که شاه‌عباس ساخته و از بناهای مشهور روزگار است و از همین سد که زمستان آب پر می‌کنند در تابستان شلتوک شالی بسیار از این آب زرع می‌نمایند، منافع می‌برند. دکتر طلزن حکیم‌باشی مخصوص^۳ [وقتی] که بنده را اعلیحضرت قدر قدرت از مازندران به ییلاق نور احضار فرموده بودند، در اردوی قریه دونا نور مازندران خواهش نقشه اطراف اشرف و ساری و فرح‌آباد و میانکاله را نمودند که برای او بکشم. چون ناخوش

۱. کنک: احتمالاً چیزی شبیه به لوله‌های گلی.

۲. امروزه «التپه» گفته می‌شود.

۳. دکتر ژوزف دزیره طولوزان.

بودم بعد از رفتن به دارالخلافه نقشه [ای] که خواسته بود کشیده در کامرانیه به او دادم و جمیع اسامی آن نقشه را به فرانسه نوشته که خوب بر او واضح باشد.^۱

(۲۴۷) عمارات و باغات و خیابان‌ها و سایر سد و بناها که شاه‌عباس جنت مکان در مازندران فرموده‌اند هرگاه کرورات در سنوات متعدده مخارج گردد مشکل است باز به این استحکام این مأمورین متقلب بسازند.

(۲۴۸) در بین جنوب و شرق اشرف به بعد نیم ساعت ده پاسنگ واقع، ظروف سفالین را بد نمی‌سازند و در اشرف نیز ظروف میاه از قبیل تنگ و قوری و غیره را خوش لعاب سازند. هرگاه تشویق شوند خیلی ترقی می‌نمایند.

(۲۴۹) سابقاً ذکر شد عمارت صفی‌آباد در بالای تپه و تا بلده اشرف ربع ساعت مسافت دارد و این عمارت بالای تلی است که راهی از قدیم داشته که از پایین تا به اول عمارت به سه چم می‌آمده که امتداد هر چمی سیصد قدم که [در] مجموع نهصد قدم بوده است. و چنان انحطاط را به اعتدال میزان کرده بودند که سواره در کمال سهولت از پایین تا بالای عمارت از روی سنگ فرش می‌آمدند. اول این چم دیواری به قطر یک ذرع و نیم با سنگ و آهک دورادور این تپه ساخته بودند. دروازه عالی و بروج و قراول‌خانه و نقاره‌خانه و جای مستحفظین قلعه و همه ابنیه سلطنتی را دور تپه داشته که آثار همه ظاهر و هویدا می‌باشد و از این دیوار تا خیابان پایینی که جاده عمومی است به اشرف می‌رود چهارصد قدم که جمعاً هزار و سیصد قدم از خیابان تا در عمارت باغ صفی‌آباد است به انحطاط معتدل اما حالا خراب است همان عمارت بزرگ بالاآباد است که مربع؛ ضلع شمال و جنوب سی و سه ذرع و طرف شرقی و غربی دو ذرع بیشتر است و اطراف این عمارت که دو مرتبه بوده باغ بوده و حالا سبزی کاری می‌نمایند.

مخارج بسیار حسب الامر اعلیحضرت قدر قدرت به یکی از معمارهای بی‌انصاف برای تعمیرات آن چند سال قبل مرحمت گردیده. افسوس که معمار عوض تعمیر این عمارت تعمیر خود را کرده و هر قدر هم که مخارج از وجه دیوان در این عمارت نموده ضایع‌تر کرده مثلاً روی دیوار و جرزها را تراشیده و کاشی به آجر برای قشنگی چسبانیده. واضح است که کاشی به آجر نمی‌چسبد، در اندک زمان از روی آجر بر می‌گردد.

۱. این نقشه نیز بدست نیامد.

باری تفصیل این عمارت را باید بخصوص در کتابچه مخصوص به عرض حضور مبارک برسانم تا معلوم شود که همان قدرت سلطنتی است که توانسته چنین عمارتی در بالای چنین تپه به این طریق محکم بسازد. و در این عمارت که می‌ایستی دریای خزر و صحاری اشرف و اطراف را که نگاه می‌کنی [مثل] فضای این عمارت و دریاچه آن می‌بینی [که] چشم سیر نمی‌شود. دیگر آنکه حمام کوچک و بسیار خوبی دارد که اگر مخارج جزئی برای تعمیرش نشود منهدم و بسیار افسوس دارد و اصلاح مجرای آبش لازم است.

هر گاه فدوی فرصتی داشته باشد با سه هزار تومان چشمه عمارت و عمارت صفی آباد را می‌تواند خوب تعمیر نماید که به یادگار بماند. فی الواقع این عمارت دایر بشود کفایت از برای یک نفر سلطان مقتدری با همه اجزاء خاصه سلطنتی می‌نماید. گویا با روح و خوش منظرتر از این عمارت دیگر در کره زمین پیدا نشود اگر هم بشود نهایت مثل این باشد. اگر بام را آهن نمایند بسیار خوب است که مثل باغشاه یک وقتی آتش بگیرد، البته بادوام تر است که به همه جهت پانصد ذرع مربع است باید آهن شود.

آب این عمارت را از کوه جنوبی که به قدر تیررس گلوله شمشال مسافت دارد ترازو کرده و آورده بودند که به هر مرتبه حوض‌های سنگ مرمر و آبشارها داشته که جاری و سرازیر می‌گردیده و از جداول اطراف این عمارت که باغ بوده به اطراف دره سرازیر می‌گردیده یک شکوهی حالا هم که آبش را به زراعات می‌برند و مجرایش را خراب کرده‌اند دارد که به وصف درنیاید.

(۲۵۰) کوه طرف جنوبی عمارت مسلسللاً تا هزار جریب امتداد دارد. در سمت مشرق عمارت صفی آباد به بُعد یک میدان بلده اشرف.

(۲۵۱) در شمال سی درجه به طرف مشرق عمارت صفی آباد به بعد اشرف تا قریه کوهستان تقریباً بندر شاه‌کله در کنار مرداب واقع گردیده.

(۲۵۲) در شمالی عمارت صفی آباد متصللاً خیابان و گراشلی محله واقع و در همین دامنه معصومه‌زاده بی‌بی زینب که گنبد بارگاه دارد مدفون است.

(۲۵۳) در مغرب ده درجه به شمال عمارت صفی آباد دو قریه مشهور به زاغ‌مرزین به فاصله [ای] که مذکور می‌شود واقع شده.

(۲۵۳) نقشه‌های خوب مفصل از این جاها از برای لحاظ مبارک با مقیاس و رنگ کشیده و انفاذ^۱ حضور مبارک داشته.^۲

(۲۵۴) بین شمال و جنوب عمارت صفی‌آباد به بُعد شش ساعت از خشکی قلعه مبارکه پلنگان و به بُعد سه ساعت از مرداب واقع گردیده.

(۲۵۵) بین شمال و مشرق عمارت صفی‌آباد به مسافت پنج ساعت از مرداب قلعه سرٹک واقع شده که ذکرش می‌شود.

(۲۵۶) راه‌های اطراف قصبه اشرف از ساری خیابان شاه‌عباسی تا اشرف و از اشرف هم این خیابان از طرف مشرق به قریه رکابند^۳ و تا استرآباد کشیده شده است.

(۲۵۷) راه شوسه بسیار خوبی از اشرف تا شاه‌کله در زمان شاه‌عباس ساخته شده که عن‌قرب شرحش ذکر می‌شود. فی‌الواقع خیلی خوب ساخته‌اند بلکه بهتر از این امکان ندارد.

(۲۵۸) از سمت جنوبی اشرف یک ساعت و نیم که می‌روند به قریه کَند^۴ می‌رسند، اول خاک هزار جریب است.

عزیمت از اشرف به طرف میانکاله

(۲۵۹) بیان عزیمت این بنده درگاه از قصبه اشرف به طرف میانکاله:

از اشرف که چهار ساعت می‌روند به قریه امیرآباد می‌رسند. بین جنوب و مغرب امیرآباد به مسافت یک میدان برجی است مشهور به گنبدکش و خیلی قدیم است. قدیم امیرآباد را کفترخان می‌نامیدند، چون در جلوس سلطنت در صدارت میرزا تقی‌خان امیرنظام مرحوم این ده آباد گردیده به اسم او موسوم شده. و چون این امتداد کنار مرداب و صحرای پرآب و علف است لهذا خیلی باصفا و خضرت و تراوت می‌باشد. در این امتداد کنار مرداب دو تپه به فاصله یک میدان واقع گردیده، اول را سه‌پشته، دویم را سوزدین نامند. و قراء متعلق به این جلگه که متعلق به ایل عبدالملکی است عبارت از آتیه است در مشرق سی درجه به جنوبی امیرآباد، به مسافت نیم ساعت قریه

۱. انفاذ: فرستادن

۲. سرنوشت این نقشه‌ها مشخص نیست.

۳. امروزه «رکاوند» خوانده می‌شود.

۴. امروزه «کنت» گفته می‌شود.

حسین‌آباد عبدالملکی واقع است. در مشرق ده درجه به جنوب امیرآباد به بعد یک ساعت و ربع قریه قره‌تپه بالای تپه و اطرافش واقع است که تقریباً حسین‌آباد در منصف امیرآباد و قره‌تپه است و قره‌تپه متعلق به نوکر افغان می‌باشد. در سمت شرقی امیرآباد به بُعد یک میدان چهارامام که می‌گویند چهار نفر معصوم‌زاده مدفون، گنبد بارگاه در کنار مرداب دارد.

(۲۶۰) زاغ‌مرزین: عبارت از دو قریه به یک اسم و در غربی امیرآباد به بُعد نیم ساعت متصل به هم واقعند و هر دو متعلق به ایل عبدالملکی می‌باشند.

(۲۶۱) قلعه مبارکه پلنگان در شمال بیست درجه به مشرق امیرآباد به بُعد دو ساعت به خط مستقیم از طرف مرداب واقع است.

(۲۶۲) قلعه مبارکه سرتک بین شمال و مشرق امیرآباد تقریباً به مسافت ده ساعت واقع است.
(۲۶۳) در غربی امیرآباد به بُعد یک ساعت قریه نوذرآباد و در غربی نوذرآباد به بُعد یک ساعت ده ولوجا و در غربی ولوجا به بُعد یک ساعت بندر فرح‌آباد واقع است. از فرح‌آباد پنج ساعت از خیابان شاه‌عباسی که همه‌جا دهات و آبادی و رود تجن در چپ خیابان متصلاً واقع است به ساری می‌روند.

ملاحظه: قره‌تپه و حسین‌آباد و امیرآباد و زاغ‌مرزین و چهارامام در کنار و ساحل مرداب میانکاله و دو قلعه پلنگان و سرتک در میانکاله که عبارت از قطعه زمین بین بحر خزر و مرداب واقع است واقع گردیده.

(۲۶۳) نوذرآباد، ولوجا [و] فرح‌آباد در ساحل بحر خزر واقع گردیده.

(۲۶۴) بیان عزیمت از امیرآباد به میانکاله: از امیرآباد یک ساعت که می‌روند به پل تسکارود می‌رسند که این پل در روی آب راکد ایستاده که از همان آب مرداب نموده است بسته بودند حال خراب شده. بعد از عبور از این پل که اوّل میانکاله است یک ساعت که گذشتند به آبی که از همان مرداب است می‌رسند، چشمه ملاصادق نامند و از این آب یک ساعت هم که می‌گذرند به قلعه مبارکه پلنگان می‌رسند و از قلعه پلنگان پنج ساعت و نیم که از ساحل بحر خزر عبور کردند به قلعه سرتک و از این قلعه تا آخر میانکاله کمتر از یک ساعت خشکی که مقابلش در میان دریا به مسافت یک میدان جزیره آشوراده کائن است.

(۲۶۵) میانکاله را قدیم انجیله می‌نامیدند. یحتمل چون درخت انجیر بسیار دارد به این وجه تسمیه شده باشد. عبارت از قطعه زمینی است اطول. عرضش که زمینی است واقع در میانه دو قلعه موسوم به مقیمی است نیم ساعت و طولش از پل مشهور به تسکارود تا مقابل آشوراده هشت ساعت است. میانکاله در بین مرداب که مشهور به لنگرگاه استرآباد و بحر خزر واقع گردیده و حسب الامر دو قلعه ساخته شده که شرحش در راپورت مبسوطه عرض گردیده. شکارگاه و قرق^۱ دولتی و جنگل ندارد اما درخت انار و انجیر بسیار دارد. مرتع دواب و قلم بسیار اعلی فراوان دارد که اگر تربیت شود بهتر از قلم‌های جای دیگر است.

بنای شهر اشرف به وسیله شاه عباس صفوی

(۲۶۶) خویست به نحو اجمال اطلاعی از اشرف و میانکاله که در عهد شاه‌عباس صفوی جنت مکان چه بوده بدهد؛ اشرف قدیم موسوم به پنجهزار در سنه هزار و بیست و یک هجری صدور فرمان به ابداع عمارات فردوس نشان و اختراع شهر و بازار و میدان و امثال آن در اشرف امکانه مازندران یعنی قصبه طیبیه اشرف بود که به معماری همت آسمان پیوند و سرکاری میرزاتقی مشهور به ساروتقی بود^۲ و چون اعداد اوصاف این اشرف بقاع از حوصله تحریر بیرون است آنان که دیده‌اند آگاهند و ملتزمان رکاب اشرف منازل ارم نشان و مساکن بدایع بنیان در آن مدینه امن و امان بنا نهادند. باغات و عمارات شریفه به امر شاه جنت مکان به اتمام رسانیدند که شرحش در روزنامه مبسوطه عرض شده.

(۲۶۷) مولانا محمود رشتی گیلانی این قطعه در تاریخ بنای عمارت اشرف به نظم آورده، قطعه:

خسروآفاق شه کامیاب	آن محک باطن هر خوب و زشت
کرد چو در اشرف مازندران	طرح بنائی به صفا چون بهشت

۱. اصل: قوروق

۲. [حاشیه:] شاید میرزاتقی از اهل سارو که قریه‌ای است در جنوب و مشرق اشرف به مسافت نیم ساعت واقع است بوده باشد.

از ره اقبال و زفیض کرم آب و گلش با گل و عنبر سرشت
دست سعادت پی تاریخ آن بر در او دولت اشرف نوشت

راه شاه عباسی در مازندران

(۲۶۸) در سته هزار و سی و یک به قولی در تنگوز نیل سته هزار و سی و دو هجری شاه جنت مکان فرمان توسیع شوارع مازندران فرمود. جناب دستوری توفیق آثاری میرزاتقی وزیر طبرستان که به ساروتقی مشهور بود طرق صعب المسالك و راه‌های تنگ ناهموار آن دیار از خوار تا فرح آباد از راه سوادکوه چهل و پنج فرسخ راه را ساخته و پرداخته و هموار نموده و از اتفاقات حسنه کار خیر تاریخ این امر شگرف است که از راه جان سپاری و خدمتگذاری این دودمان والا رفته رفته در ایت نیل سال هزار و چهل و سه در روز جمعه شانزدهم شهر صفر به وزارت اعظم مرتقی گردید. عمله این مهم ارجمند از سنگ تراشان فرهاد پیشه و کوه بران کوه‌کن اندیشه و بنایان چابک دست نادره کار و مهندسان و معماران اقلیدس پیشه بدایع نگار و سایر کارپردازان این امر عظیم و مهم دشوار از اطراف اقطار رخت اقامت بر سر کار کشیده به سعی و اهتمام تمام مشغول این شغل خیر انجام گردیدند و جمعی از ملازمان خاصه شریفه که به تائینی دستوری میرزاتقی وزیر طبرستان مأمور به توسیع شوارع بودند همراه او بوده به خدماتی که مأمور سازد اقدام نمایند و در ممر سیلاب‌های عظیم که در وقت بارندگی از جبال می‌ریزد نقب‌ها کنده هرجا مظنه آن بود که به مرور از کثرت سیلاب خرابی به آن راه یابد به آجر و آهک و سنگ استحکام داده، به رودخانه‌ها ملحق گردانید. راه صاف را راه ماهی پشت^۱ بلند گردانیدند و دو طرف جوب‌ها کنده شد که آب باران از شوارع به جوب‌ها ریخته به رودخانه‌ها جاری گردد و همه جا پل‌های وسیع ساخته و در میان راه از ریختن ریگ و کاردبال [؟] از گل‌ولای خشکی پذیرفته صراط مستقیم و شاهراه فراغبال مترددین گردید، موجب دعای خیر روندگان و آیندگان شد.

اما اهل مازندران همچو شوارع که از هر جهت در دنیا نظیر نداشت به واسطه نوع شلتوک چنان خراب کرده‌اند که اکثر آن بالفعل متروک، بر امن و اولیای خیرخواه دولت

۱. ماهی پشته: تسطیحی به طول که میان آن برجسته‌تر از دو طرف باشد؛ تسطیحی به صورت پشت ماهی.

ابد مدت لازم است قدغن فرمایند هر صاحب ملکی همان قدر از شوارع که در امتداد ملکش واقع شده کما فی السابق بسازد تا این خیابان دایر شود و آلا عمأقرب دولت باید مبالغی گزاف سالها مخارج این شوارع نماید، باز هم خراب خواهند کرد. هرگاه این شوارع اصلاح شود دیگر عبور به ولایات مازندران بسیار سهل و آسان می گردد زیرا که اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه جم جاه ارواحنافداه از دارالخلافه تا بلده آمل را به خوبی امر فرموده ساخته و پرداخته^۱ و این راه چنان صعب بود که سلاطین صفویه احتمال اینکه امکان داشته باشد که ساخته شود نمی دادند و آلا به واسطه نزدیکی یقین است اقدام در ساختن آن راه می نمودند.

رهی همچو سودای عاشق دراز چودور فلک پرنشیب و فراز
چنان سوده مر قلّه اش بر سپهر کز آنجا به پهلو گذر کرده مهر
به اقبال بی زوال راه به این صعبی چنان ساخته شد که به خواست خداوند دهرالدهور و ابدالاباد درودها گفته آید:

رسید از شرف تا بجائی سرش که شد نسر طائر^۲ بر افسرش
(۲۶۹) کارهای خیر این شهریار انحصار به یکی و ده تا و هزار ندارد. خود بنده که کوچکترین مأمورین دولت است یک قرن است متصل مأمور انجام همین قسم خدمات سرحدات و غیره است اما هزار افسوس که قدر ولی نعمت خود را ندانسته کفران نعمت می نمائیم.

میانکاله در دوره شاه عباس

(۲۷۰) بعد از فرود به میانکاله از بعضی آثار که ملاحظه شد چنان بر بنده درگاه معلوم گردید که بحر خزر باید مدش به طرف جنوب پیش آمده باشد. متفکر در این امر بوده تا در تاریخی که متعلق به میرزا جعفرخان رئیس تلگرافخانه های مازندران که در زمان خود شاه عباس جنت مکان این مطلب در باب میانکاله نوشته شده بود دیده^۳، محقق

۱. [حاشیه:] یکی از مأمورین این خدمت این بنده بوده.

۲. نسر طائر: یکی از صور شمالی فلکی که چون عقابی به پر توهّم شده است. (لغت نامه دهخدا)

۳. مقصود نویسنده، کتاب «تاریخ عالم آرای عباسی» تألیف اسکندر بیگ ترکمان است.

گردید که خیال و حدس این بنده صائب بوده که از زمان شاه عباس الی الآن قریب دو فرسخ و نیم دریای مازندران به طرف جنوب پیش آمده که از عرض این مرداب کم گردیده و طول مرداب پنج فرسخ بیشتر شده چون این مطلب مهم بود عبارت همان تاریخ را به عینه نقل می‌نماید و آن این است:

(۲۷۱) سال سی و سیم جلوس شاه جنت مکان که مطابق قوی‌ئیل ترکی و موافق هزار و بیست و هشت هجری بوده، بعد از انقضاء نه ساعت و چند دقیقه از شب پنجشنبه چهارم شهر ربیع‌الثانی سنه مذکور در بیت اشرف خود بر تخت زرنگار ارتفاع نهار نشیند و این جشن عید را شاه جنت مکان در قصبه طَیبه اشرف و عمارات کزین آن معموره بهشت آئین گذرانیده بعد از اردیبهشت و فروردین خاقان والا نژاد به هوای صید و نشاط شکار به جمع آوردن جانوران شکاری در میانکاله که سرزمینی است طول و عرض آن سه فرسخ در سه فرسخ و آب دریا بر سه طرف آن محیط و یک طرف آن که به خشکی متصل گردیده رفته رفته از طرف عرض باریکتر شده به آب دریا منتهی می‌گردد فرمان داد پیاده فراوان از اطراف و جوانب دیار مازندران بهشت نشان از راه امثال فرمان جمع آمده به راندن جانوران شکاری مشغول گردیدند.

و به دستور مقرر بعد از راندن انواع جانوران کوهی و صحاری پیادگان طرف خشکی را گرفته خیمه‌ها و سراپرده‌ها در پهلوی یکدیگر افراخته راه برون شد جانوران شکاری را از آن طرف بالکلیه مسدود ساختند و چون خبر گرم شدن هنگامه شکار به عرض شهریار کامکار رسید قدم در دیده رکاب مرکب صبا رفتار گذاشته عنان اشهب گردون خرام را به جانب صیدگاه معطوف داشت و به اشاره والا اکثر امراء و ارکان دولت و اعیان حضرت و میهمانان خوان احسان و سایر مردمان از آشنا و بیگانه که در آن اوان در ظل رأفت ظفر آیت جمعیت داشتند، قدم خوشدلی و نشاط به آن نخجیرگاه گذاشتند و چون این هنگامه بوالعجب به فرمان خاقان خصم شکار در آن دیار استمرار دارد صنعتگران به معماری رأی زرین آن حضرت به بنای سه دولت سرا که عبارت از سه تالار گردون آثار باشد پرداخته، پایه ارتفاع آن را همدوش چرخ برین ساخته‌اند.

الان در میانکاله اثری از این عمارات باقی نیست. آب دریا چون پیش آمده آنها را فراگرفته است. شرحش عرض می‌شود.^۱

و چون شاهباز عزم خسروانه در فضای هوای آن نخجیرگاه به پرواز آید بساط نشاط در ساحت آنها بار انبساط گشاید. درین نوبت که موکب ظفر پرگاله به عزم شکار میانکاله از مقر سلطنت ابدمدت در حرکت آمد خاقان گیتی فروز بهر دو روز در یکی از آن سه تالار بزم نشاط سیر و شکار گسترده، گاه‌گاه با ملازمان رکاب ملک‌فرسا در آن صیدگاه سمند برق عنان را گرم جولان می‌ساختند و به زخم تیر عقاب پر و تفنگ دوزخ شرر فضای هوا را از مرغان پری پرواز و ساحت دشت و کهسار را از وحشی گزالان برق تاز و انواع جانوران شکاری باز می‌پرداختند.

و چون هنگامه صید افکنی و شکار اندازی پادشاه غازی در آن سرزمین گرم می‌شد اکثر وحشیان به تخصیص گاو کوهی از انبوهی صید افکنان کمان‌دار و سهیل مرکبان باد رفتار و صدای رعد آوای تفنگ‌های آتش شرار و غلغله پرداز، تیرهای عقاب پر سر به دام رمیدن درآورده از وهم جان خود را به دریا می‌افکندند و بعد از دست و پا زدن بسیار چون سفینه حیات را گرفتار چهار موجه ممات می‌دیدند باز گردیده خود را به کنار کمان و کمند غازیان شیر شکار می‌رسانیدند. القصّه این هنگامه دل افروز تا مدت هفت روز مسرت اندوز خاطر شاه و سپاه بود و بعد از یک هفته پیادگان را به جا و مکان خود رخصت مراجعت داده روی معاودت به فرح‌آباد بهشت بنیاد و بلده طیّبه اشرف نهادند.^۲

گزارش از وضعیت میانکاله

(۲۷۲) در صورت صدق این عبارات چنانچه ذکر شد معلوم می‌شود که میانکاله آن زمان سه فرسخ عرض داشته و حالا تقریباً ربع فرسخ شده، سه فرسخ طول آن بوده حالا تا پل تسکارود نه فرسخ گردیده که چهار فرسخ از بندر شاه‌کله از سمت طول

۱. دو سطر اخیر به وضع این عمارات در زمان سفر محمد میرزا مهندس اشاره دارد.

۲. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: اسکندر بیگ منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، صص

پیش آمده به علاوه از آن عمارات اصلاً آثاری پیدا نیست آب دریا آنها را فراگرفته چنانچه در همین سنوات آشوراده را خیلی آب فراگرفته است. اطراف قلعه سرتک هم از گوش ماهی‌های بسیار که ریخته شده استنباط می‌گردد که وقتی دریا تا حول و حوش این قلعه پیش آمده.

(۲۷۳) از قلعه پلنگان تقریباً چهار ساعت از میانکاله که می‌روند به درخت خرمائی می‌رسند که بریده‌اند یک ساعت و نیم دیگر هم تا قلعه سرتک باید بروند. به همه جهت پنج ساعت و نیم از قلعه پلنگان تا قلعه سرتک فاصله است. همه‌جا به سمت مشرق به قدر ده دوازده درجه به طرف شمال باید حرکت نمود.

(۲۷۴) آشوراده از دور که ملاحظه کرده به نظرم که طولش از مشرق به مغرب به قدر سیصد ذرع و عرضش از شمال به جنوب به قدر صد ذرع به نظر آمد، در مشرق ده درجه به سمت شمالی قلعه سرتک به بعد یک ساعت واقع است اما از آخر خشکی میانکاله که کنار بحر است تا آشوراده از روی آب یک میدان فاصله دارد.

(۲۷۵) از همین آشوراده از بحر خزر مرداب میانکاله که لنگرگاه استرآباد است جدا می‌گردد. دریای خزر در شمال و مشرق سرتک به بعد یک میدان و مرداب در جنوبی این قلعه به فاصله صد قدم واقع گردیده که از این مرداب قریب سه ساعت که می‌روند به کلباد که آن طرف مرداب است می‌رسند که چند قریه است من جمله بالای تپه بسیار بلندی که عمارت عالی ساخته‌اند مشهور به ده‌تپه متعلق به کلبادی‌ها است. به فاصله یک ساعت در شمال مایل به غربی ده‌تپه واقع ...^۱ از خیابان شاه عباسی است حد وسط میانه مازندران و استرآباد است. از قدیم جری (جر به تشدید به لغت فرس قدیم به معنی شکاف و زمین شکافته را گویند.) یعنی خندقی بومی ده بیست و سی ذرع به عمق ده ذرع و به طول یک فرسخ از کوه تا مرداب حفر کرده‌اند یک سرش متصل به مرداب و سر دیگری متصل به کوه جنوبی و یک فرسخ می‌باشد؛ سابقاً اشاره از آن شده و خاک‌ریزی عریض در طرف غربی آن متصلاً ریخته‌اند.

چنانچه قبل از این ذکر شد قدیم دروازه عالی در پهلوی کوه و راهش انحصار به همان دروازه داشته که روز جنگ با اهل ترکستان در پشت جان پناه ایستاده، جنگ

می‌کردند و دشمن هم چون از خندق عبور نمی‌توانست بنماید به دریا نمی‌توانست بزند از کوه هم راه عبور نداشت. اسم قدیمش طمیشه از بناهای انوشیروان کسری است. از تپه کلباد تا شاه‌کله چهار ساعت و نیم مسافت و صحرای باصفا، مرغزار پر از گل و لاله و چمن باصفا می‌باشد. از شاه‌کله تا امیرآباد هم همین قدر فاصله و صحرایش همان طور بلکه بهتر چمن و هوا و صفا دارد. زمان شاه عباس صفوی از شاه‌کله تا فرح‌آباد و تا اشرف و ساری و استرآباد چنانچه ذکر شد راه شوسه ساخته بودند. فاصله از شاه‌کله تا فرح‌آباد چنان به اسلوب هندسه راه شوسه ساخته بودند که بهتر از آن به تصور نباید ...^۱ پل ساخته که آثارش باقی است که فاضل آب اطراف از زیر این پل‌ها به دریا می‌ریخته. این راه از زمین یک ذرع [و] نیم ارتفاع و این راه را به استقامت ساخته. یحتمل به این طور ساخته بودند که آب اطراف راه که جمع می‌شود به کار زراعت شلتوک هم بخورد امکان ندارد با کلنگ بکنند.

(۲۷۶) بین جنوب و غربی قلعه سرتک به مسافت سه ساعت شاه‌کله از طرف مرداب فاصله دارد.

(۲۷۷) در دو ساعتی قلعه سرتک زمین میانکاله را مقیمی نامند که گاو کوهی اکثر در این زمین جمع می‌شوند.

(۲۷۸) میان جنوب و شرق قلعه سرتک به مسافت سه ساعت بندر جز^۲ کنار لنگرگاه استرآباد واقع است که از این بندر تا کردمحل^۳ هم سه ساعت و از کردمحل تا شهر استرآباد دو ساعت راه است. بحر خزر در کردمحل تمام می‌شود و از کردمحل یک دفعه به طرف شمال برمی‌گردد.

(۲۷۹) کامیشاده جزیره‌ایست در طرف شرقی آشوراده به بعد یک میدان واقع که اکثر اوقات در زیر آب پنهان و گاهی منکشف می‌شود.

(۲۸۰) در میانکاله هر جا را نیم ذرع بکنند به آب شیرین گوارائی می‌رسد.

۱. یک سطر ناخوانا می‌باشد.

۲. بندرگز امروزی.

۳. کردکوی امروزی.

شهر جرجان

(۲۸۱) جرجان با خم و چم معرب گرگان است. قریب به کوه در زمین هموار بلده مشهوره بوده و اهلس بی‌حرب و نزاع اسلام آوردند اکثر اوقات امطار^۱ آن قطع نشود. نهر کبیری مشهور به رود جرجان از کوه جاری از کنارش عبور می‌کند. این رود سرچشمه‌اش از جبال خراسان [و] در محاذی آبسکون به بحر ریزد. چون اکثر کناره‌هایش عمیق و عاطل و منشق است، عبور از آن مشکل. غالباً روزی نمی‌گذرد که در آنجا آدم یا حیوان خفه نشود. هوایش با حرارت و رطوبت مرض وبایش بسیار از برای غربا بسیار جای مخالفی است بدین خاطر جرجان را مقابر خراسان گویند.

اشجار و نباتات در آنجا به نهایت قوی شود. در یک سال درختش نسبت به سایر اماکن به قدر ده سال ترقی دارد. بلده بریه و بحریه و سهلیه و جبلیه است. قدیم نخلستان و انگور و عناب و غله و پنبه و ابریشم بسیار داشته. در گرما برفش را از کوه آورند. باروی شهرش هفت هزار قولاج^۲ بوده در زمان سلیمان عبدالملک، یزید بن مهلب فتح نمود تا زمان آل‌بویه خلق آنجا را کثرتی بوده، زمان آل‌بویه که رسید بواسطه جنگ‌های اتفاقیه مغلوب و اکثر کشته شدند. در عهد مغول خلغش قتل عام شد و کسی باقی نماند، بعد باز رو به عمارت گذاشت. اکثر خلغش شیعه و اهل کرم بوده. فیروز ساسانی که با تورانیان بنای نزاع را گذاشت از برای دفع ضرر آنها در آنجا دیواری به طول پنجاه فرسخ کشید و این دیار را سد نمود. از آثار قدیمه در آنجا سنگ آسیائی بوده که ...^۳ آن قریب دو ذراع و قطرش بیست ذراع بوده است و قبر محمدبن جعفرصادق علیه‌السلام در آنجا و زیارتگاه است. از فحول محققین علامه شرف‌الدین سید شریف علی بن محمد جرجانی منسوب بدین شهر است که در ششصد و شانزده هجری وفات فرموده و جرجان تاریخ مستقلی دارد که مقصود تاریخ‌نویسی نیست.

۱. امطار: باران

۲. قولاج: واحد طول و آن از سرانگشت میانین دست راست است تا سرانگشت میانین دست چپ، آنگاه که دست‌ها را از هم بکشایند.

۳. یک کلمه ناخوانا

دقیقه: عقلا و اهل علم می‌دانند که قدیم در ممالک ایران چه نوع ابنیه محکمه در جرجان و مازندران و فارس و غیره بوده. هنوز هم عقول حیران استحکام و صنایع آنهاست که به تصور احدی در نمی‌آمده. خطوط و علوم در آنجا بسیار ترقی داشته هنوز هم برای زراعت که اراضی را می‌شکافند شیار نمایند اشیاء قیمتی بسیار پیدا می‌کنند. (۲۸۲) شهر جرجان قریب به دهه [ای] که رود جرجان داخل دریا می‌گردیده واقع بوده. (۲۸۳) آبسکون در ساحل بحر خزر اسم قصبه [ای] که بندر طبرستان و جرجان بوده و نهر جرجان از پهلوی آن به دریا می‌ریخته.

www.tabarestan.info
تبرستان



نواب [علی قلی میرزا] اعتضادالسلطنه وزیر علوم ۱۲۸۲

عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



فرمانفرماه معین الدوله، ناصرالدین شاه، سپهسالار، اعتضادالسلطنه
اوایل بارس فیله، اوایل ربیع الاول هشت روز قبل از رفتن سفر فرنگستان ثانی
در عکاس خانه مدرسه نظامی انداخته شد.
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
حکیم طولوزان

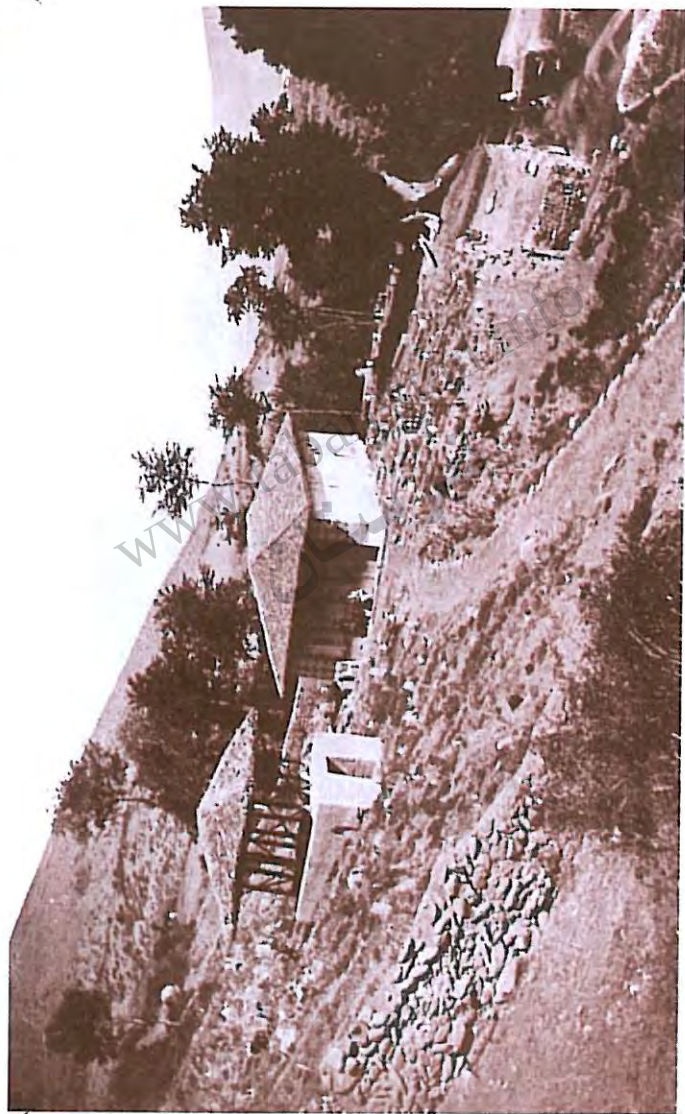


عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی
پل تجن



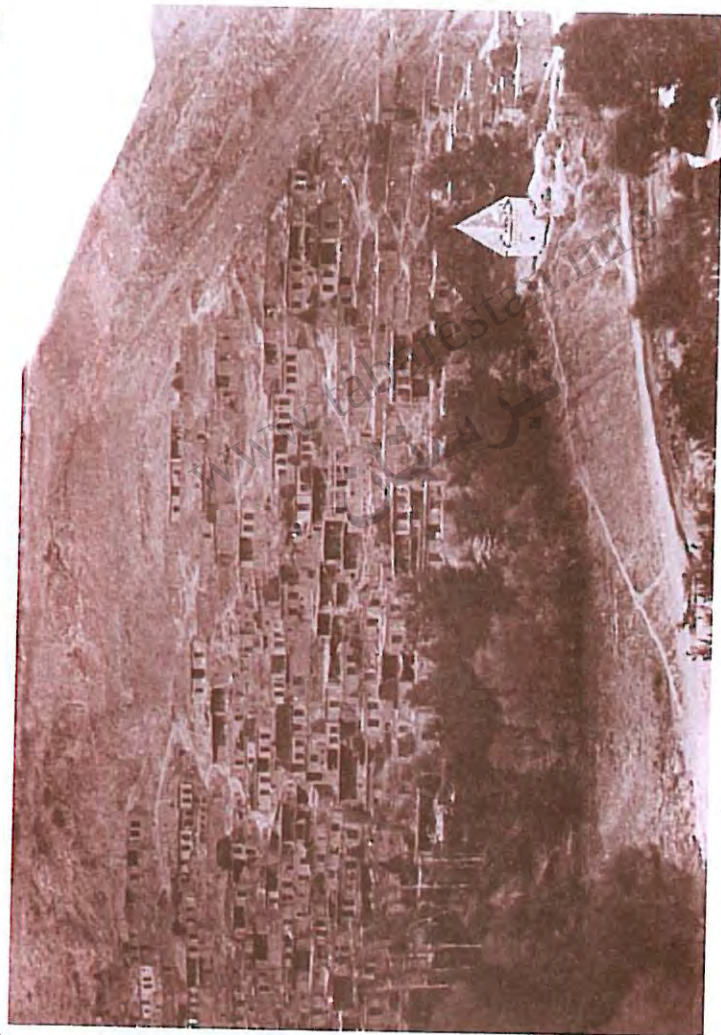
چادر نشینان که در دهنه ای که از بستک به خرسنگ میروند، توقف دارند.
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران





امام زاده شاه فاجر در کجور

عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (آلبوم ناصرالدین شاه)



نمای کلی از دهکده اوزکلا و بنای امام زاده سید ذکریا

عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (آلبوم ناصرالدین شاه)



شهر دماوند و آثار قدیمه دماوند است.
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

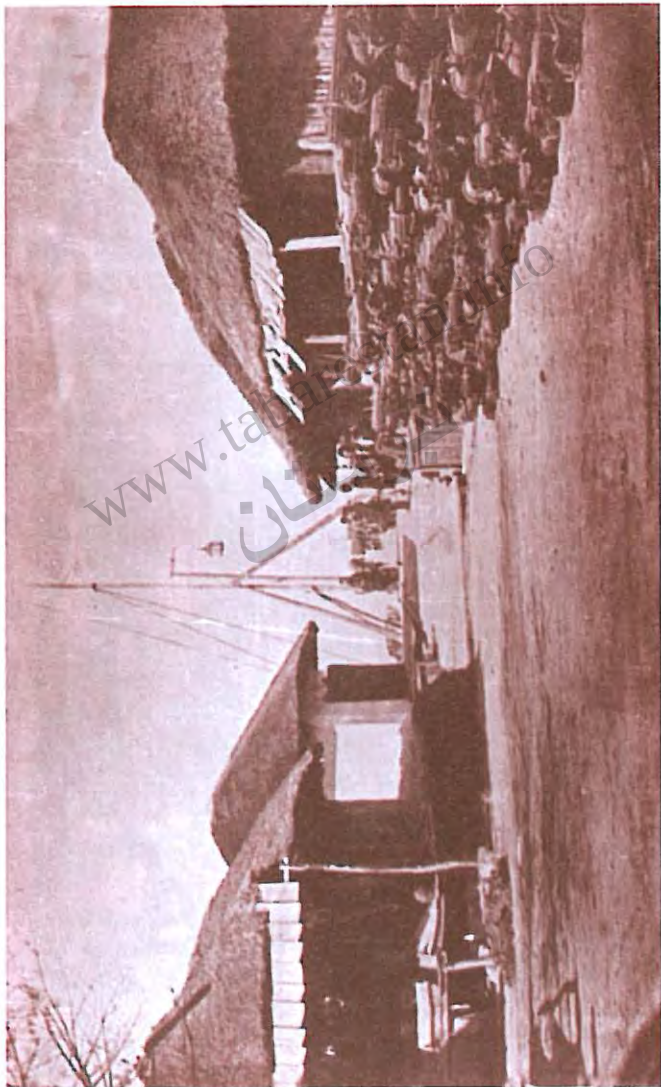


تمام آبادی فیروزکوه است
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

کتابخانه هر سبازگردان خلیج

بیت‌الکتاب: هر سبازگردان خلیج

در هر سبازگردان خلیج



بندر گز و گمرکخانه آن
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

ساکو الذین

دور نمای شهر بارفروش
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

فوارا عارف افواصری را می بیند



دور نمای شهر بارفروش
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

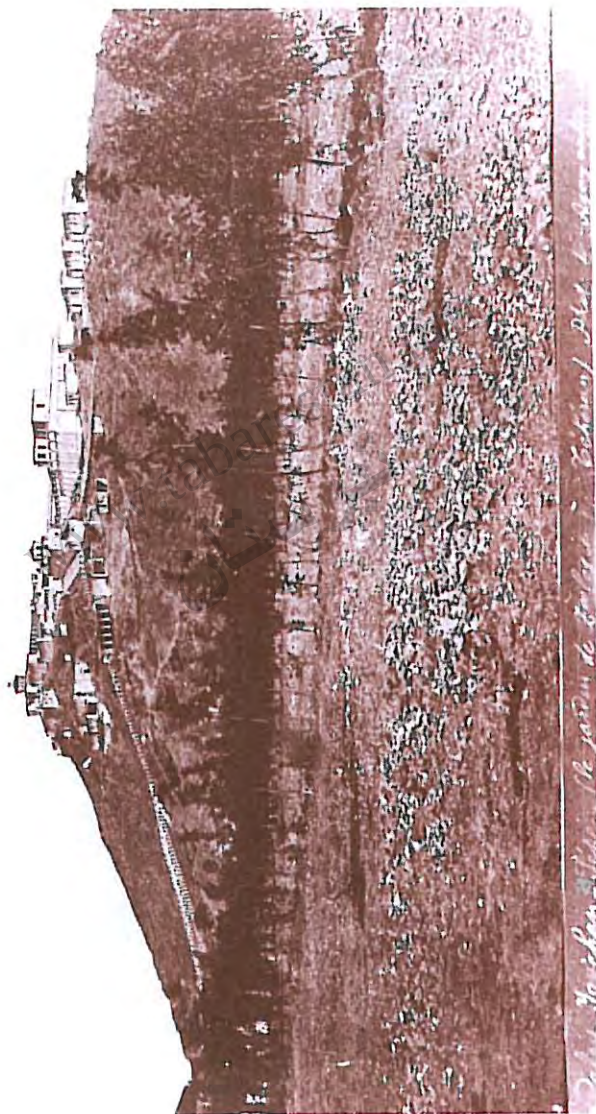
کتابخانه مدرسه مبارکباد دانشکوه

دفتر شهرداری و آموزش و پرورش

دفتر اتحادیه صاعقه‌ریزان و امداد

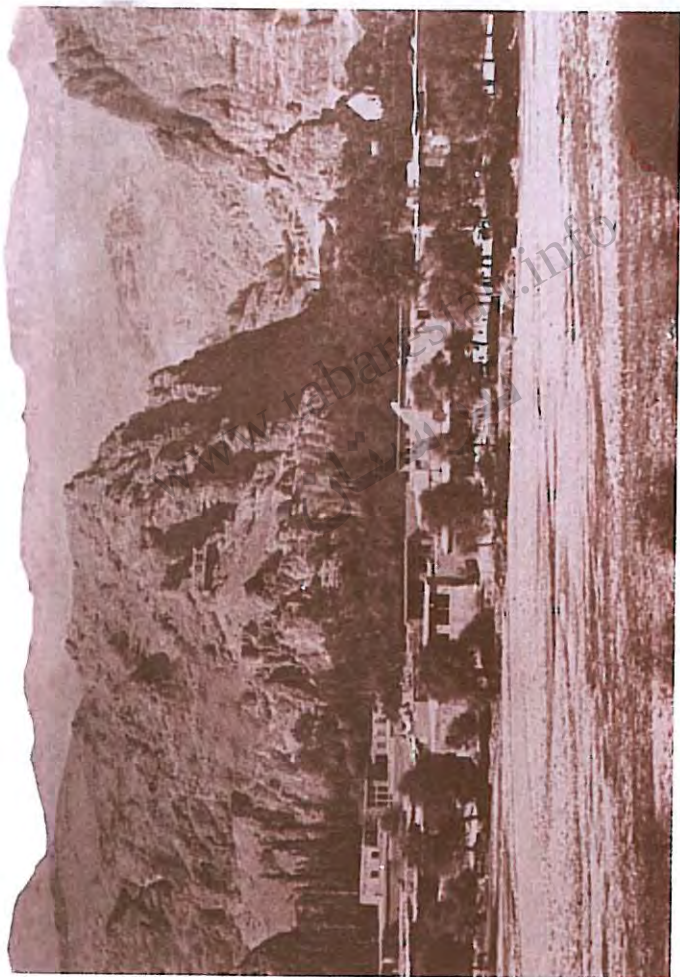


دورنمای شهر بارفروش از طرف جنوب غربی
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



عمارت دوشان تپه

عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرة المعارف بزرگ اسلامی



قریه بلده نور، محله پایین دم تنگه که محله طایفه میرزا ربیع و میرزا هاشم مرحوم بوده
عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (آلبوم ناصرالدین شاه)



ناصرالدين شاه و مليجک
عکس از: [http:// kamkindex.blogfa.com](http://kamkindex.blogfa.com)

www.tabarestan.info
تبرستان

سفرنامه افضل الملك به كلاردشت

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

عزیمت به ییلاق کلاردشت

بعد از حمد خدائی و نعت^۲ حضرت مصطفوی در عهد خجسته مهد برگزیده داور سبحان شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه و ادام بقائه که ممالک ایران را بواسطه مدنیّت و سیاسات و ترتیب قوانین و ادارات بیشتر از سلاطین سلف و خواقین^۳ خلف زینت و شرف برافزوده و خود را به رعیت پروری و عدالت گستری در اطراف و اکناف اروپا و آفریقا و سایر اقالیم معروف و موصوف فرموده، چنین گوید کھین بنده و چاکر این دولت و مھین ستاینده و شاکر این مملکت المتخلص به المعی و المعروف به ادیب غلام حسین بن مهدی خان ابن علی خان زندی شیرازی که چون در هشتم ربیع الاول سنه هزار و سیصد و یک از سفر خیریت اثر عتبات عرش درجات مراجعت کرده و در طهران رحل اقامت افکندم تا آنکه بندگان اعلیحضرت ظل اللهی ارواحنا فداه در ماه شوال المکرم هزار و سیصد و یک هجری عزیمت ییلاق کلاردشت فرمودند آقا

۱. در بالای نسخه عبارات (دیباچه کتاب) (صفحه ۲) (زادالمسافر ثانی) آمده است.

۲. نعت: مدح.

۳. خواقین: جمع خاقان.

این کتاب در تذکار اسامی اعیان و ارکان به اختصار خواهد بود و فرد کامل‌القاب آنها نوشته گردد و این کتاب را به سحر سامری و سفر ناصری^۱ مسمی نمودم.

کنون که مطابق سال فرخنده فال پیچی‌نیل^۲ خیریت دلیل و سنه هزار و سیصد و یک هجری و هزار و هشتصد و هشتاد و چهار مسیحی و فصل سه [؟] است، روز دوشنبه پنجم شهر شوال‌المکرم اردوی همایونی از سلطنت‌آباد و نیاوران در کمال شکوه و نظم تخمیناً سه ساعت از روز گذشته به سمت اوشان که در پنج فرسنگی است حرکت نمود. اعلی‌حضرت اقدس شهریارى روح‌افاده با ملتزمین رکاب ظفر انتساب از اقدسیه و راه گردنه تلحرز^۳ تشریف بردند. بنده سوار مرکب اشهبی راهواری شده به قریه اراج (عراج) و اوزگل رسیدم و در آن حوالی آبادی‌های بسیار دیدم از آن جمله قریه نازآباد و شادآباد بود که از املاک میرزا بزرگ‌خان لاله‌باشی است.

از آنجا قدری رفته به گردنه سختی رسیدم. عبور کرده رودخانه بزرگی پیدا شد که در دو طرف آن درختان پید سبز شده بود. آب این رود از اوشان و شکرآب است که به جاجرود می‌رود و از آنجا به مزارع ورامین و شهریار تقسیم می‌گردد. از این آب منافع بسیار نموده می‌شود. در کنار این رودخانه یک فرسنگ و نیمی راه رفته به گردنه رسیدم. به واسطه صعوبت و سختی راه بار و بُنه بسیاری از قاطرها افتاد. بدین جهت راه بند آمد. تردد ممکن نشد. سابق بر این صعوبت این راه بیشتر بوده به قسمی که شتر عبور نمی‌کرده تا آنکه به امر حضرت اقدس شهریارى روح‌افاده این راه را مرمت نمودند.^۴

الحاصل بعد از باز شدن راه سوار اسب شده به دهی رسیدم که آن را رودک می‌گفتند. در بالای کوه طبقاً عن طبق به قدر سی خانوار خانه‌ها ساخته منزل کرده‌اند. اخذ مالیاتش با ادارات حکومتی امیرکبیر نایب‌السلطنه^۵ است. از آنجا گذشته به اوشان که سرمنزله است فرود آمدم. جای باصفائی و خوب باشد. چادر سرکار آجودان خلوت را در بین رودخانه و کنار چشمه کوچکی جنب تابین^۶ همایونی زده بودند، نمازی

۱. [حاشیه:] سفر به سکون فاء به معنی کتابت است.

۲. پیچی‌نیل: سال میمون براساس تقویم اویغوری.

۳. [حاشیه:] تلهرز

۴. سه سطر خط خورده است.

۵. کامران میرزا نایب‌السلطنه.

۶. تابین: افراد نظامی و سربازان.

خوانده با سرکار معظم‌له در کنار چشمه نشستیم.^۱ بعد از صرف چای از کسالت بیرون آمدیم. هوای امشب سرد مطلوبی است.

سه‌شنبه ۶ شهر مذکور امروز در اینجا اتراق و فردا حرکت باشد. سرپرده همایونی^۲ در سینۀ کوه باشکوهی بود. بنده این چند شعر را انشاء کردم: (شعر در صفت اوشان)

یکی خیمه زد برفراز سحاب	که شد میخور آسمانش طناب
یکی خیمه [ای] بود پروین و ماء	که شیر سرپرده‌اش بد اسد
زسیارگان داشت نقش و نگار	در او زهره و مشتری میگار
فرازش چنان بود کاندلر نشیب	دیبر فلک گشته در وی خطیب
فرا تر عمودش زهفتم سپهر	به سطحش چو دو قرص نان ماه و مهر
یکی خیمه [ای] بود زرین طناب	فرا تر ز ایوان افراسیاب
در آن قبه‌اش تافتی ماه و مهر	چو چهر شهنشاه بسا عدل و مهر
شهنشاه دوران فلک بارگاه	ملک پاسبان میرانجم سپاه
در اطراف آن خیمه ز رنگار	همه جویبار و همه مرغزار
درختان همه سر زده بر فلک	سر اندر سماک و بسن اندر سمک
دو صد چشمه و رود ز آنجا روان	همه گوش‌ها کر پر ز آواز آن
روان‌بخش آبش ز خلد برین	درخشنده ریگش چو درِ ثمین
گل و لاله بشکفته از چار سو	طرب می‌فزودند از رنگ و بو

۱. بیش از نصف صفحه خط خورده است و نویسنده مفرنامه در حاشیه آن نوشته است «اینها زیادی است». اما چون قابل خواندن است در اینجا ذکر می‌شود: «هنگام غروب بار و بنه ما آمد ولی یخدان‌ها در رودخانه افتاده بود. جمع رخوت و کتاب‌های فرستادی آقای آجودان‌خلوت تر بود. آذوقه و ذخایر آشپزخانه بی‌مصرف ماند. به سرکار معظم‌له خسارت وارد آمد. از قضا کتاب‌های خطی و دفتر تصنیفات و تألیفات و تذکره و زادالمسافر عتبات عالیات با لباس در مفرش مانده سالم بود. آن بار در آب نیفتاده بود. خیلی شکر کردم والا زحمات چند ساله تلف می‌شد و کتاب‌های قلمی سیاه می‌گشت.

محض زیادتی افسوس و بسیاری حسرت و برآشفگی آجودان خلوت دام‌المجده علی‌الاتصال بر سلامتی اسباب خود شکر می‌کردم. اصلاً در ایشان حالت افسوس و تأثر و غصه نبود. همه را می‌خندیدند و به بشاشت وجه و صداقت [۴] لسان می‌گذرانیدند.

۲. اصل: همیونی. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

در شهرستانک

چهارشنبه هفتم شهر مسطور صبح زود اردوی همایونی به جانب شهرستانک حرکت کرد. بنده و سرکار آجودان خلوت با جلودار سوار شده از اوشان بیرون آمده به دهی رسیدیم که آن را آهار می‌نامیدند. خانوار بسیاری دارد.^۱ راه امروز سخت‌تر باشد. تنگه تنگی دارد که پای فرس^۲ را لنگ و شیشه راحت را بر سنگ زند. جمعیت خیلی زیاد بود. بار بسیاری به زمین افتاد. در کوه‌های اینجا خرزهره^۳ دارد که چون مواشی و خیول خورند بمیرند و این خرزهره ورای آن باشد که در کوزه‌ها بکارند و گل دهد. مسافت اوشان تا شهرستانک سه فرسنگ است. پنج ساعت از روز گذشته وارد شهرستانک شدیم در کنار رودخانه نزدیک به دیوانخانه چادر ما بود وارد شده استراحت کردیم.

هوای اینجا سرد باشد. آب این رود از چشمه‌ایست که از خود شهرستانک در بالای عمارت دولتی از کوه سرازیر می‌شود. باقلا اینجا تازه رسیده است. گلپر و درخت آنقوزه^۴ درین مکان بسیار است. درخت‌هایی در اینجا باشد که چوب آن باریک و صاف است آنها را تعلیمی کرده به دست گیرند و آنها را چوب کو گویند. شاخه‌های باریکی در این سرزمین سبز شود برگ‌های قشنگی دارد. چون دست بر برگ آن زنند موزی است بدن را بفشارد و به غایت بسوزاند به نوعی که گویا سوزن‌های بسیاری در پوست بدن زده شود، چون آن موضع را در آب رسانند بیشتر بسوزاند و این را گزنک خوانند. آب این رودخانه منتهی به کرج شود و زمین‌های آنجا را سیراب کند. تا چند روز دیگر در اینجا اتراق خواهد بود.

پنجشنبه هشتم یک ساعت به غروب مانده آقای آجودان خلوت از چادر بیرون رفتند بنده تنها مانده بعد از لحظه [ای] دیدم که آفتاب شهادت حضرت اجل اکرم آقای

۱. چند سطر خط خورده: «... در بین راه چایی‌پزخانه‌های بسیاری بود که اهل اردو بازار قرار داده بودند تا سواره و پیاده در آنجا خستگی بیرون کنند.»

۲. فرس: اسب

۳. خرزهره: گیاهی است سمی بوته‌ای، و چند ساله.

۴. آنقوزه: گیاهی است از خانواده جترین با نام علمی *ferula assa foetida* که بر اثر تیغ زدن شیرآبه از آن استحصال می‌شود که به نام خود گیاه یعنی آنقوزه معروف است.

امین‌السلطان^۱ وزیر دربار معتدل‌مدار همایونی مدظله‌العالی از دور لامع^۲ و به ویرانه چاکران خود ساطع^۳ شد. به انفراد به گردش تشریف آورده بودند. این شعر بخواندم:

امروز مبارک است فالَم کافتاده نظر بدین جمالم
الحمد خدای آسمان را کاختر به در آمد از وبالم
خواب است مرا که میر باید یا عشق همی دهد خیالم

دوربینی در دست داشته از جا برخاسته استقبال کردم. تعظیم و تکریم بجا آوردم. گفتم تا غلیانی آوردند با هزار تلطف و مهربانی از اسم و رسم بنده استفسار فرمودند. نام و نسب، کار و حسب خود را معروض داشتم. بعد از صرف غلیان تذکره عربی و فارسی که در شرح حال ادبای عرب و عجم نوشته بودم به خدمت ایشان آوردم. شرح حالت مرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه و لسان‌الملک و حاجی میرزا ابوالفضل ساوی را با اشعار آنها خواندند. از تقریر و تحریر و انشاء و املاء و ایجاز و اطناب این تذکره تعریف فرموده از خردسالی^۴ بنده تعجب نمودند. چون این مراتب را سیر فرمودند بر بنده‌نوازی بیشتر افزودند به شنیدن اشعار حقیر طالب و راغب شدند. این قصیده فارسی را که با یک قصیده عربی در تهنیت ولادت حضرت صاحب‌الزمان صلوات‌الله و سلامه علیه در انجمن جناب حاجی میرزا سیدعلی انشاء کرده بودم برخواندم و هر دو آن قصیده در اینجا ثبت می‌شود.

قصیده [ای] که در خدمت ایشان خواندم در مدح حضرت صاحب‌الامر:

در شب میلاد برگزیده یزدان	جشن بزرگی بپا است در نیمه شعبان
از زیر عرش بر شری شده تابان	شمس هدایت کنون ز برج امامت
تافت همه پرتوش به عالم امکان	لمعه [ای] از نور حق نمود تجلی
عاقل و جاهل سخن سرای و سخندان	عارف و عامی به رقص و صد شادی
وز بر ایشان به وجد پاره گریبان	از سر ایشان عمامه‌ها به تمایل

۱. علی اصغر خان امین‌السلطان.

۲. لامع: تابنده، درخشان.

۳. ساطع: تابان، آشکار.

۴. اصل: خورده‌سالی.

چرخ زن و پای کوب جمله صفاصف
 گوش حریفان به سکر باده اشعار
 در شب میلاد فخر عالم و آدم
 قائم آل رسول و مهدی موعود
 اصل و فرع، مجد و غصن جلالت
 معنی کنز خفّی و علمت ایجاد
 جسم شریفش لطیف‌تر شده از روح
 درگه تدریس درس و بحث حقایق
 خوردترین لقمه‌اش به فره توحید
 پشت تنم خم شود چو راست نماید
 راست کند کار و بار خلق سراسر
 رمح عد و پنج او زخون اعدای
 نیزه خطی او به چنبره گوئی
 دین مبین را دهد قوام دگر بار
 مشعل اسلام را چکاند روغن
 بی‌قلم امر نافذ تو نبندد
 گر ز تو نبود اشارتی به دل بحر
 گر دو کف تو دلیل ابر نگردد
 در صف هیجا ز برق تیغ شرر بار
 خصم ترا گر زره بسازد داود
 تیغ چنان زنی به فرق دشمن بدکیش
 هرچه بگوئی قدرت چاکر توقیع
 خیز و برون آی ای امام زمانه
 جمله اساس و بنای کفر به هم زن
 حکم خدای و بیان شرع مبین را

بی‌اثر چنگ و بی‌شراب صفاهان
 چشم عزیزان به سیر اهل شبستان
 کوکب اقبال و فر شده است درخشان
 صاحب امر زمان و داور کیهان
 برگ وفا شاخ دین و میوه ایمان
 جوهر جان رسول و معدن عرفان
 عقل لطیفش شریفتر شده از جان
 در بر او جبرئیل طفل دبستان
 منطق یونانیان و حکمت لقمان
 قامت دل جوی خود چو سرو خرامان
 از کجی، تیغ تیز صاعقه جولان
 چون شجری بارور ز لعل بدخشان
 در کف افسونگری است افعی غرامان
 شرع متین را می‌دهد ساز و بنیان
 تا شود از پرتوش زمانه درخشان
 نقش صور در جهان به صفحه زهدان
 نیست صدف را زقطره لوء‌لواء عمان
 ابر به ملک جهان نبارد باران
 خرمن کفر و درخت ظلم بسوزان
 تیغ تماش بگذرد ز جوشن و خفتان
 کش دو رخ آید قرین لاله نعمان
 هرچه بگوئی قضات تابع فرمان
 برکن و بشکن نهال و شاخه طغیان
 خانه بیداد را بهل همه ویران
 رونق و زینت‌فزا به قوت یزدان

پاک کن از لوث جور و فسق زمین را
 بدعت و جور و نفاق را زمین بر
 تو چو یکی موسی و بر تو اثر نیست
 ما همه باشیم جان‌نثار رکابت
 آتش آشوب اگر شود به فلک در
 در صف دشمن نشین به مرکب رهوار
 هر که شد اسفندیار جهل، تو او را
 تا بشود دعوی محمد احمد
 هم به بخارا محمد ابن عمر را
 هم به اروپا ز سطوت تو ذر ندا
 زآب گوارای عدل و تخم مروّت
 دیده ما را به خویش دار منور
 آنچه مسلم دیده‌ایم در همه گیتی
 آنچه زیان برده‌ایم در ره طاعت
 مهر و ولای تو هر کرا شده حاصل
 جامه مدح تو هر کرا شده مغفر
 گر چو به طاعات و بندگی و ریاضت
 لیک همین بس است فخر به گیتی
 من به گلستان احمدی زعقیدت
 ای شده بر ما دلیل و هادی و رهبر
 غیت کبری بس است و بخش نجاتی
 کاش که این پرده حجاب دریدی
 تا کسی از مشرکین طلب نماید

دورنما از جهان فسانه و هذیان
 آر به میدان طریق واضح ایمان
 صدمت فرعونیان و حلیت هامان
 سر چو یکی گوی و دست چون خم چوگان
 خویش بر آن می‌زنیم با تن عریان
 داد صلابت بده چو سام نریمان
 باش که پردلی چو رستم دستان
 عاقل و باطل ز تو به خطه سودان^۱
 در متهدی کوی نمای پشیمان
 در مسیعی [؟] کوی بگردد حیران
 به ملک جهان را بساز ز روضه رضوان
 خاطر ما را از مهر ساز گلستان
 عدل تواس آورد به معرض حیران
 رحم تو کافی تر است درگه تاوان
 نیست مر او را ضرر به بودن عصیان
 حافظ او باشد از شراره نیران
 درگه تقوی نیم چو بوذر و سلمان
 کت به مدایح شدم فرزدد و حسان
 شام و سحر همچو عنایب خوش الحان
 ای شده بر ما امیر و فخر جهانبان
 باش به امر ظهور خویش شتابان
 تا شدی اندر عیون خلق نمایان
 بهر وجودت زما اقامت برهان

۱. اشاره دارد به ادعای مهدویت احمد سودانی در همین سال‌ها. وی به مهدی سودانی معروف و ملقب به متهدی شد.

آخر رحمی مرا بناله جان‌سوز
درد فراق تو ای طریق هدایت
آخر رفقی مرا به دیده گریان
جز به حضور تو می‌نیابد درمان
و قصیده عربیه این است ولی در امروز خوانده نشد.^۱

بعد از خوانده شدن قصیده جناب جلال‌تمآب اجل اکرم آقای امین‌السلطان فرستادند از سرپرده خودشان دیوان اشعار خود را آوردند. گنجی شایگان و درّی رایگان یافتم. مخزن ذرّ ثمین و سرچشمه ماء معین بود. معدن درّ یتیم و کان لوء‌لوء نظم محسوب می‌شد. بسیاری از اشعار آبدار خود را انشاء فرمودند. مسلک عرفان پیموده و به نهج حکیمان انشاء فرموده بودند. از جمله اشعار ایشان این قصیده است که در اینجا ثبت افتاد.^۲

من نگویم که من سخنرانم	بلکه در قالب سخن جانم
من نه خاقانیم ولی گویم	که به ملک کلام خاقانم
شرف آدمی به ناطقه است	شرف ناطقه است دیوانم
نه به شعر افتخار مرا	فخر شعر از من است می‌دانم
نه همان در کلام موزونم	در تمام علوم می‌زانم
در حکم رشک بوعلی سینا	بلکه رشک تمام یونانم
در علوم سماویات و نجوم	من خود استاد خواجه ریحانم
در معانی بیان و منطق و نحو	سند و صحت است بیانم
از ریاضی و هندسه و حساب	خوانده‌ام جمله را و میدانم
نه طبیبم ولی مسیح دمم	نه حکیمم ولیک لقمانم
نسرایم همیشه شعر ولی	گه گهی سرخوش و غزلخوانم
با همه جود و فضل و فرّ و کمال	همه عمر را بزندانم
چرخ گردنده همچو پندارد	بنده مسعود سعد سلمانم
چیست زندان فراخ شش جهتم	چیست پابند چار ارکانم
همچو قطبم ولیک پا بستم	همچو گنجم ولی به ویرانم

۱. قصیده عربی حذف شد.

۲. [حاشیه:] قصیده فریده از نتایج افکار ابکار جناب مستطاب اجل امجد اکرم آقای امین‌السلطان مد ظله العالی.

نه زندان ولیک در جسم
 با وجودی که شمس نه فلکم
 در تفکّر ز دور گگردونم
 در تماشای لعب برجیسم
 بس پریشان چه طره یارم
 نام من چیست جدّ و بابم کیست
 علی اصغر بنامم و بنسب
 جدّ من زال و من نبیره او
 چاکر شاه ناصر الدّینم
 لیک با آنچه از نسب گفتم
 نکنم فخر و نیست فخر مرا
 افتخار و شرف همین بس
 علی عالی آن شه کونین
 بندهام بنده بنده وی
 آسمان است پایهٔ قدرم
 ماه با جمله ثابت و سیار
 من نه مهمان لقمه خوار کسم

نه بر آتش ولیک سوزانم
 در بن چه چو ماه کنعانم
 در تحیر زکار کیهانم
 در تقاضای زشت کیوانم
 بس مشوش چه زلف جانانم
 کیم و چیستم نمی دانم
 پور فرخ امین سلطانم
 که بریده جگر ز دستانم
 بر در شاه از امیرانم
 لیک با آنچه از حسب دانم
 که بگویم فلان و بهمانم
 کز غلامان شاه مردانم
 که بدو زنده است ایمانم
 کز ویست این بلند ایوانم
 آفتاب است رتبهٔ شانم
 هر شب آیند بر سر خوانم
 کاینات است جمله مهمانم

در این اثنا سرکار آجودان خلوت از گردش آمدند و به تشریف فرمائی جناب مستطاب آقای امین السلطان در چادر خود خوشوقت و مسرور شدند. «فلیس بغار و لا منکر دخول الملوک بیوت الخدم» بعد از صرف قهوه و غلیان در یک ساعت و نیم از شب رفته جناب مستطاب امین السلطان به چادر خود تشریف بردند. باقی اشعار ایشان در تذکره ثبت می شود. حقیر امشب را به انشاء این چکامه مشغول شده تا قصیده جناب مستطاب امین السلطان مدظله العالی را استقبال و مدح نمایم. خودستائی خود را درین قصیده از ناظرین معذرت می خواهم از آنکه به قاعدهٔ شاعری و استقبال مجبور و

ملتزم بودم که به طرز و سبک آن قصیده بسازم و شصت بیت این قصیده را در همین شب انشاء کرده باقی ابیات را فردا ساختم و آن قصیده این است.^۱

آنکه گوید که من سخندانم	در سخن اوستاد دورانم
من به سر چشمه سخندانی	بهر او همچو آب حیوانم
من به دریای فضل و کان سخن	در خوشاب و زر شایانم
بنده را در گه سرودن شعر	رشک بوده است به لعل و مرجانم
گر سخن جان شود به ملک هنر	من به تحقیق خالق جانم
من به علم و عمل یکی بحر	من به فضل و هنر یکی کانم
من به بحر کلام همچو نهنگ	من به کوه و قار ثعبانم
هرچه خواهی ز در و لعل و گهر	بطلب از رهی که عمانم
گر تو باشی بر اسب جهل سوار	بین به میدان تو گوی و چوگانم
من نه سلطانیم به ملک سخن	لیک که من او را امیر و سلطانم
من نه قانیم به سرقت شعر	که بر او اوکتای قانم
من نه چون شاعران سامانی	که بر آنها امیر سامانم
در تناسخ اگر شوی قائل	من ابوالقاسم خراسانم
بر عزیزان عطا دهم به قلم	لیک بر دشمنان چو کیوانم
در مدایح مرا ید بیضا است	لیکن اندر هجا است ثعبانم
بحر مواج و کشتی هنرم	معدن عقل و کان عرفانم
در سر خوان حکمت و توحید	خورد تر لقمه ایست لقمانم
مر مرا هست در گه تحقیق	حکمت و علم اهل یونانم
فقه و تفسیر و صرف و منطق و نحو	همچو جان در رگ است و شریانم
در معانی بیان و علم بدیع	در اصول و عروض میزانم
در حساب و کتاب و انشاء	در نجوم و سیاق بنیانم
علم رمل و قیافه و تعبیر	هست به نهفته اندر انبانم
در ره شرع مصطفی بود	در گه زهد همچو سلمانم

۱. [حاشیه:] قصیده در مدح جناب مستطاب اجل امجد اکرم آقای امین‌السلطان مد ظلّه العالی است.

نام اگر خواهیم غلامحسین
 پارسی گوی فارسی اصلی
 از خوانین زند کز آن زند
 هم نسب با کریمخان وکیل
 مادر من ز خاندان رسول
 با چنین فر و فضل و اصل و نسب
 هر که خواهد زند مرا مثنی
 من به هر روز همچو خور طالع
 در بروج فتوت و همت
 نیستم آنکه چرخم آزارد
 نیستم آنکه این سپهر کند
 چرخ نتواندم کند زندان
 من خدا را نه آنچنان دانم
 شش جهت را به حکم من آرد
 ز آنکه من زین سپس به فخر و شرف
 آن وزیری که در مدیحت او
 آن امیری که باغ شوکت او
 آن دبیری که روضه مجدش
 ای خدیوی که از جلالت و قدر
 تو مگر احمدی به خلقت و خلق
 موری از تو بنگرد لطف
 سنگی از در کف تو گیرد جا
 هم به عهد جلال تو خفّاش
 ذره گر بر رخ تو گیرد جا
 ز تو پروانه گر کند پرواز
 گر به شیطان ز تو فتد نظری

که به دوران ادیب ایرانم
 مسقط الرّأس گشته طهرانم
 بر عدو همچو برق سوزانم
 که منش یادگار دورانم
 که از او بوده شیر پستانم
 کیست کاید برون به میدانم
 من بر آن مشت پتک و سندانم
 من به هر شب چو ماه رخشانم
 همچنان اختر درخشانم
 من ز کیهان نه زار و پژمانم
 همچو زلف بتان پریشانم
 که نه مسعود سعد سلمانم
 که کند مبتلا به زندانم
 بدهد ملک چار ارکانم
 بنده از امین سلطانم
 همچو طوطی به شکرستانم
 بنده در وی هزار دستانم
 من در او بلبل خوش الحانم
 کم بود مدحت فراوانم
 که منت در زمانه حسانم
 به جهان گوید او سلیمانم
 گوید او گوهر بدخشانم
 گوید او من چو ماه تابانم
 گوید او من خور درخشانم
 گوید او مشعل فروزانم
 به جنان گوید او که رضوانم

درد اگر از تو برکسان برسد
مرده‌ای را که تو کنی زنده
شاعری را که تو کنی احسان
دو کف کافی تو می‌گوید
نی نه ابرم که ابر گریان است
دود مطبخ سرای تو نه شگفت
سخنی را که تو فروخوانی
قلمی را که تو به کف گیری
قطره‌ای را که تو بر افشانی
مطلبی را که تو بفرمائی
شوره زاری که تو بر او گذری
ای بزرگی که آسمان قدری
آفتاب جهانی و چه شود
آرزوی من آن بود به جهان
مر مرا به هر خدمت دولت
تا به کی ای خدایگان جهان
ای بلند اختری که در شب و روز
آنچه توصیف خویشتن کردم
همه داند و من که من بر تو
بهر سرمشق خویشتن شب و روز
من نگویم که من سخندانم
تا مرا المعی تخلص بساد
بر همه دوستان تو نورم

گوید او من شفای و درمانم
گوید او من مسیح دورانم
گوید او من عبید ذاکانم
به کرم من چو ابر بارانم
لیک من در نوال خندانم
گر بگوید که ابر نیسانم
گوید او من کلام سبحانم
گوید او من به خصم ثبّانم
گوید او من چو بحر عمّانم
گوید او چون قضا شتابانم
گوید او من به از گلستانم
منت اندر مدیحه سبحانم
گر بتابی به قدّ عریانم
که شماری ز جمله اعوانم
سنگش توقیع و خطّ فرمانم
همچو گنجی به کنجی ویرانم
مدحت تو شده است عنوانم
بگذر از گفته‌های هذیانم
چون یکی کودک دبستانم
مطلع شعر تو فروخوانم
لیک در قالب سخن جانم
به ثنای تو نیست نسیانم
بر عدوی تو همچو نیرانم

روز جمعه نهم شهر شوال المکرم حضرت اقدس شهریارى روحفاده سوار شده ناهار^۱ را در سر کوه میل فرموده بودند. یک ساعت به غروب مانده تشریف آوردند. امروز را سرکار آجودان خلوت برحسب امر قدر قدر همایونى روزنامه فرانسه ترجمه می کرد. از جمله اخبار تازه این دو فقره بود:

بعضی از طاغیان در راه آب کوچه [ای] که امپراطور آلمانی و همراهان او باید از آنجا عبور کنند دینامیت (که باروت باشد) گذاشته بودند. دو نفر به قتل می رسد و امپراطور سالم می ماند. مرتکبین این کار را گرفته در حبس هستند.

در دولت فرانسه وبای شدیدی پیدا شده و چند نفری مرده اند حال در بلاد خارجه قرنیتن گذاشته اند.

دولت ایتالیا در حدود خشکی فرانسه و شهر ونتی میل و مادون قرنیتن گذاشته و به سرحد سرباز فرستاده تا نگذارند مال التجاره فرانسه وارد ایتالیا بشود.

دولت فرانسه از دولت چین برای آنکه در عهدنامه تین سن خلاف کرده است پانصد میلیون^۲ فرانک ضرر ادعا می کند و خلاف عهدنامه آن بوده است که قشون چینی در شهر تین سن شوریده سربازهای فرانسه را کشته اند.

به موجب تلگرافی^۳ که از شهر آسوان به روزنامه دالی نیوز کرده اند دوازده هزار نفر از عساکر شیخ محمداحمد متمهدی شوریده شهر دباح را گرفتند. قشون ساخلوی با سه هزار نفر اهالی را قتل عام کردند.

از اسلامبول نوشته شده درویشی که خود را مهدی می نامید چند وقت در ولایت از میر گردش می کرد رسیدن آخر دنیا را خبر می داد و مسلمین را دلالت می نمود که دیگر مالیات ندهند. کمتر از پانصد نفر مرید جمع کرد تا آنکه قشون فرستاده او را گرفتند و طرفدارانش پراکنده شدند.

۱. اصل: نهار. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۲. اصل: ملیون.

۳. اصل: تلغراف. موارد بعدی نیز تصحیح شد.

شهرستانک^۱

شنبه دهم شهر شوال‌المکرّم گفتگو و اتفاق تازه [ای] رخ نداد. بنده روزنامه عروۃ‌الوثقی و انسان که به عبارت عربی است می‌خواندم، این چند خبر تازه در آن بود که ترجمه می‌شود: جنرال گوردون‌پاشا به حکومت انگلیس^۲ خبر می‌دهد و او را می‌ترساند که اگر به خلاصی من نکوشی و در خرطوم لشکر نفرستی دین مسیحی پامال می‌شود و انگلیسیان مسلمان خواهند شد. و با وجود اینکه اگر یک نفر انگلیسی مسلمان شود حکومت و دولت آنها به فزع در می‌آیند و تعصب می‌ورزند در این خصوص دولت انگلیس اعتنائی نمی‌کند.

از لندن از جانب انگلیس به گماشتگان کمپانی روزنامه و تلگراف خبری آمده و آن این است: اهل لندن گمان نکنند که بالجهت خلاصی گوردون‌پاشا لشکر به سودان فرستاده‌ایم به سبب آنکه گوردون‌پاشا در خرطوم معزّز و محترم است و هم‌وطن‌های او که اهل مصر و سودان باشند و صاحب قوت هستند از گوردون دفع شر و اذیت می‌کنند و نمی‌گذارند که از طایفه متمهدی به او ضرری برسد و هر وقت که ضرورت و حاجت اقتضا کرد وسیله [ای] از برای این کار می‌جوئیم و قصد حقیقی آن است که می‌خواهیم به سبب این لشکر فرستادن ممالک سودان را در زیر علم انگلیسی درآریم.

خبر دیگر: شیخ‌محمداحمد متمهدی اعوان خود را که محاصرین شهر خرطوم باشند سپرده است که گوردون‌پاشا را نکشند و به او گزند نرسانند. (معلوم است از کشتن او فائده نیست ولی اگر او را زنده نگاه دارد یا احتمال مسلمانی گوردون پیدا می‌شود یا آنکه از دولت انگلیس مبلغی خطیر عوض می‌گیرد و گوردون را مرخص و خلاص می‌نماید.) تلگراف از شهر اسیوط (از شهر سودان) به جریده^۳ تامس^۴ زبیر پاشا سه نفر را به جهت استکشاف سلامتی حال گوردون‌پاشا فرستاده بود و این عجب است که چند سال

۱. تیترا در اصل نسخه.

۲. اصل انگلیز؛ در موارد بعدی نیز منظور از «انگلیز» همان «انگلیس» است.

۳. [حاشیه:] جریده: به معنی روزنامه باشد.

۴. [حاشیه:] تامس و تمس [تایمز] روزنامه‌ایست که در لندن ساعتی دوازده هزار نمره از کارخانه بیرون می‌آید و هر روزی پنج ساعت یا شش ساعت این روزنامه به طریق یومیه بیرون می‌آید که روزی شصت هزار یا هفتاد و دو هزار روزنامه به حلیه طبع می‌رسد. ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است. به جهت اطلاع عرض شد.

پیش گوردون پاشا اولاد و کسان زیر پاشا را به کشتن داد و کارهای او را افساد کرد و مال او را از دست او خارج کرد ولی امروز می‌بینیم که در صفای محبت هستند و زیر آدمی به احوال پرسی گوردون می‌فرستد.

خبر آمده اهالی شهر جرجا که شهری است از شهرهای صعيد^۱ و مرکز حکومتی و در جنوب شهر اسیوط^۲ است در هیجان شدیدی هستند و به این شهر مردی از اشیاع و اتباع محمداحمد متمدی از قاهره آمده و اهل اینجا را به طریقت شیخ محمداحمد دعوت کرده، جمع کثیری اجابت او کرده‌اند و به مذهب او رفته‌اند. معلوم می‌شود که قائم سودانی یعنی شیخ محمداحمد خیلی محتاط و در عمل خود حاذق است. در اطراف و اکناف دیار مصریه گماشتگان دارد که مردم را به سوی او دعوت می‌کنند. اگر درین رفتارها ثابت بماند در حکومت مصریه حلول خواهد کرد و میل اهالی مصر به او خواهد شد و کار به جایی می‌کشد که حکومت غیر اسلامیّه دفع آن نتوان کرد.

شورش شهر جرجا^۳

خبر هیجان شهر جرجا که بواسطه عداوت بین مسلمین اهالی آن ولایت و طایفه مسیحین است مطابق با واقع نیست و خالی از اصل است. ایام سابقه شاهد براین مطلب است که این دو فریق در جمیع احوالی که بر بلاد مصر عارض شد ذمام و زمام یکدیگر را حفظ می‌کردند و این دو طایفه با هم در وفاتند و مقاتلت که در ایام حرکت واقع شد منشأ آن افساد مفسدین بود.

حکومت مصریه طابور هفتم با بسیاری از شتران و اسباب محافظت به اسوان^۴ فرستاده. تلگراف از شهر سواکن: از اتباع محمد احمد سخن چینان و جاسوسان درین شهر هست.

۱. [حاشیه:] شهرهایی است از مصر صاحب موسی کید که طول شهر صعيد پانزده روز باشد.

۲. [حاشیه:] از شهرهای صعيد است.

۳. تیت در اصل نخه.

۴. [حاشیه:] بضم همزه شهری است از شهرهای صعيد مصر.

عثمان دجمه سردار لشکر متمهدی با هزار نفر به نزدیک شهر طمانیب آمده. روزنامه تمس می‌گوید که به این هزار نفر از بابت کمی توشه در اقله سخت می‌گذرد. این خبر چون از دشمن است تصدیق نتوان کرد.

امیرال هفلیت که از جانب دولت انگلتر^۱ به خدمت ملک یوحنا که پادشاه حبشه رفته بود تا از او در باب متمهدی استمداد بطلبد، فائق نشد و حاجت او اجابت نگردید. اهالی انگلیس به جهت آنکه هول و خطر سودان را از دل‌های خود ببرند و تخفیف مصائب دهند شهرت داده‌اند که در شهر «درفور» شخصی انگلیسی ادعای مهدویت می‌کند و شیخ محمد احمد از شاگردان او بوده. به این سخنان می‌خواهند عظمت و شکوه شیخ محمد احمد را از میان ببرند و این امر را در انظار سهل انگارند و به این خبرها خوشوقت باشند.

صاحب روزنامه عروۃ‌الوقتیه در فساد عقیدت انگلیس مطالبی می‌نگارد، از آن جمله این منشور است که حکومت انگلیس از عهد قدیم به هند فرستاده و به آنها دستورالعمل داده.^۲

فرمان انگلیسی

وقتی که در دائره حکومتی منصبی و شغلی پیدا شود باید اولاً به انگلیسی رجوع شود و اگر در انگلیسیان صاحب لیاقتی نباشد به فارسیانی که بر دین زردشت باقی هستند آن کار محوّل و اگر در میان ایشان شخص باکفایتی یافت نشود به بت‌پرستان دهند و اگر در بت‌پرستان آدمی با وجود نباشد در آن هنگام به مسلمانان واگذار نمایند. پس از برای مسلمین هند در وظائف حکومتی حظّی نباشد مگر آنکه مجوسی و دشنی [؟] معاف باشند.

(با وجود این منشور با مسلمین ادعای دوستداری می‌کنند.)

در این روزنامه مطالب شیرین و بیانات نمکین و اخبارات پرفایده‌ایست ولی در این کتاب بیش از این مقتضی نوشتن نیست.

از جمله اخبار تازه چیزهاییست که سرکار آجودان خلوت از روزنامه «تان»^۳ فرسأوی ترجمه کرده است.

۱. [حاشیه:] انگلتر و بریتانیا و گراند برتان دولت انگلیس را گویند.

۲. [حاشیه:] بغض انگلیس از مسلمین.

۳. [حاشیه:] تان در لغت فرانسه به معنی وقت باشد.

امیرال هیوت در ۲۷ مه با شاه حبشه ملاقات کرده و از این ملاقات خوشنود است. امید دارد که غره ماه ژون فرانسه روانه انگلیس بشود. (خوشنودی امیرال مذکور که روزنامه فرانسه نوشته با روزنامه عروۃ الوثقی منافات دارد که گفته است امیرال از پیش ملک یوحنا ناامید برگشته و حاجت او اجابت نشده.)

مراسلات زیادی به خواهر گوردون پاشا فرستاده شده و به او تا ۲۰۰۰۰ بیست هزار لیره انگلیس تکلیف کرده‌اند که در خلاصی برادر خود به طایفه متمهدیه بدهد و با اینها درین وجه شراکت کند. خواهر گوردون جواب داده است که برادر من صاحب منصب دولت انگلیس است و به حکم او در خرطوم رفته و حبس شده، من چرا امداد کنم و دولت انگلیس درصدد خلاصی او برنیاید.

در قاهره مصر شهرت یافته که حسین خلیفه پاشا حاکم بربر و اهل خانه او را و جمعی از سربازان که در جانفشانی به خدیو مصر صادق بودند با تاجار اروپائی نه روز است که اتباع شیخ محمداحمد آنها را کشته‌اند. به موجب این تلگراف شخصی که خود را وزیر متمهدی می‌داند به پسر حسین خلیفه پاشا کاغذی نوشته همین خبر را می‌دهد، ژنرال وود اعتقاد به این قتل ندارد.

روزنامه خبر می‌دهد که یک کشتی جنگی فرانسه به ماسواح وارد شده. هدیه [ای] برای شاه حبشه آورده و در جزو این هدایا یک توپ است.

شهرستانک^۱

یکشنبه ۱۱: صبحی بعد از صرف چای به خدمت ذی موهبت جناب مستطاب امین‌السلطان دام‌اجلاله‌العالی مشرف شده قصیده خود را تقدیم نمودم. خودشان آن قصیده را خواندند. اعلیحضرت اقدس شهریارى روحنا [فداه] سوار شدند به سر کوه تشریف بردند. در آنجا چادر زده ناهار میل فرموده بودند. علف خرزهره اینجا قاطران مردم را تلف می‌کند. شنیده‌ام که چهار شتر از جانب جلالتماب اقبال‌الدوله^۲ دام اقباله‌العالی از آن علف خورده و مرده‌اند. چنین مشهور است که ششصد گاو هم درینجا

۱. تیر در اصل نسخه

۲. میرزا محمدخان اقبال‌الدوله فرزند میرزا هاشم‌خان کاشی از پیشخدمتان و امین خلوت ناصرالدین شاه.

از خوردن این علف مرده‌اند. بنده امروز را بعد از اینکه به منزل آمدم چند ورقی از جریده مسمی به انسان خواندم. این روزنامه در اسلامبول طبع می‌شود و در علوم ادبیه بهترین اسباب است. تفصیل غریب از دولت ژاپون که در سمت شرقی اقلیم آسیا واقع شده بیان کرده بود و خلاصه ترجمت آن این است:

ترقی دولت ژاپون

دولت ژاپون در ترقی و استعداد و مدنیت هستند. غالباً به نشر علوم و صنایع که باعث دوام دولت است اشتغال دارند. درین اوقات سی‌هزار مدرسه و معلم‌خانه بنا کرده‌اند و در نظافت و تمیزی جدّ و جهد می‌نمایند به نوعی که هر یک از رجال وزارت و تجارت و زراعت خواه غنی و خواه فقیر در خانه‌های خود یک حمام درست کرده‌اند و چون از مشاغل خود دست کشند و به خانه درآیند قبل از اکل طعام اول به حمام روند و بعد از طهارت به کارهای دیگر پردازند و غایت تمیزی آنها به این درجه است که یک نفر فرنگی را به ولایت خود راه نمی‌دهند تا آمادا مرض افرنگی^۱ که ناخوشی کوفت باشد به آنها سرایت کند و شیوع یابد، از آنکه منشاء این ناخوشی از آنها است و در قدیم هم به ایران چنین ناخوشی نموده و بعد از مخالطت و مراودت فرنگیان با ایرانیان این مرض حادث شد.

آداب و عادت اهل ژاپون این است که چون صاحب خانه وارد منزل خود شود اهل خانه او تمام به استقبال درآیند و در وقت خروج مشایعت او نمایند و در عبور و مرور کوچک‌تران به بزرگتران خود تعظیم نمایند و به غایت منحنی شوند و زانوی بزرگتر را ببوسند و بزرگتر در عوض شانه کوچکتر یا پیشانی او را ببوسد و بوسیدن زنان و اولاد و سایر مردم را در خارج منزل قبیح می‌دانند مگر به طریق مشروحی که ذکر شد و زانو بوسیدن پیش رومیان و مصریان هم در سابق رسم بوده است و در وقت آمدن عزیزان خود از سفر یا بعد از فراق طولی معانقه^۲ و تقبیل^۳ را خلاف می‌دانند و به خلاف سایر

۱. اصل: افرنجی

۲. معانقه: روبوسی و بغل گرفتن

۳. تقبیل: بوسه دادن

ناس اجتناب می‌کنند. احتشام و وقار را در آن هنگام رعایت نمایند و از قواعد آنها این است که هرگاه گناه‌کاری به بتی پناه ببرد دیگر کسی به او صدمت نزند. و در وقت بودن مهمان در سر سفره مردان بنشینند و زنان به خدمت مشغول باشند و این طایفه برخلاف فرنگیان هستند که زنان را بر خود ترجیح دهند.

و از عادات آنها این است که عروشان مادامی که نژائیده از شرمساری و غایت حیا با اقوام خود و کسان شوهر به اشاره و ایماء تکلم می‌کند. این طایفه به وحدانیت خدا معتقدند ولی احترام شمس و قمر و پرستیدن از عادات ایشان است و احکام دینیه این گروه بر عدالت و حکمت است و با یکدیگر در مدارا و وفاق و اتفاق باشند. ترقی و ترقه را شعار خود نموده‌اند و این جماعت زمره [ای] از هندیان باشند که بدان طرزها دینداری ورزند.^۱

دوشنبه ۱۲: باز امروز اعلیٰ حضرت اقدس شهریاری روحنا فداء سوار شدند و سرکار آجودان خلوت از ملتزمین رکاب نصرت انتساب بودند ولی چهار به غروب مانده مراجعت شد. بنده نصف روز را در چادر تنها ماندم قدری از این کتاب نوشتم. فردا از اینجا کوچ خواهد شد. و امشب را حضرت اقدس ظل‌اللهی روحنا فداء بیرون شام میل می‌فرمایند و اجزاء خلوت همایونی شرف حضور دارند.

منزل گچه‌سر^۲

سه‌شنبه ۱۳: شهر شوال المکرم: اردوی همایونی به منزل گچه‌سر حرکت می‌کنند. دو ساعت از روز بالا آمده با سرکار آجودان خلوت و مقرب خاقان شیخ‌الاطبا^۳ سوار شدیم و از میان ده شهرستانک عبور کردیم. خانواری اینجا به صدوپنجاه و دو یست می‌رسد و حد شهرستانک تا به جائیست که آن را میانداب می‌گویند که مخفف میان دو آب است؛ به جهت آنکه درین مکان آب شهرستانک به جائی می‌رسد که آب رودخانه دیگری به او متصل می‌شود و به کرج می‌رود و آب این رودخانه ثانی از گچه‌سر می‌آید.

۱. در این ترجمه چندین سطر خط خورده است.

۲. تیر در اصل نسخه.

۳. حسین علی میرزا شیخ‌الاطباء از طبیبان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه.

بعد از میانداپ دهی است که آن را سرک می‌گویند. مسافت این راه امروز تا گچه‌سر چهار فرسخ است. بالنسبه به راه‌های دیگر هموار باشد سرازیری و سربلندی آن بغایت اندک است. تمام راه در کنار رودخانه و بین کوه است. در سر دو فرسنگی در میان تنگه کوهی و کنار نهر آبی که خیلی با صفا و سایه‌گیر بود پیاده شدیم، فرش گسترده صرف ناهار کردیم. بعد سوار شدیم در بین راه باز دهی است که آن را گرماب می‌گویند. بعد از آن قریه امامزاده حسن^۱ و نسا و مرکولای و گلون است. شش ساعت به غروب مانده به گچه‌سر که سر منزل است وارد شدم. در چادر که کنار رودخانه زده بودند استراحت کردم. هوای اینجا از شهرستانک بهتر، آبش بیشتر و آبش سبکتر و گرم‌تر و بهتر است. که شهرستانک از سردی و خنکی هیچ مگس دیده نمی‌شد ولی درینجا امروز دو مگس دیدیم. فردا هم درینجا اتراق خواهد بود.

چهارشنبه چهاردهم شهر شوال مکرم درینجا دهی است که حمام دارد و در بالای تپه واقع شده اسم آن ده وله است. از جمله غرایب آن است که من در وسط روز ساعتی خوابیده، خوابی دیدم که تعبیر آن بعد از ساعتی معلوم شد و معاینه اثر کرد و لازم نیست که رؤیای صادقه مخصوص انبیاء و اولیاء باشد چنانکه خواهر پادشاه خیبر که یهودیه بود در خواب دید که شمس و قمر در خیبر طالع شد و نورشان به همه جا ساطع و لامع گشت چون صبح شد خواب خود را بیان کرد. او را آزرند به جهت آنکه از شمس و قمر به حضرت رسول و علی ابن ابیطالب و گرفتن خیبر تعبیر گشت.

خواب جُنُب و کافر و طفل و مست هم تعبیر دارد ولی مقتضی حال و مناسب مقام را باید دانست که در چه وقت و چه صورت خواب صادق است و کاذب نیست و علم تعبیر را کیفیتی است که هر خوابی را نباید به خوابی مانند آن تعبیر کرد بلکه به اعتبار اشخاص و ازمان و افکار معبرین فرق بسیاری دارد. وقتی شخصی خدمت محمد ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که شخصی اذان می‌گوید جواب داد که تو به حج می‌روی. دیگری آمد و به همین قسم خواب شب خود را باز گفت جواب شنید که ترا به تهمت دزدی می‌گیرند. حاضرین از سبب تنافی تعبیر پرسیدند ابن سیرین جواب داد

۱. امروزه نام آن روستا «حسنکدر» می‌باشد.